تفسير سوره زلزال

مؤلف: مرحوم حاج شيخ على آقا نجفى كاشانى (ره)

ویراستار: زهرا اکرمی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

مقدمه ناشر

كتاب حاضر با استفاده از درس هاى تفسير مرحوم آيت الله حاج شيخ على آقا نجفى تهيه شده است. مرحوم آيت الله نجفى كاشانى (1365 - 1300 ه. ش) با وجود موفقيت چشمگيرى كه در تدريس فقه و اصول، منطق، ادبيات عرب، هيئت و نجوم قديم در حوزه هاى نجف اشرف، قم و كاشان داشتند، از سال 1337 تا پايان عمر، خود را وقف مطالعه و ارائه تفسير قرآن كردند.

مشتاقان بسيارى به خصوص از طبقات تحصيل كرده و فرهنگى، از منبرهاى تفسير ايشان، كه شبها پس از نماز مغرب و عشا در مسجد الحسين (ميرنشانه) كاشان برقرار بود، استفاده مى كردند و از چشمه هاى علمى و معرفتى ايشان بهره مى بردند. شيوه هاى تفسيرى ايشان قرآن به قرآن و با استفاده از روايات و با تأكيد بر نكات اخلاقى بود.

سوره زلزال در 12 جلسه از تاريخ 3/9/ 1362 تا 15/9/1362 تفسير شده است. براى تهيه اين كتاب، ابتدا متن سخنرانى ها از نوار پياده شد، و سپس با حافظ سبك و سياق بيانى استاد، با ويرايش اندكى - كه براى تبديل عبارات گفتارى به نوشتارى ضرورى بود - به صورت حاضر (در 12 فصل) در آمد. عنوان گذارى و استخراج مدارك و تهيه فهرست ها توسط دفتر نشر انجام شده است.

لازم به ذكر است با توجه به تسلط شگفت انگيز استاد بر منابع حديثى و استفاده گسترده آنها، بديهى است اين دفتر در امر استخراج مدارك نتوانسته است حق مطلب را ادا كند، و مسئوليت كاستى ها به عهده ماست.

اين دفتر از انتقادات و پيشنهادات اهل نظر و خوانندگان گرامى استقبال مى كند.

دفتر تنظيم و نشر آثار مرحوم آيت الله نجفى كاشانى

جلسه اول: فضيلت خواندن سوره زلزال

معرفى سوره

روايتى در فضيلت خواندن سوره

ارتباط قرائت قرآن و دعا با امور مادى و طبيعى

اثر ديگر خواندن سوره

تجسم قرآن و عمل انسان در قيامت

به سخن آمدن سوره زلزال

(اعوذ بالله من الشيطان الرجيم \* بسم الله الرحمن الرحيم \* اذا زلزلت الارض زلزالها (1) و أخرجت الارض أثقالها (2) و قال الانسان مالها (3) يومئذ تحدث أخبارها (4) بان ربك أوحى لها (5) )

## معرفى سوره

سوره زلزال كه سوره نودونهم از سوره قرآن مجيد است، در مدينه منوره نازل شد و مشتمل بر هشت آيه است. البته بعضى از مفسرين عقيده شان بر اين است كه اين سوره در مكه معظمه نازل شده است (1) . به هر صورت، نزول اين سوره در مدينه منوره يا در مكه معظمه، شايد چندان اثر عقيدتى يا عملى نداشته باشد.

## روايتى در فضيلت خواندن سوره

روايات متعدد در مورد فضيلت تلاوت سوره زلزال است كه از سنى و شيعه به ما رسيده و روايات عجيبى است. از بين روايات، دو روايات را انتخاب كرده ايم كه شامل مطالب خيلى عجيب و ارزنده و آمرزنده اى است. يكى از اين دو روايت را مرحوم صدوق اعلى الله مقامه الشريف در كتاب ثواب الاعمال نقل كرده است (2) . كه همه مفسرين شيعه آن را از اين كتاب آورده اند، حديث ديگر را مرحوم كلينى اعلى الله مقامه الشريف در كتاب كافى نقل كرده است (3) . كتاب قرآن از اصول كافى ابوابى دارد و از آن جمله باب فضل القران است كه در اين باب روايات زيادى از جمله اين روايت شريف نقل شده است. هر دو روايت، با دو سند مختلف، از امام ششم عليه‌السلام نقل شده است. البته على بن ابراهيم قمى كه پيش از مرحوم صدوق بوده و خود تفسير جالبى دارد، نيز اين حديث شريف را با سند خودش نقل كرده است (4) . اين دو حديث در قسمتى از متن با همديگر مشتركند و يك مطلب را بيان مى كنند ولى در قسمتهاى ديگر، حديثى كه مرحوم صدوق نقل كرده با حديثى كه مرحوم كلينى نقل كرده، تفاوت دارد. مثلا، در قسمت آخر حديثى كه مرحوم صدوق نقل كرده عبارتى هست كه در حديث كافى نيست، آن عبارت اين است: كسى كه سوره زلزال را در نمازهاى نافله تلاوت كند و از خواندن اين سوره سرد و ملول نشود به فوايد بسيار مى رسد. از آن جمله، در فرداى قيامت پروردگار جهان به اين بنده خطاب مى كند (عبدى! ابحتك جنتى فاسكن منها حيث شئت و هويت لا ممنوعا و لا مدفوعا) . اين خطاب، خطاب كوچك و ساده اى نيست.

اگر اوضاع و احوال قيامت را در همين حدى كه قرآن و روايات اسلامى بيان كرده اند تصور كنيم و ببينيم اوضاع آنجا چگونه است و مردم در آن صحنه چه حالى هستند، اگر اندكى تأمل كنيم، اهميت و فوق العادگى اين خطاب را درك خواهيم كرد. در آن احوال خيلى سخت و در آن شدائد، به بنده اى خطاب مى شود: عبدى اى بنده من، (ابحتك جنتى) اين بهشت و اين تو. (فاسكن منها حيث شئت و هويت) در هر كجا از آن كه مى خواهى و ميلت مى كشد سكونت گزين. اين خيلى عجيب است: هر جا كه مى خواهى انتخاب كن. (لا ممنوعا و لا مدفوعا) هيچگونه منعى نيست، اگر به سويى بروى و جايى به نظرت خوب بيايد بگويند: ممنوع! يا تابلويى زده باشند كه ورود ممنوع! نه، ابدا چنين نيست.

(و لا مدعوفا) هم چنين اگر جايى انتخاب كردى، تو را آنجا نمى رانند. ممكن است انسان به محلى برود و آنجا را بپسندد و بار بيندازد و بساطش را پهن كند، ولى اشخاصى بيايند و او را از آنجا بلند كنند و بگويند تشريف ببريد، اما اينجا نه، (لا ممنوعا و لا مدفوعا) .

اين نتيجه تلاوت سوره مباركه زلزال است، البته با شرايطى كه قبلا ذكر كرده ايم. فكر نكنيم كه چطور چنين چيزى مى شود. ما كه اين سوره را خيلى تلاوت كرده ايم و مى كنيم، اما خود را در اين مرتبه و در اين مقام نمى بينيم، پس چطور حديث، مطلب را اين چنين بيان مى كند.

به يقين سوره زلزال، با تحقق يافتن حقايقى كه بيان مى كند در ما و باور داشتن آن حقايق، چنين اثرى دارد. ايمان در حكم كليدى براى باز كردن در بهشت است، اما آيا ديده ايد كليدى دندانه نداشته باشد. ايمان شرايط و قيودى دارد، نتايج و آثارى نيز دارد. اين بخشى از روايتى بود كه مرحوم صدوق نقل كرده بود.

روايتى كه مرحوم كلينى نقل كرده است، روايتى خيلى عجيب و بسيار قابل دقت است. متن اين حديث شريف را مى خوانيم و در حد امكان توضيحى درباره آن عرض مى كنيم تا ببينيم محتوا و مضمون اين حديث چيست.

عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال: لا تملوا من قرائه اذا زلزلت حضرت صادق عليه‌السلام فرمودند: از خواندن سوره اذا زلزلت ملول و سرد نشويد، خسته نشويد.

چرا؟ (فانه من كانت قرائته بها فى نوافله لم يصبه الله عزوجل بزلزله ابدا) زيرا كسى كه در نمازها مستحبى سوره اذا زلزلت قرائت كند پروردگار جهان تا آخر عمر هيچگاه او را به سختى هاى زلزله گرفتار نمى كند و به زلزله نمى ميراند. ممكن است در محيطى زلزله اى بشود، ولى به قارى اين سوره در نوافل صدمه اى نمى زند. (و لم يمت بها) و بر فرض كه در محل او زلزله شود، در اثر زلزله نمى ميرد. (و لا بصاعقه) به برق گرفتگى نمى ميرد. اگر در بيابانى يا در بالاى كوهى باشد و آسمان برقى بزند و به چيزهايى اصابت كند و اشخاصى را بسوزاند و از بين ببرد به خواننده اين سوره در نوافل اصابت نمى كند. (ولا بافه من آفات الدنيا) و همچنين به پيشامدها و حوادث ديگر دنيوى نمى ميرد و مرگ او را طبيعى و عادى مى شود، در راه خدا و براى خدا، و گرفتار حوادث و پيشامدهاى ناگوار و نكبت هايى كه - نستجير بالله - بعضى را مى گيرد نمى شود.

## ارتباط قرائت قرآن و دعا با امور مادى و طبيعى

البته مطلبى كه تا اينجاى روايت ذكر شد، مطلب خوبى است. گمان نمى كنم بتوان اين مطلب را آنطورى كه مى خواهيم تجزيه و تحليل كرد. خوب، سوره اذا زلزلت چه رابطه اى با حوادث دارد كه اگر شخصى بخواند گرفتار زلزله و صاعقه نمى شود و حوادث و پيشامدهاى سخت و ناگوار گريبانش را نمى گيرد؟ مگر ما در جهان ماده زندگى نمى كنيم؟ مگر جهان ماده يك اسباب و علل عادى ندارد؟ وقتى زلزله سختى رخ دهد و همه بناها و ساختمانها و ديوارها را در هم فروريزد، با آن چه مى شود كرد؟ هركس آنجا باشد گرفتار مى شود. مگر مى شود با گفتن (بسم الله الرحمن الرحيم) يا با خواندن سوره اذا زلزلت جلوى حادثه را گرفت و آن را از خود دور كرد؟ اين يك امر معنوى است، مگر امور معنوى در امور مادى اثر مى گذارد؟

انسانى كه كسالت پيدا كرد، مگر مى توان به جز با داروى مناسب او را علاج كرد. مى گويند بايد دنبال دارو رفت. اين كسالت يك عوارض مادى دارد، مثلا، در نتيجه هجوم و تمركز يك گروه از ميكروبها در عضوى از بدن انسان ايجاد شده است. اين ميكروب مگر ورد را مى فهمد، مگر دعا را متوجه مى شود، مگر مى شود به او گفت از اين عضو بيرون برو. ميكروبها موجوداتى زنده اند، و خيلى هم جان سخت هستند و خيلى حريص در فلج كردن و از كار انداختن انسان يا عضوى از او. بايد وسيله اى، دارويى و يا سلاحى مادى پيدا كرد و با آنها مبارزه كرد و نابودشان كرد تا آن كسالت از بين برود. اما اگر كسى چند جمله دعا بخواند، اين دعا كه يك سرى الفاظ و تركيبى از كلمات و جملات است چه ربطى با كشته شدن ميكروب و از بين رفتن مرض دارد.

از اين جهت است كه خيلى از اشخاص كه مدعى پايبندى به دين و مقدسات دينى و اعتقاد به معنوياتند، درباره اين طور روايات كه مثلا براى شفا مريضت حمد بخوان، يا براى رفع سر درد يا تب فلان دعا را بخوان، مى گويند اين روايات درست است، هر چند ممكن است بعضى از آنها سندهاى ضعيفى داشته باشد. البته در اين روايات، روايات محكم و متعبر و صحيحى هست كه به درستى آن اطمينان حاصل مى شود، اما، اين طور توجيه مى كنند كه وقتى انسان براى رفع كسالتى دعايى خواند، آن دعا مستقيما اثر نمى كند و آن كسالت را از ميان نمى برد، بلكه دعا به اراده پروردگار جهان سبب مى شود كه شخص پيش فلان پزشك برود و به خواست خدا آن پزشك هم كسالت را خوب تشخيص مى دهد و دارويى تجويز مى كند، دارو هم خوب و مطابق مرض در مى آيد و كسالت را به كلى بر طرف مى كند. اين اثر دعا است.

در نتيجه خواندن دعا پروردگار جهان لطف و عنايتى مى كند و اسباب و وسايل ماده را فراهم مى كند و انسان به دنبال آن اسباب و وسايل مى رود و به كمك آنها با مشكل يا مرض مبارزه مى كند و آن را از بين مى برد. مثلا درباره سوره حمد كه گفته اند اگر بر مريض بخوانى موجب شفاى اوست، و حتى در بعضى روايات به قدرى به اين مطلب اهميت داده اند كه گفته اند اگر بر مرده اى سوره حمد را خواندى و جان به او بازگشت و زنده شد، تعجب نكن، (5) . مى گويند سوره حمد مستقيما هيچ اثرى ندارد، اما اسباب و مقدمات فراهم مى كند تا مرض شفا يابد. آيا واقعا مطلب اين طور است؟ البته نمى خواهيم بگوييم اين حرف معقول نيست. نه اتفاقا سخن معقولى است. ولى چرا دعا و سوره حمد يا فلان سوره قرآن يا فلان آيه خود مستقيما اثر نداشته باشد؟ چه اشكالى دارد؟ اگر يك انسان، كه به حدى بزرگوار است كه جهان و موجودات جهان، زنده و غير زنده البته به خواست خدا، در فرمان اويند، به ميكروب ها فرمان بدهد كه از اينجا بيرون برويد و خارج شويد، چرا خارج نشوند؟ خوب خارج مى شوند، هيچ مانعى ندارد. اما من و شما نمى توانيم اين كار را بكنيم.

شخصيت هايى هستند كه اگر فرمان بدهند به تب كه در بدن كسى هست: اخرج، بيرون شو از اين بدن، تب هم فرمان ببرد و بيرون رود و احتياجى هم به دارو نباشد. به ميكروب بگويد برو بيرون، يا اراده كند كه ميكروبها بميرند و نابود شوند، چنين شود. البته حالا نمى خواهيم در اين موضوع وارد شويم و مطالبى را ذكر مى كنند عرض كنيم. بهرحال، اجمالا مطلب را به طورى جدى مى توان پذيرفت كه دعا يا سوره اى از سوره هاى قرآن به اراده پروردگار جهان مستقيما در جهان اثر مى گذارد. آن اثرى كه خداوند در يك بنفشه يا قرص تب بر گذاشته، اين اثر را در يك آيه قرآن يا در يك دعا يا در اراده يك ولى خود هم مى گذارند. اين مرد ولى اوست. اين مرد بنده اوست، اراده اى قوى و نيرومند دارد. مردى است كه جهان او را مى شناسد.

موجودات و ذرات او را مى شناسد، چون ولايتش بر كاينات عرضه شده و همه ولايت او را بپذيرفته اند. وقتى اين طور است كه با يك چنين موقعيت و اراده اى قوى و نيرومند، به اراده خود و به خواست خود جلوى حادثه اى يا پيشامدى يا چيز ناگوار را مى گيرد، يا كسالتى را رفع مى كند، پس چنين چيزى ممكن و معقول است. سوره اذا زلزلت مى توان چنين آثارى مادى و خارجى داشته باشد. اما در مورد چه كسى و چه شخصى؟ با چه شرايطى و در چه حالى و با چه عقيده و ايمانى بخواند، تا چه حد با محتواى سوره زلزال خود را تربيت كرده و ساخته باشد، اين حرف ديگرى است. به طور اجمال اين مطلب ممكن و معقول و پذيرفتنى است، چون امام ششم ما فرموده است.

## اثر ديگر خواندن سوره

اين قسمتى از روايت كافى بود، قسمتهاى بعدى آن چنين است: (ولا بافه من آفات الدنيا حتى يموت) پس او گرفتار ناگواريها و صاعقه و زلزله نمى شود تا اينكه زمان مرگ او برسد.

(و اذامات) موقعى كه در آستانه مردن واقع شد. اين جور تعبيرات با (اذا) در آيات روايت هست، مثلا (اذا قمتم الى الصلوه فاغسلوا وجوهكم) (6) . يعنى هنگامى كه براى ايستادن به نماز آماده مى شويد، وضو بگيرند؛ نه اينكه ايستاده ايد و مى خواهيد تكبيره الاحرام بگوييد. اين تعبيرات با (اذا) هست.

(و اذامات) هنگامى كه در شرف مرگ واقع شود، هنگامى كه در بستر مرگ افتاده است (نزل عليه ملك كريم من عند ربه) يك ملك، يك فرشته بزرگوار از سوى پروردگار اين مؤمن - قارى سوره زلزال - مى آيد (من عند ربه) از نزد پروردگارش، (فيقعد عند رأسه) اين ملك نزد سر اين مرد مؤمن، كه در حال احتضار است، مى نشيند. از جمله بعدى معلوم مى شود كه در آن لحظات ملك الموت نيز كنار بالين اين شخص است. (فيقول) آن ملكى كه از نزد پروردگار آمده است، آن ملك بزرگوار (فيقول يا ملك الموت) خطاب مى كند به ملك الموت (ارفق بولى الله) با اين بنده خدا مدارا كن.

خود اين بنده خدا شايد در همان احوال اين گفت و شنودها را مى شنود، اما آيا مى بيند يا خير؟ اين معلوم نيست، چون ديد حساب ديگرى دارد و در يك لحظه هاى مخصوص ممكن است.

(يا ملك الموت ارفق بولى الله) به اين بنده خدا رفق كن و با او مدارا كن. مبادا با او سخت بگيرى و ناراحتش كنى.

چرا؟ (فان كان كثيرا ما يذكرنى و يكثر تلاوت هذه السوره) اين سخن را از سوى خدا به ملك الموت مى گويد: زيرا اين بنده خدا مرا زياد ياد مى كرد، غافل از من نبود و اين سوره را زياد تلاوت مى كرد اين تعبير نكته اى دارد: (ويكثر تلاوه هذه السوره) يعنى اين ولى خدا، اين بنده مؤمن بسيار اين سوره اذا زلزلت را تلاوت مى كرد. از تعبير (هذه) معلوم مى شود كه سوره اذا زلزلت هم كنار اين بنده خدا حاضر و مجسم است.

## تجسم قرآن و عمل انسان در قيامت

در همين كتاب قرآن در اصول كافى روايتهايى عجيب ذكر شده كه در قرآن مجيد در قيامت، با صورت و سيما و قيافه اى بى نهايت زيبا و جالب، با ابهت و بزرگى مى آيد (7) . چگونه چنين چيزى مى شود. قرآن مگر چيست كه به يك صورتى در بيايد، يا سوره قرآن به يك صورتى در بيايد؟ البته درك اين مطلب براى ما دشوار است، ولى وقتى كسى با حقايق قرآن مجيد انس گرفت و اين حقايق را در لوح نفس خود به حقيقت جاى داد، اين مطلب را درك مى كند. نفس خود اين آدم به صورتى بسيار نيكو ترسيم مى شود. بدون استثنا در قيامت مردم به همان صورت باطنى خودشان محشور مى شوند، آن صورت باطنيشان جلوه مى كند، اگر زيبا باشد زيبا و اگر نازيبا باشد نازيبا. مهم اين است كه هر انسانى خود صورت باطنى خود را ترسيم مى كند. من و شما نيز بايد مواظب باشيم كه اين صورت را زيبا ترسيم كنيم. و اين بستگى به بندگى خدا كردن، كار و كوشش و فعاليت براى خدا، قرآن براى خدا خواندن و براى خدا ياد گرفتن دارد. اينها خود صورتى مى شود كه در خارج جلوه مى كند، خيلى زيبا، نورانى، خوش قيافه و قشنگ.

## به سخن آمدن سوره زلزال

خود سوره اذا زلزلت هم به سخن مى آيد. خيلى عجيب است. انسان به روشنى زندگى كند كه فرشتگان و ملائك اين طور به او احترام كنند و موقعيت او را بشناسند و درباره اش سفارش كنند و او را ولى الله بخوانند. اين مك به ملك الموت مى گويد با اين ولى خدا مدارا كن، زيرا اين ولى خدا زياد به ياد خدا بود و اين سوره را تلاوت مى كرد، و به سوره زلزال اشاره مى كند. گفتيم كه معلوم مى شود سوره زلزال هم كنار اوست يعنى ملك الموت هست، اين فرشته بزرگوار هست، سوره اذا زلزلت هست، و اين ولى الله هم هست، همه حاضرند. اما يك ملك الموت و اين فرشته بزرگوار و سوره اذا زلزلت با چه سيمايى هستند، خود اين بنده خدا مى داند.

و تقول له السوره مثل ذلك اين شاهد ديگرى است بر اين كه خود سوره آنجا حضور دارد. سوره اذا زلزلت نيز به سخن مى آيد و به ملك الموت سفارش مى كند و همان مطلبى را كه ملك كريم گفته بود به عزرائيل مى گويد: اى ملك الموت! با اين بنده خدا مدارا كن، زيرا اين ولى خدا پيوسته به ياد خدا بوده و من سوره اذا زلزلت را خيلى مى خواند. حالا ملك الموت در جواب آنها چه مى گويد: و يقول ملك الموت قد امرنى ربى ان اسمع له و اطيع و لا اخرج روحه حتى يأمرنى بذلك، الا ان اولياء الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون .

قسمت آخر عبارت، يك آيه قرآن است: (الا ان اولياء الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون) (8) . در جلسه بعدى به شرح اين عبارت مى پردازيم.

جلسه دوم: مقام خواننده سوره زلزال

چكيده مطلب گذشته

نامأنوس بودن روايت براى ما

حقيقت وجودى انسان

انسان مطمئن و راحتى مرگ

انسانهاى بى ايمان در بيان قرآن

تذكرى براى ما

زلزله قيامت

(اعوذ بالله من الشيطان الرجيم \* بسم الله الرحمن الرحيم \* اذا زلزلت الارض زلزالها (1) و أخرجت الارض أثقالها (2) و قال الانسان مالها (3) يومئذ تحدث أخبارها (4) بان ربك أوحى لها (5) )

## چكيده مطلب گذشته

سخن درباره روايتى بود كه از امام ششم عليه‌السلام در مورد اثر خواندن سوره زلزال در نمازهاى نافله و مستحب نقل شده است. اين روايت و امثال و اين روايت براى رشد انسان و به كمال رساندن او فوق العاده مؤثر است؛ مشروط به اين كه انسان به حقايق اين روايت توجه كند و با روحى پاك و دلى قوى آنها را باور كند و نسبت به آن اطمينان و آرامش داشته باشد.

به قسمتى از اين روايت قبلا اشاره شد كه اجمال آن اين بود: كسى كه سوره زلزال را در نمازهاى نافله بخواند و بر آن مداومت كند و از خواندن آن سرد و ملول نشود، هنگام مرگ فرشته بزرگوار از جانب پروردگار جهان به بالين او مى آيد. در آن حال، ملك الموت و خود سوره اذا زلزلت نيز با سيماى زيبا و نورانى در كنار او هستند. آن فرشته بزرگوار از طرف خدا به ملك الموت مى گويد كه با اين مؤمن و بنده خدا مدارا كن، زيرا او زياد به ياد خدا بود، خدا را فراموش نمى كرد و سوره اذا زلزلت را كه اينجا حاضر است زياد مى خواند. خود سوره اذا زلزلت هم درباره اين مؤمن و ولى خدا به ملك الموت سفارش مى كند (9) .

## نامأنوس بودن روايت براى ما

اين مطالب را به مقتضاى روايت نقل مى كنم، اما اين كه شما چگونه تلقى مى كنيد، چه برداشتى از اين مطالب داريد و تا چه حد نسبت به آن آرام و مطمئنيد، اين را خودتان مى دانيد و خدا.

چون امثال اين مطلب، مطالبى است كه براى ما مأنوس نيست. چون اين مطالب مافوق آن چيزى است كه ما در زندگى و از زندگى مى فهميم و تا به حال بفهميم، خدا مى داند. كسانى از ما هم كه از زندگى چيزى فهميدند و برداشتى كردند از ظاهر زندگى برداشت كردند. اين حقايق خيلى برتر از اين زندگى و اين حيات و خيلى بالاتر از افق فكر ما و سطح فهم ماست. اما چاره اى نيست، فكر نكنيد كه چون از سطح فكر ما بالاتر است پس نبايد در اطراف آن بحث و گفت و شنود كنيم. بايد با اين مطلب انس گرفت و نسبت به اين حقايق آگاه شد، چون حقايقى مفيد و عاليند. اگر انسان با اين حقايق آشنا شود زندگى و حيات را طورى ديگر مى فهمد و برداشتن از زندگى و حيات را طور ديگرى مى فهمد و برداشتن از زندگى دگرگون مى شود و به شكل ديگرى زندگى مى كند و با مردم اجتماع و برادران مسلمان خود برخورد مى كند. پس نبايد خود را از اين حقايق دور نگه داريم.

توضيح روايت را ادامه بدهيم. و تقول له السوره مثل ذلك سوره اذا زلزلت بر بالين اين مؤمن در حال احتضار حاضر است.

موقعى كه آن ملك كريم از طرف پروردگار جهان با ملك الموت سخن گفت، خود سوره هم به ملك الموت خطاب مى كند و مثل همان مطلبى را كه ملك بزرگوار گفته بود مى گويد.

حالا ملك الموت به آنها پاسخ مى دهد، و يقول ملك الموت .

## حقيقت وجودى انسان

عزرائيل همان ملك الموت است. قرآن مى فرمايد: (قل يتوفيكم ملك الموت الذى و كل بكم) (10) . اين آيه كريمه در برابر پندارى عده اى است كه مى پنداشتند با مردن گم مى شوند، همين كه مردم و بدنشان متلاشى و هر ذره اى به سويى رفت، ديگر گم مى شوند. بدنى كه متلاشى و خاك شد و زير و رو و متفرق گشت و در بين ذرات جهان گم شد، چه كسى مى تواند آن را پيدا كند. پروردگار جهان مى فرمايد: اينطور نيست كه شما خيال مى كنيد، (يتو فيكم ملك الموت الذى و كل بكم) . تو اى انسان، همين قالب بدن مادى و همين جسم نيستى. آنچه حقيقت و واقعيت توست، آن را ملك الموت مى گيرد و در قبضه اوست. (قل يتوفيكم ملك الموت الذى وكل بكم) . اين كه در بين ما و در معرض ديد ما و در اختيار ماست و آن را به هر طرف مى گردانيم و به هر سو مى بريم، اين بدن است كه يك حمال است و درك شعور ندارد، و ما با آن بازى مى كنيم. اما آنچه حقيقت ماست و در آيه از آن به كم تعبير شده است: (قل يتوفيكم ملك الموت الذى وكل بكم) آن را ملك الموت مى گيرد و سخت هم مى گيرد. آن حقيقت هرگز گم نمى شود. بدن انسان كه متلاشى شد، آن متلاشى نمى شود و به فرمان پروردگار جهان در قبضه قدرت ملك الموت است.

مقام خواننده سوره

حالا اين ملك الموت با آن ملك كريم و سوره اذا زلزلت كد در بالين مؤمن حاضرند سخن مى گويد. به اين مطلب توجه كنيد، به خدا قسم خيلى مطلب مهمى است. حيف كه ما مردم مسلمان با اين حقايق بلند ان نداريم و گويا باور و اطمينان نسبت به آن نداريم و اين از كردار و رفتار و اخلاق ما معلوم است.

بسيار عجيب است، در اين عالم پهناور كه فقط جهان ماده اش - از جهان معنا بگذريم - و عالم شهادتش - از عالم غيب بگذريم - به قدرى وسيع است كه هنوز هيچ دانشمندى ادعا نكرده است كه من مرز اين جهان را يافته ام، حتى بعضى مى گويند اصلا اين جهان مرز ندارد. آنگاه يك انسان در اين جهان وسيع چه حساب مى شود. بى ترديد كره زمين در مقايسه با اين جهان از ذره كمتر است. ذره در اصطلاح امروز جزيى از ماده است كه نه با چشم و نه با هيچ وسيله نمى توان آن را ديد، و فقط از آثارش به وجودش پى برده اند. زمين كنار اين جهان از ذره هم كمتر است. آنگاه يك انسان كه بر روى اين زمين مى لولد، چيزى به حساب مى آيد؟ اما اين انسان چون مؤمن است و در زندگى در رابطه با خداست، و خواننده سوره اذا زلزلت است و توجه به حقايق سوره داشته، آن را درك كرده و خود را با آن تربيت كرده است، به چنين مقامى رسيده است.

مگر در اين سوره چه حقايقى نهفته است؟ (فمن يعمل مثقال ذره خيرا، و من يعمل مثقال ذره شرا يره) . يكى شخص با شعور، حساس و مطمئن وقتى اين جمله را بشنود يا بخواند كه اگر كسى به اندازه شرى انجام دهد آن را مى بيند، چنين مؤمنى زندگى را چگونه مى بيند و چگونه زندگى خواهد كرد؟ اين مؤمن از نظر خدا دورنيست. در اين جهان عظيم، در اين غوغايى كه در زمين است، اين همه انسان مى ميرد، آن همه حوادث اتفاق مى افتد، اين مؤمن در گوشه اى، در كنارى است، شايد كسى هم او را نمى شناسد، نه مقام و نه موقعيتى داشته است، چه بسا گمنام بوده و كسى به او اهميت نمى داده است، شايد وقتى از كوچه عبور مى كرد و به كسى سلام مى كرد او را عار داشت كه جوابش را بدهد، اما چون به ياد خدا بوده خدا هم او را فراموش نكرده است. الان در اين لحظه هاى حساس كه وقت احتضار است پروردگار جهان او را فراموش نكرده و از قلم نينداخته است و لطف او شامل حال اين مؤمن است. خداى خود فرموده كه به ياد من باشيد، من به يادتان هستم، (11) اما اگر مرا فراموش كنيد من هم فراموشتان مى كنم و شما را وا مى گذارم. (12) اين مؤمن بياد خدا بوده و سوره زلزال را مى خوانده است، پروردگار جهان هم به ياد اوست و او را فراموش نكرده و ملكى از جانب خود فرستاده است، آنهم ملكى كريم و بزرگوار. خود سوره اذا زلزلت هم پيش شخص به صورتى زيبا مجسم شده است.

آنگاه ملك الموت به آن فرشته بزرگوار و به سوره زلزال مى گويد: (قد امرنى ربى ان اسمع له واطيع و لا اخرج روحه حتى يأمرنى بذلك) شما براى اين بنده خدا توصيه و سفارش كرديد، من هم به شما اطمينان مى دهم كه پروردگارم فرمان داده كه گوش به فرمان او، اين بنده خدا، اين مؤمنى كه در حال احتضار است و سوره زلزال را مى خواند است، باشم و حرفش را اطاعت كنم.

من هرگز در كار پيشى نمى گيرم، من مطيع فرمان خود هستم. (ولا اخرج روحه) و پروردگار من به من امر كرده كه روح او را خارج نكنم و جان او را نگيرم (حتى يأمرنى بذلك) تا خود اين بنده خدا به من دستور دهد و بگويد جان مرا بگير.

اين مطلب خيلى مهم است.

(قد امرنى ربى ان اسمع له و اطيع و لا اخرج روحه حتى يأمرنى بذلك) من بايد گوش به فرمان و مطيع باشم، و روحش را نمى توانم قبض كنم تا خودش به من دستور دهد.

معلوم مى شود كه هنوز دستور نداده و هنوز چيزهايى باقى است.

(فذا امرنى) هنگامى كه اين مؤمن به من فرمان بدهد، (اخرجت روحه) جانش را ارج مى كنم.

(ولا يزال ملك الموت عنده) ملك الموت پيوسته بر بالين اين مؤمن هست (حتى يأمره و يقبض روحه) تا اين كه او امر كند كه اى عزرائيل جان مرا بگير و قبض كن. خوب، اين چه موقع است؟ كى اين مؤمن به ملك الموت دستور مى دهد كه جان مرا بگير؟ (اذا كشف له الغطا) هنگامى كه پرده ها برداشته شود. معلوم مى شود در آن لحظه ها هنوز پرده ها از جلوى چشم اين مؤمن برداشته نشده، و لحظه هايى مى گذرد تا (كشف له الغطاء) پرده ها برداشته مى شود. ما نمى دانيم اينها چه پرده هايى است و چه صورتى دارد و ضخامتش چه قدر است. اين پرده ها بين ديد اين مؤمن و بهشت است. (كشف له الغطاء فيرى منازله فى الجنه) پرده ها برداشته مى شود و اين مؤمن جايگاههاى خود در بهشت مى بيند و موقعيت و مكان و مكانت ود را در بهشت مشاهده مى كند.

(فيخرج روحه فى ألين ما يكون من العاج) وقتى پرده ها برداشته شد و آن مؤمن آن مقامات بلند را ديد به ملك الموت مى گويد بسم الله مشغول شو و جان مرا بگير. آنگاه بسيار آسان قبض روح مى شود. (فى ألين ما يكون من العلاج) . (ألين) از (لينت) است. يعنى به نرمترين و آسان ترين و سيله، و به آسان ترين راه، روحش قبض مى شود. (ثم يشيع روحه الى الجنه سبعون الف ملك) هفتاد هزار فرشته روح او را تشييع مى كنند (فيبتدرون بها الى الجنه) و با مسارعت او را به سوى بهشت مى برند.

## انسان مطمئن و راحتى مرگ

به همين مناسبت روايات بسيارى داريم كه وقتى مؤمنى فوت كرد او را زياد معطل نكنيم، چون او جاهايى را مى بيند و شوق دارد كه خود را هر چه سريع تر به آنچه مى بيند برساند. (13) بايد هرچه زودتر او را به جاى خودش رساند. (القبر اما روضه من رياض الجنه او حفره من حفر النيران) . (14) اين يك حديث است، و نظاير آن را هم داريم. در ذيل آيات آخر سوره فجر، آيه كريمه (يا ايتها النفس المطمئنه) رواياتى هست از جمله اينكه امام ششم عليه‌السلام فرمودند مؤمن كه در دنيا داراى روحى آرام و نفسى مطمئن است، آرام به چه چيزى است؟ مطمئن به چه چيزى است؟ آيا آرام و مطمئن به پول است، به جاه و مقام و رياست يا به حطام دنيوى است؟ خير، آرام و مطمئن به خداست، به لطف او مطمئن است،، به ولايت خاندان عصمت و طهارت عليهم‌السلام آرام و مطمئن است. (15)

در روايات ديگر سدير صيرفى كه مرد بزرگى است از امام ششم سئوال مى كند، عرض مى كند: (هل يكره المؤمن على الموت) آيا مؤمن بر مرگ مكروه و ناراحت مى شود؟ حضرت فرمود: ابدا، ابدا. پروردگار جهان نسبت به مؤمن، آن هم مؤمن آرا. و مطمئن، آن قدر لطف دارد كه ناخوشى و ناراحتى او را نمى خواهد و هرگز او را بر مردن و قبض روح اكراه نمى كند. پرسيد: پس چطور مى ميرد؟ حضرت فرمود: در آن لحظه ها، منادى از طرف پروردگار جهان به اين بنده ندا مى دهد كه به فلان طرف بنگر، وقتى مى نگرد چهارده معصوم را مى بيند، و اين براى او بسيار جالب است، و به حدى به آنها دل مى بندد كه وقتى ملك الموت به او مى گويد آيا مى خواهى اينجا بمانى؟ مى گويد: نه. اصلا ديگر تمام عشق و علاقه اش به اين است كه زودتر قبض روح شود و با خرمى و نشاط زياد كنار اين گروه قرار بگيرد. نه تنها كراهت و ناراحتى ندارد، بلكه خيلى خوشحال است. (16)

## انسانهاى بى ايمان در بيان قرآن

انسان وقتى اين احاديث را مى بيند به اين فكر مى افتد كه كسى كه با اين حقايق قرآنى و معارف اسلامى آشنايى و رابطه اى ندارد، چگونه زندگى وى كند و در زندگى به چه چيزى دلگرم است؟ از زندگى چه فهميده و چه فهميده و چه مى خواهد و دنبال چه بهره اى است؟ اين انسان به بيان قرآن واقعا كور است، در جهانى تنگ و محدود زندگى مى كند، افكارش خيلى كوتاه و روحش خيلى كوچك و دلش خيلى محدود است و در ظلمت زندگى مى كند. اما مردى كه با اين حقايق و معارف آشنايى دارند، جهان را چگونه مى بينند، آفرينش را چه آفرينشى و چه دستگاهى مشاهده مى كنند، با چه احساسى زندگى مى كنند و با چه نورانيتى و چه روح بزرگى زندگى را مى گذرانند؟ اين مردم واقعا جهان را براى خود تنگ نمى بينند. در اين باره آياتى در قرآن مجيد هست كه بعضى از آنها را ذكر مى كنيم.

در آيه 122 از سوره انعام پروردگار جهان مى فرمايد: (أومن كان ميتا فاحييناه و جعلنا له نورا يمشى به فى الناس كمن مثله فى الظلمات ليس بخارج منها) . اين ميت و مرده كه در آيه آمده همان كافر است. آدمهايى كه نسبت به معارف دين و عالم غيب و ماوراى ماده دركى نكرده اند و احساسى ندارند و خدا را در همين جهان ماده مى بينند، اينها مرده اند، در ظلمت و تاريكى زندگى مى كنند و هيچ نور ندارند. آيا اينها مثل كسانيند كه ما به آنها حيات بخشيديم و به آنها نور داديم تا با آن در ميان مردم رفت آمد كنند. اين نور، نور علم و معرفت است، آشنايى به حقايق و معارف است. اين نور احساس عظمت اين جهان است و آنچه براى اين جهان مفيد است مثل اين حقايق. آيه ديگر آيه 72 از سوره اسراء است. (و من كان فى هذه أعمى فهو فى الاخر أعمى و أضل سبيلا) . در آيه قبل، تعبير مرده و زندگى در تاريكى به كار رفته بود، اما در اين آيه تعبير كور آمده است. كسى كه نسبت به معارف آشنايى ندارد به حقيقت كور است. وقتى در دنيا كور است و نتوانسته حقايق را درك كند، در آخرت كورتر و گمراه تر است و راهى به سوى خير و خوبى و سعادت و لطف و عنايت خدا نمى يابد.

آيات 124 به بعد سوره طه اين است (و من أعرض عن ذكرى فان له معيشه ضنكا و نحشره يوم القيامه اعمى قال رب لم حشرتنى أعمى و قد كنت بصيرا قال كذلك أتتك اياتنا فنسيتها و كذلك اليوم تنسى) كسى كه از ياد خدا روى بگرداند، در تنگا مى زيد، و او را در قيامت كور محشور مى كنيم. آنجا فريادش بلند مى شود كه پروردگارا چرا مرا كور محشور كردى در حالى كه در دنيا چشمانم مى ديد. به او خطاب مى شود آيات ما براى تو آمده و تو آنها را فراموش كردى و اعتنايى به آن نكردى، اينچنين است كه ما هم اينجا تو را فراموش كرديم و واگذارديم.

در اين آيه، زندگى كسى كه نسبت به معارف آشنايى ندارد زندگى در تنگنا و زندگى كوركورانه توصيف شده است. آدمى كه در دنيا، زندگى را همين زندگى مادى و طبيعى مى بيند و مردن را امرى عادى و طبيعى تلقى مى كند و چيزهايى را كه در پس پرده ها هست نمى بيند، و فقط ظاهرها را مى بيند، و به تعبير قرآن (يعلمون ظاهرا من الحيوه الدنيا و هم عن الاخره هم غافلون) (17) ، اين كور است و در تاريكى زندگى مى كند، حقايق را نمى بيند. او تنگ نظر و كوتاه همت است و روح كوچكى دارد.

## تذكرى براى ما

ما كه تا حدودى با اين مطلب آشنا مى شويم، خوب است نسبت به آن اطمينان پيدا كنيم تا نورانى زندگى كنيم، و در نتيجه همت هايى عالى پيدا كنيم؛ به حطام دنيا نپيچيم و سخت نگيريم، در زندگى در هر مرتبه اى هستيم خيانت نكنيم؛ خلاف و دزدى نكنيم، كارى نكنيم كه جامعه و مردم جامعه را ناراحت كنيم.

گويا ما هم همان مردگانيم، همان كورانيم، كه در ظلمت زندگى مى كنيم و خودمان را در تنگناى جهان ماده مى بينيم، از اين روست كه تمام تلاشمان براى ماده و زندگى اهرى است. بعضى از مطالب را در كتابها مى خوانيم، ولى اصولا باور نكرديم و به آن اطمينان پيدا نكرده ايم. اگر اطمينان داشتيم بهتر زندگى مى كرديم، مشتى و اخلاق و رفتارمان بهتر بود، كاغذ بازى در ميان نبود، روابط در بين ما حكومت نمى كرد در حدى كه جاى ضوابط را بگيرد؛ هنوز هم روابط در بين ما از ضوابط و قوانين و از حكم خدا قوى تر است.

ما همان مردگانيم كه در ظلمت و تنگنا زندگى مى كنيم. اما معارف عاليه اسلام مى خواهد ما را پرواز دهد، همت ما را بالا ببرد تا نظرى بلند و روحى وسيع و نفسى آرام و مطمئن پيدا كنيم.

اينها نتيجه خواندن سوره زلزال است. سوره زلزال هشت آيه كوچك است، اما چه! رواياتى در ذيل اين آيات عرض كنيم، انشاء الله به يارى خدا خواهيد ديد كه اين آيات كوچك تا چه حد از نظر محتوا بزرگ است، و تا چه حد براى رشد و تربيت و كمال و آدم شدن كسى كه به اين حقايق توجه كند، مؤثر است.

## زلزله قيامت

(اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض أثقالها) .

هميشه جهان اين صورت را نخواهد داشت و به اين شكل نخواهد ماند. چنان زلزله اى زمين را مى گيرد و تكان مى دهد كه آنچه درون زمين است و همه سنگينى هايى را كه در دل دارد بيرون مى ريزد. بعد از آن دگرگونى و پس از آن تحول، وقتى زمين سبك شد گفتگوها و صحبتها مى كند و حرف ها مى زند.

هميشه روى اين زمين و زير اين گنبد زندگى نمى كنيم، و هميشه خورشيد ما اين خورشيد و ماه ما اين ماه نيست. روزى اينها عوض مى شود و جهان ما جهان ديگرى مى شود. (اذا مات بنى آدم فقد قامت قيامته) (18) براى هر كسى قيامتى است، با مرگ او رستاخيزش بر پا شده و جهان ديگرى برايش پيش مى آيد، آن هم جهانى نامأنوس. اينها را بايد در خاطر بسپاريم و بدانيم كه چنين حقايقى هست و ما با چنين جهان هايى در ارتباط هستيم. دلمان را از اين دنيا بكنيم و اين قدر نظرمان تنگ نباشد و اين قدر به دنيا نچسبيم و زرق و برق دنيا ما را نفريبد و به سوى خودش جلب نكند.

البته در اينجا روايات ديگرى هم هست كه معلوم مى كند اين مطلب با ائمه معصومين هم رابطه دارد. هر چند من فكر نمى كنم بيشتر ما اين مطالب را درست يافته باشيم كه ارتباط با ائمه معصومين عليه‌السلام چه ارتباطى است و چه اثراتى دارد و به آدم چه نورانيتى و چه زندگى فوق العاده اى مى دهد. حالا كه بحمدالله اين رابطه تا حدى برايمان هست و انشاء الله طريقه مان و مكتبيان، مكتب مستقيم و درستى است، به حقيقت به اين مكتب تمسك داشته باشيم، و اميدواريم پروردگار جهان ما را تا لحظه هاى آخر زندگى از اين خاندان و مكتب اين خاندان جدا نگرداند.

جلسه سوم: شناخت معارف اهل بيت عليهم‌السلام

معارف اهل بيت عليهم‌السلام در تفاسير و روايات

ذكر يك نمونه: فيض و غزالى

بركات شناخت اهل بيت عليهم‌السلام

شرايط روحى و فكرى قرائت سوره زلزال

بسم الله الرحمن الرحيم

رحمت پروردگار جهان

دعاى حاملان عرش در حق مؤمنان

(اعوذ بالله من الشيطان الرجيم \* بسم الله الرحمن الرحيم \* اذا زلزلت الارض زلزالها (1) و أخرجت الارض أثقالها (2) و قال الانسان مالها (3) يومئد تحدث أخبارها (4) بان ربك أوحى لها (5) )

## معارف اهل بيت عليه‌السلام در تفاسير و روايات

مطالبى كه در ذيل روايات مربوط به سوره زلزال عرض شد، خيل قابل توجه بود. اين مطالب از سلسله معارف عاليه اسلام به حساب مى آيد. همه اينها از بركات اهل بيت معصومين (عليه الصلاه السلام) است كه ما بايد اسلام راستين و اسلام واقعى را از طريق اين خاندان اين خاندان بگيريم. طريق اين خاندان، به حق، همان پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و بدون ترديد، جز طريق اهل بيت هر طريقى انحرافى و مكتب غلطى است و انسان را به ظلالت و گمراهى و سرانجام به هلاكت ابدى مى كشاند. تنها يك مكتب و تنها يك راه نجات بخش است، و آن مكتب و راه خاندان عصمت و طهارت (عليه الصلاه السلام) است، چون به مقتضاى روايات متواتر علوم حقيقى و معارف واقعى اسلام، به امر پروردگار جهان، به وسيله پيامبر اكرم به اين خاندان تفويض شده است. (19) اين مطلب براى هر انسان منصفى قابل هيچگونه ترديد و شبهه نيست. معارفى كه اين خاندان بيان كردند در تفاسير و در كتب احاديث هست و به راحتى براى همه قابل درك و فهم است. در مقابل، مكتب هاى ديگر و روشهاى ديگر نيز موجود و قابل مقايسه و قضاوت است. مثلا در مورد تفسير قرآن مجيد، تفاسير شيعه هست و تفاسير مخالفان شيعه نيز هست. اگر انسان با انصافى، كه تعصب جاهلانه بر فكر و مغز و وجدانش حاكم نيست، به اين دو سنخ تفسير مراجعه كند و مطالب آنها را كاملا بررسى كند، مى بيند معارفى كه در تفاسير اهل حق و شيعه هست و از ائمه معصومين (عليه الصلاه السلام) رسيده است چه معارف عميق و حقايق سازنده و بلندى است، معارفى كه از شخصيتهاى بزرگ اسلامى رسيده است، كسانى كه پروردگار جهان آنها را همتاى قرآن قرار داده و فرموده اينها از قرآن قرار داده و فرموده اينها از قرآن جدا نيستند، و بدون شك اگر كسى تنها به قرآن تمسك كند و اينان را رها كند رستگار نيست. ائمه معصومين و قرآن از هم جدا نمى شود تا كنار حوض كوثر با هم به خدمت پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى رسند (20) . حقايق و معارفى بسيار عالى از اين شخصيتهاى بزرگ روايات شده است، در تفاسير مخالفان ما، نيز رواياتى هست اما قابل اعتماد نيست، و از اين گذشته، مطالب خيلى حساس و عالى و معارف بلند در آنها پيدا نمى شود. به همين صورت، جز كتب تفسير، كتابهاى ديگر ما نيز همين حكم را دارد.

## ذكر يك نمونه: فيض و غزالى

مرحوم فيض اعلى الله مقامه الشريف كتابى دارد بنام المحجه البيضا. المحجه البيضاء يعنى طريقه روشن و نورانى. نام كامل اين كتاب اين است: المحجه البيضاء فى تهذيب الاحياء اول يعنى زنده كردن و كلمه احياء دوم نام كتابى است مفصل و معروف از حجه الاسلام غزالى كه نام آن احياء العلوم است. غزالى دانشمند مشهورى است و تأليفى دارد، كه از جمله تأليفات او احيا العلوم است كه اين كتاب داراى علوم متنوع، و مخصوصا مطالب مفصل درباره علم باطن و علم طريقت و علم اخلاق است. احياء العلوم يعنى اين كتاب مطالب خرافى و گمراه كننده فراوانى هست، اما در عين حال با سبك زيبا و جالبى نوشته شده است. يعنى از طرفى كتاب پر ارج و مفيدى است، و از سويى مطالب انحرافى كه در آن است ارزش آن را از بين برده است. اتفاقا باين كتاب به سبب سبك جالب و تنوع آن، مورد توجه و علاقه اشخاص قرار مى گرفت و از آن زياد نقل قول مى شد. ايشان به اين فكر افتاد كه اين كتاب را زنده كند و المحجه البيضاء فى احياء الاحياء را نوشت يعنى محجه البيضاء در زنده كردن احياء در زنده كردن احياء العلوم غزالى. گرچه احيا العلوم مطالب مفيدى دارد، اما غزالى، جداى از اينكه وارد اين بحث بشويم كه در آخر كار مستبصر شد يا خير، بهر حال موقع نوشتن احياء العلوم در رويه اى غير از رويه شيعه و طريقه حقه بوده است، و مطالب بر خلاف اسلام و ضد اسلامى واقعى زياد دارد. مرحوم فيض كارى كرد كه حياتى واقعى به اين كتاب ببخشيد تا در نتيجه كسانى كه آن، حياتى نو و زندگى واقعى انسانى و اسلامى پيدا كنند. ايشان آن مطالب انحرافى و گمراه كننده و ضد اخلاق اسلامى و بر خلاف معارف واقعى اسلام را از آن حذف كرده است و مطالب درستش را جدا كرده است، و بدين صورت به كتابى پسنديده و خوب و پابرجا و مستقيم تبديل شده است.

اگر انسان به كتب تاريخ مخالفان شيعه نيز مراجعه كند، مى بيند كه مطالب غير واقعى، خلاف حق و غير معقول در آن زياد آمده است. ما در تفسير سوره علق، درباره وحى و ابتداى و حى مطالبى از تواريخ و روايات اهل سنت عرض كرديم و با برهان ثابت كرديم كه اين مطالب بر خلاف حق است و معقول و قابل باور نيست. اما كتاب شيعه چنين نيست. البته ممكن است مطالبى از بيرون در آن نفوذ كرده باشد. در زمانه ائمه معصومين عليهم‌السلام اشخاصى بودند كه مطالبى جعل مى كردند و براى خراب كردن و آلوده كردن شيعه به پندارهاى باطل و خيالات واهى، با دسيسه و نيرنگ، آن را در خلال كتب شيعه وارد مى كردند. اما شيعه از اين مطالب اطلاع داشت، چون ائمه معصومين عليهم الصلاه والسلام، از همان آغاز به اين مطلب آگاه بودند و به پيروانشان گوشزد مى كردند كه اشخاصى بر ما دروغ مى بندند و افترا مى زدند و مطالبى را جعل مى كنند و به ما نسبت مى دهند، اى شيعيان ما حواستان را جمع كنيد. در روايات معتبر داريم كه خدا لعنت كند كسانى را كه بر ما دروغ مى بندند و جايگاهشان بدون ترديد آتش دوزخ است (21) . لذا بزرگان شيعه همواره متوجه اين حقيقت بودند و دريافت روايات، قواعد و ضوابطى درست كردند كه خيلى مهم و عالى است و اگر كسى وارد باشد، به خوبى مى تواند روايات درست را از نادرست تشخيص بدهد. متأسفانه بعضى افراد ناوارد و ناآگاه پيدا شدند كه مايه علمى درستى نداشته اند و به پاره اى از كتابها مراجعه كرده اند و مطالبى را ملاحظه كرده اند كه صورت جالبى داشته و در خلال مطالب شيعه نوشته اند و به تدريج، مطالب خيلى مخلوط شده است. اما با اين حال، هنوز هم شخصى وارد مى تواند از خلال اين روايات مطالب متين و معارف حقه را بيرون بياورد و استخراج كند، هر چند كار مشكلى است. در مجموع مى توان گفت كه معارف اهل بيت عصمت و طهارت عليهم‌السلام معارف حقه و مطالب عالى است و بايد دنبال آن رفت كه به حقيقت موجب رشد و كمال مردم مى شود.

## بركات شناخت اهل بيت عليهم‌السلام

در جلسه قبل چند آيه را به مناسبت سخن ذكر كرديم: (اومن كان ميتا فاحييناه و جعلنا له نورا يمشى به فى الناس) از سوره انعام، و (و من كان فى هذا اعمى فهو فى الاخره اعمى و اضل سبيلا) از سوره اسراء و (و من اعرض عن ذكرى فان له معيشه ضنكا و نحشره يوم القيامه اعمى قال رب لم حشرتنى اعمى و قدكنت بصيرا قال كذلك اتتك اياتنا فنسيتها و كذلك اليوم تنسى) از سوره طه.

در تمام اين آيات از كورى و بينايى و زندگى و مردگى سخن گفته شده است. به متقضاى روايات معتبر و معقول، اين كور اين مرده ذكر شده در آيات، كسانى هستند كه در دنيا مرده اند و كورند و در آخرت هم كور محشور مى شوند، كسانى كه نه تنها از نظر چشم ظاهرى، بلكه در باطن نيز كورند و كور دلند، اينها كسانى هستند كه خاندان عصمت و طهارت را نشناخته اند، كسانى هستند كه از ديدن اين آيات بزرگ الهى كور بوده اند (22) . كيست كه على بن ابيطالب عليه‌السلام، اين درياى بى كران علم را نبيند، اما معاويه بن ابى سفيان را ببيند و زير پرچم او برود. اين مرده است، اين كور است. كور حقيقى و مرده واقعى است. كسى كه اين خاندان، اين آيات بزرگ الهى را نشناسد و با سنت و روش آنها آشنا نباشد، در زندگى از هيچ چيز برخوردار نمى شود. مگر ما در هستى آياتى عظيم تر از اين آيات الهى داريم؟ نبأ عظيم و خبر بزرگ اميرالمؤمنين و يازده فرزند معصوم اويند، (23) . اسماء حسناى پروردگار جهان اينانند (24) . كلمات پروردگار جهان اينانند (25) . چقدر بايد مسلمان كور باشد كه اين حقايق روشن و واضح را نبيند.

امام ششم عليه‌السلام در روايتى فرمود: سخت ترين كورى و سخت ترين عمى آن است كه كسى در نتيجه آن ما را نشناسد (26) . مگر مى شود كسى دعاهايى را ببيند كه از ائمه معصومين عليهم‌السلام رسيده است و كور كورانه به راه ديگرى برود. مثلا دعاهاى صحيفه سجاديه يا دعاهايى كه از اميرالمؤمنين عليه‌السلام داريم، كدام فرقه از مخالفان شيعه دارند. دعاى كميل، دعاى صباح و دعاها و مناجاتهاى ديگر كه مشتمل بر معارف فوق العاده بلند در رابطه انسان با خداست از چه كسى رسيده است. برويد در كتابخانه هاى آنها بگرديد ببينيد چنين چيزهاى پيدا مى شود؟ به خدا قسم چنين معارفى ندارند، اگر بود منتشر مى شود و در دسترسى همه قرار مى گرفت.

## قدرشناسى از نعمت معرف اهل بيت عليهم‌السلام

بايد قدر اين نعمت بزرگ را بشناسيم كه پروردگار جهان بدون رنج و زحمت، بدون خون دل و جستجوى فراوان به ما عنايت كرده است. الان اگر براى مسلمانى روزنه اى به سوى اين حقايق باز شود، چقدر بايد زحمت بكشد تا اين حقايق را بيابد، بايد كوشش كند، كتابهاى بسيارى مطالعه كند، تازه دلواپسى و دلهره هم دارد كه نكند منحرف بشود و در شك و ترديد بيفتد يا وسوسه بشود، ولى بدون هيچ رنج و زحمتى از سوى پروردگار جهان اين نعمت عظماى الهى به ما عنايت شده است، لذا براى شناخت آن بايد بيشتر بكوشيم. كمى زحمت دارد، اما بايد كوشش كنيم تا شناخت بيشتر پيدا كنيم، و به پيروى از اين روش و سنت، مردمى محتاط و پرهيزكار باشيم. على بن ابيطالب فرمود: اعينونى بورع و اجتهاد و عفه و سداد (27) . آنها خواسته اند ما پيرو مكتبشان باشيم و به سنت و مكتب آنها عمل كنيم، چون اين سنت و روش، سنت و روش حق است و سنت و روش پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است. ائمه معصومين در زمان پيامبر اكرم نودند، فقط على بن ابيطالب با پيامبر همزمان بود و حسن و حسين هم مدتى بودند، اما علوم و معارف پيامبر اكرم حرف به حرف، بدون كم و زياد، به ايشان رسيد. ايشان نيز همه را حفظ كردند و نگهداشتند و ذره اى در آن خيانت نكرده اند و معارف را در هر موردى براى مردم بيان فرموده اند. در عين حال، افرادى در مقابلشان بودند كه سد راه مى شدند، بعضى مطالب را كتمان مى كردند يا حقايق را از بين مى بردند و پايمان مى كردند، كه البته آنها به كيفر اين خيانت بزرگ خود مى رسند.

## شرايط روحى و فكرى قرائت سوره زلزال

بحث درباره سوره اذا زلزلت و آثار خواندن اين سوره در نوافل بود، كه رواياتش قبلا عرض شد.

اما اين آثار وقتى وجود دارد كه اين سوره درست و جدى خوانده شود. بايد سوره زلزال را كلام خدا دانست، و با يقين و باور به اين كه كلام خداست آن را خواند. اگر بدانى كه سوره زلزال كلام خداست، هنگامى كه مى خواهى اين سوره را تلاوت كنى، با حالى مخصوص تلاوت خواهى كرد، و مى دانى كه خدا با تو سخن مى گويد.

امام ششم عليه‌السلام فرمود: من وقتى قرآن تلاوت مى كنم، مخصوصا اوقاتى كه حالى دارم، آيه اى را با توجه و با تدبر به قدرى تكرار مى كنم تا به حالتى مى رسم كه گويى اين سخن را از مصدر سخن يعنى از خدا استماع مى كنم (28) .

ما فقط مى گويم قرآن سخن خداست، اما درست باور نكرده ايم، و اگر تا حدى باور كرده ايم، عظمت سخن خدا را نشناخته ايم، چون عظمت خدا را نشناخته ايم. ما قرآن را خيلى ساده مى گيريم، مثل يك كتاب عادى آن را بر مى داريم و مثل يك كتاب عادى باز مى كنيم، در صورتى كه نبايد اين طور باشد.

اگر انسان سوره زلزال را با جديت بخواند و با قاطعيت و به حقيقت سوره زلزال را سخن خدا بداند، با چنين روحيه اى، به خدا قسم، با همان (بسم الله الرحمن الرحيم) كارش درست مى شود. جريانى در بعضى از روايات است، كه به طور خلاصه عرض مى كنم و بعدا در جاى خودش مفصل خواهم آورد، مردى خدمت پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و از آن حضرت موعظه اى خواست، حضرت فرمودند: فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره و من يعمل مثقال ذره شرا يره . آن مرد عرض كرد: بس است يا رسول الله، همين دو جمله براى من كافى است (29) . او فهميد كه اين جمله ها چه مى گويد و محتواى آن چيست، و درك كرد كه انسان در برابر اين دو جمله از سخن خدا چه بايد بكند و چه طور بايد داشته باشد؟

## بسم الله الرحمن الرحيم

(بسم الله الرحمن الرحيم) بزرگترين آيه از آيات قرآن مجيد است. در قرآن آيه اى از نظر محتوا و عظمت مانند (بسم الله الرحمن الرحيم) نداريم. (اعظم آيه فى كتاب الله بسم الله الرحمن الرحيم) (30) .

(بسم الله الرحمن الرحيم) بيان رحمت پروردگار جهان است، (الله) كه (رحمن) و (رحيم) است. رحمن و رحيم هر كدام خصوصيتى دارند، ولى مبدا هر دو همان رحمت است.

پروردگار جهان رحمت دارد، اما آيه ما رحمت او را شناخته ايم و در وجود ما اثر گذاشته است؟ آيا ما متحقق به رحمت شده ايم و خود را با رحمت ساخته ايم؟

## رحمت پروردگار جهان

موضوع رحمت پروردگار جهان موضوع عجيبى است. (و رحمتى و سعت كلى شى ء فسأ كتبها للذين يتقون و يؤتون الزكوه و الذين هم باياتنا يؤمنون) . اين بخشى از آيه 156 سوره اعراف است.

رحمت پروردگار جهان، جهان شمول است. سراسر اين جهان، آثار رحمت پروردگار جهان است. (فسأكتبها للذين يتقون و يؤتون الزكوه و الذين هم باياتنا يؤمنون) در آينده اين رحمت را براى كسانى كه تقوا پيشه و پرهيزكارند مى نويسيم و تثبيت مى كنيم. كسانى كه در برابر فرامين الهى، در برابر او امر و نواهى او، و در برابر خواسته هاى او تسليمند. كسانى كه زكات مى دهند و انفاق مى كنند و به آيات ما ايمان دارند. اين قسمت از آيه، به مقتضاى روايات زياد و معتبر، مربوط به قيامت است (31) . در قيامت رحمت پروردگار جهان، به يكباره شامل حال اشخاصى است كه در طريق حقند و در طريق حق گام بر مى دارند.

روايت معرفى است كه پروردگار جهان رحمت خود را صدر بخش كرده و يك بخش آن را بين موجودات اين جهان تقسيم كرده است. نود و نه بخش ديگر آن رحمت است كه نزد خود اوست (32) . تمام اين رحمتى كه در جهان مشاهده مى كنيد، يك صدم رحمت خداوند است. همين رحمتى كه در جهاد است انواع و اقسام دارد، فقط يك قسمش رحمت مادرى است كه در انسان و در همه موجودات زنده وجود دارد. همين يك قسم چه قدر مى شود؟ در حيوانات، مادرها نسبت به فرزندانشان، پرندگان نسبت به جوجه ها يشان، چه رحمتى دارند؟ مى گويند شير كه حيوان درنده اى است، اگر در نهايت گرسنگى باشد و اگر گرسنگى به او فشار بياورد، اين حيوانى كه در حالت عادى خوى ذاتيش درندگى است و وقتى گرسنه باشد خيلى خطرناك مى شود، با اين حال اگر مادر باشد و چند بچه داشته باشد و پهلوى بچه هايش باشد و خطرى بچه ها را تهديد كند، حتى اگر طعمه اى در اطرافش باشد سراغ آن نمى رود. امكان ندارد يك گام از پيش بچه هايش عقب بگذارد، اگر انسانى از آنجاها رد بشود مى تواند به سلامت بگذرد.

اين رحمت مادرى است. اين يك نوع عاطفه مادرى است. به تعداد انواع حيوانات عاطفه وجود دارد، در خود انسان هم كه ديده ايد. رحمت هاى ديگرى هم وجود دارد. (و ما ارسلناك الارحمه للعالمين) (33) . انبياء و رسل و از همه بالاتر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چه رحمت عظيمى داشته اند. همه اين رحمتها اثر همان يك بخش از رحمت خداست، نود و نه بخش ديگر پيش خود خداست كه با آن رحمت با موجودات، با بندگانش و با انسانها رفتار مى كند.

در قيامت رحمت بين اشخاص و موجودات، مثل رحمت مادرى، همه تمام مى شود، و خداوند اين يك بخش از رحمت راهم به رحمت خود اضافه مى كند و با تمام صد بخش رحمت با مؤمنان رفتار مى كند، و اين خيلى عجيب است.

در (بسم الله الرحمن الرحيم) اين كلمات (رحمن) و (رحيم) كه اشاره به رحمت پروردگار جهان است، بيانگر حقايقى است. اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: اگر فرصت پيش بيايد و موقعيت اقتضاء بكند، در تفسير (بسم الله الرحمن الرحيم) ، در شرح اين آيه، هفتاد شتر را سنگين بار مى كنم، (34) . يعنى آنقدر مى گويم و مى گويم و مى گويم كه اگر نوشته شود به قدرى زياد مى ش ود كه به اندازه بار هفتاد شتر مى شود، آن هم نه بار سبك، بلكه بار سنگين.

اين يك واقعيت و حقيقتى است. حالا ما ببينيم (بسم الله الرحمن الرحيم) را با چه اراده اى و با چه قوت نفسى مى گوييم.

## دعاى حاملان عرش در حق مؤمنان:

در جاى ديگرى از قرآن، در آيه هفتم از سوره چهلم كه هم نام آن را غافرنوشته اند و هم مؤمن، پروردگار جهان حقيقى را بيان مى كند كه خيلى عجيب است. (الذين يحملون العرش و من حوله يسبحون بحمد ربهم و يؤمنون به ويستغفرون للذين امنوا ربنا و سعت كلى شى ء رحمه و علما) . حيف كه ما حوصله نداريم كه لااقل در حد توان و قدرتمان درباره اين آيات بحث كنيم فكر كنيم و حقايقش را بررسى كنيم. عرش كجاست؟ اصلا عرش چيست و حاملان عرش چه كسانى هستند؟ (الذين يحملون العرش و من حوله) آنهايى كه حامل عرشند، عرش بر دوش قوى و شانه هاى نيرومندشان نهاده شده است. اين مثل يك تختى نيست كه روى دوش چهار نفر بگذاريم، اينها همه معناى مخصوص خودش را دارد. آنهايى كه حامل عرشند و كسانى كه در اطراف عرشند، (يسبحون بحمد ربهم) آنها تسبيح مى گويند و ربشان را تقديس مى كنند و حمد مى گويند (و يؤمنون به) به او گرايش و ايمان حقيقى دارند، (و يستغفرون للذين آمنوا) اينها از خدا طلب آمرزش مى كنند براى كسانى كه ايمان آورده اند.

در روايات شيعه روايات معتبرى است، كه مى فرمايند: اين مطلب منحصر به شماست، شما يعنى شيعيان، هركه باشد. فرمودند: اين موضوع منحصر به شماست، اى شيعيان ما حاملان عرش از خدا براى شما طلب آمرزش مى كنند، مى گويند خدايا گناهان اينان را بيامرز (35) . سپس خدا را به رحمت توصيف مى كنند: (ربنا وسعت كل شى رحمه) پروردگارا! تو آن خدايى هستى كه رحمتت همه چيز را فرا گرفته است. رحمتت را بيشتر شامل حال شيعيان گردان، آنها را بيامرز و از گناهانشان صرف نظر كن. در آيات بعد هم مطالب عجيب و غريبى هست كه اينها در خواست بهشت مى كنند و مى گويند خدايا اينها را از بديها حفظ كن، و به بهشت ببر و...

خوب، چنين رابطه اى بين زمين و عرش، كه خدا مى داند كجاست، برقرار است. فاصله خيلى زيادى است، بعد عجيبى است بين عرش و اين مردمى كه بر پشت زمين زندگى مى كنند. ببينيد چه قدر مسئله مهم است كه حاملان عرش نسبت به ما شناسايى دارند، موقعيت ما را شناخته اند و مى شناسد، و با اين كه عرش با اين عظمت بر دوش آنهاست از ما غافل نيستند و براى ما چنين دعا مى كنند، اينچنين خدا را ستايش مى كنند كه پروردگار! رحمت تو در جهان را گرفته است، تمام ذرات و موجودات مشمول رحمت تواند، پروردگارا مؤمنان را از رحمت خود دور مدار، آنها را مورد رحمت و آمرزش خود قرار بده. از اين طرف ما نيز (بسم الله الرحمن الرحيم) مى گوييم، اما با چه حالى، با چه توجهى و با چه اراده اى؟ پس اگر كسى سوره اذا زلزلت را با اطمينان و آرامش بخواند و به معناى واقعى درست بخواند، و نسبت به اين كه سخن خداست ايمان و توجه داشته باشد، به طور قطع به لطف و عنايت پروردگار جهان و به آثار و نتايجى كه در روايات براى خواندن سوره زلزال در نوافل آمده است مى رسد.

خدا به همين توفيق دهد كه موقعيت خود را بشناسيم و مواظب باشيم كه اين موقعيت بزرگ را حفظ كنيم و از دست ندهيم.

جلسه چهارم: رحمت پروردگار جهان

حكمت تكرار بسم الله الرحمن الرحيم در آغاز هر سوره

رحمت واسعه پروردگار جهان

رحمت و انواع آن

1) رحمت در امور مادى

2) رحمت در امر معنوى

رحمت ورزى آگاهانه

درك مفهوم (بسم الله الرحمن الرحيم)

توضيح آيات سوره

(اعوذ بالله من الشيطان الرجيم \* بسم الله الرحمن الرحيم \* اذا زلزلت الارض زلزلها (1) و أخرجت الارض أثقالها (2) و قال الانسان مالها (3) يومئذ تحدث أخبارها (4) بان ريك أوحى لها (5) )

## حكمت تكرار بسم الله الرحمن الرحيم در آغاز هر سوره

تكرار آيه (بسم الله الرحمن الرحيم) در قرآن مجيد در آغاز هر سوره، كه شخص قارى براى شروع هر سوره اى از سوره هاى قرآن مجيد بايد اين آيه بزرگ و اين اسم اعظم الهى را بخواند، دليل بر عظمت اين آيه مبارك و دليل بر اهميت آن است.

البته تكرار (بسم الله الرحمن الرحيم) در قرآن مجيد و توصيه و سفارشى كه در روايات را جمع به (بسم الله) شده است كه در آغاز هر كارى گرچه كوچك باشد (بسم الله الرحمن الرحيم) را ترك نكنيد. (36) و اين كه انسان به اين كار مقيد باشد و (بسم الله الرحمن الرحيم) را زياد تكرار كند، براى اين است كه ما بيشتر و بهتر با محتواى (بسم الله الرحمن الرحيم) آشنا شويم، محتواى آن بهتر و بيشتر در دل ما جاى بگيرد و نقش ببندد و حقايقى كه در آن است در وجود ما تحقق يابد و ما به طور قطع و يقين آن را در وجود خود مشاهده كنيم.

## رحمت واسعه پروردگار جهان

قبلا عرض شد، از مطالب مهمى كه در اين آيه كريمه است رحمت واسعه پروردگار جهان است كه در اين جهان شامل همه موجودات بلكه هر ذره اى از ذرات موجودات است، اعلم از انسان يا موجودات ديگر. در قيامت رحمت پروردگار جهان كاملا شامل حال اولياى خودش مى شود، يعنى انبيا، رسل، اوصياى انبيا، مؤمنان به انبيا و آنهايى كه به معناى درست بنده خدا بوده اند. (فسأكتبها للذين يتقون) (37) . ما رحمت خود را در آينده، كه مراد از آينده به گفته همه مفسرين روز قيامت است، (38) براى اشخاص پرهيزكار، كسانى كه در راه خدا انفاق مى كنند و به آيات خدا ايمان دارند، مى نويسيم.

## رحمت و انواع آن

موضوع رحمت موضوع خيلى مهمى است، در آيات قرآن مجيد زياد ذكر شده است در روايات نيز به آن توجه زيادى شده است. مخصوصا به ما سفارش كرده است كه نسبت به خودمان رحم داشته باشيم. يكى از اوصاف بزرگ پروردگار جهان صف رحمت است، كسى كه بنده خداست بايد تا حدى صفات پروردگار جهان در او تجلى داشته باشد: نمى شود به حقيقت بنده خدا باشد و هيچ گونه مظهرى از صفات پروردگار جهان نداشته باشد. بالاخره بايد آثار و نشانه هاى و به اصطلاح تجلياتى از اوصاف پروردگار جهان در بنده اش باشد خوب است اين صف رحمت كه صفت بسيار بزرگ و پسنديده الهى است جلوه و مظهر و اثرى در ما بندگان خدا، اگر به حقيقت بنده خداييم، داشته باشد: ما در وجودمان نسبت به خودمان و نسبت به اجتماعمان. نسبت به برادران دينيمان، نسبت به جوانانمان و نسبت به كودكانمان رحمت داشته باشيم، رحمت موضوع مهمى است اگر شما مردم نسبت به يك ديگر رحمت داشتيد و يكديگر را مورد لطف و مهر قرار داديد، پروردگار جهان شما را مورد رحمت و لطف خود قرار خواهد داد اين مضمون روايات است. (39) اگر ما نسبت به يكديگر مهر نورزيم، نسبت به يك ديگر رحمت نداشته باشيم بدون ترديد از رحمت پروردگار جهان و از مهر و لطف او محروم خواهيم بود.

البته رحمت به مردم انواع و اقسام دارد، اما مى شود آن را به دو بخش كلى تقسيم كرد: يعنى يك رحمت در مورد امور مادى و ديگرى رحمت در مورد امور معنوى.

## 1) رحمت در امور مادى

انسان نسبت به مردم جامعه اش واقعا رحمت داشته باشد و به حقيقت دلش براى مردم بسوزد. اگر مى بيند مردم در زندگى ماديشان در مضيقه و فشارند نسبت به آنها رحمت داشته باشد و مهر بورزد و در نتيجه تا جايى كه قدرت و توانش مى رسد كمبودهاى مردم، و كمبودهاى اجتماع را از نظر مادى جبران كند. اين اثر رحمت است، و اگر رحمت به معنى واقعيش نباشد، منشا كمك به مردم و جبران كمبودها اجتماع واقعا دلسوزى و مهر و محبت نباشد، ممكن است اشخاصى يا گروه هايى در نتيجه تبليغات تحريك بشنوند و به هيجان بيايند و كمك هايى بكنند، اما فايده اى ندارد. بايد ديد منشا انفاق چيست؟ آيا تحريك از عوامل خارجى است يا چيزى از درون انسان است، دلسوزى است كه از دل بر مى خيزد، مهر و محبت رحمتى است كه در كانون دل كسى است كه انفاق مى كند؛ اينها نبايد به هم مخلوط شود. جبران كمبود، انفاق، رسيدگى به امور اجتماع هنگامى مؤثر و خداپسندانه است و هنگامى براى انسان مفيد و نتيجه بخش است كه منشأ و عاملش دل باشد، سرچشمه اش درون انسان باشد.

اگر كسى را كه داراى بيمارى و درد است داروى مسكن بدهند يا آمپول مسكن تزريق كنند دردش تسكين مى يابد اما درون و حقيقت مطلب چيست؟ درد به جاى خود باقى است و از بين نرفته است. درون شخص، بيمار است. اين تسكين، كاذب است، يك نشاط دورغين و يك صحت خلاف حقيقت است، درون و باطن اين شخص شاداب نيست و نشاط ندارد.

جبران كمبود وقتى ارزش دارد كه منشأش رحمت باشد و مهر و دلسوزى. جاى رحمت و مهر و دلسوزى، دل درون انسان است. اگر ما بخواهيم متصف به اين صفت بشويم و واقعا مردمى با رحمت و با عاطفه باشيم بايد دانش ويژه اى بياموزيم، بايد به آيات و رحمت قرآن مجيد به آياتى كه صفت رحمت پروردگار جهان را بيان مى كند مراجعه كنيم تا شناخت پيدا كنيم و در نتيجه شناخت دلمان رحيم شود، با مهر و عاطفه شود و اين رحمت و عاطفه عامل رحمت به مردم شود و آثار اين دل سوزى و مهر از اعضا و جوارحمان پيدا شود. كسى كه دلش رحيم است، آثار رحمت و مهر از نگاه كردنش هم پيداست. اين در مورد رحمت در امور مادى بود.

## 2) رحمت در امر معنوى

قسمت ديگر رحمت، مهر و دلسوزى نسبت به مردم از جهت معنوى است، آن هم در ابعاد گوناگون معنوى، مثل به مردم دانش آموختن، به مردم بيدارى و هوشيارى دادن، به مردم رشد دادن، سطح فكر مردم را بالا بردن، مردم را با حقايق و معارف آشنا كردن. اين بخش از رحمت از بخش اول به مراتب مهم تر و عالى تر است، البته اين هم اگر به معناى واقعى باشد. ممكن است به كسى بگويند شما ساعتى فلان مقدار پول بگير و چند صفحه از اين كتب را به چند نفر درس بده، او هم پول را مى گيرد و درس مى دهد، اگر پول نمى دادند كه درس نمى داد. اين درس دادن رحمت نيست. عامل اين درس دادن، عامل اين تعليم و آگاهى دادن - اگر بتوان نامش را آگاهى و رشد دادن گذاشت - پول است. عامل درونى ندارد، انگيزه اى كه از كانون دل برخيزد، ندارد. عامل بيرونى او را وادار كرده است كه درس بدهد. نمى توان گفت اين آموزگار، اين معلم، اين دبير، اين واعظ، اين سخنران نسبت به مردم دلسوز است، نسبت به مردم رحمت و مهر دارد، نه، بايد گفت ايشان نسبت به پول مهر مى ورزد، به پول و زندگى دنيا علاقه دارد.

هنگامى منشأ تعليم و درس دادن و رشد و آگاهى، دادن صحيح و درست و خدايى است كه در دل باشد، منشأ آن رحمت و دلسوزى و مهر نسبت به مردم ناوارد باشد، دلسوزى نسبت به مردمى باشد كه افكارى متحجر دارند و رشد و آگاهى ندارند. البته دانش آموختن مسئله مهمى است، اما رشد و آگاهى دادن و سطح و افكار مردم را بالا بردن مطلب ديگرى است. رشد دادن كار بسيار سخت و مشكلى است، به سادگى و آسانى نمى شود به مردمى رشد داد. به مردم رشد دادن به معناى واقعى و به نيت خدايى، بايد بر اساس رحمت و مهر باشد، بر اساس دلسوزى و محبت واقعى باشد. اگر كسى چنين بود مى تواند به مردم رشد بدهد. البته گاهى ممكن است موانع و سدهاى محكمى سر راه باشد و نگذارند شخص با آنكه رحيم و دلسوز و علاقمند به مردم است، به آنان رشد بدهد. يكى از شرايط خيلى مهم و حساس در اين زمينه آزادى است. وقتى آزادى نباشد حتى امام ششم عليه‌السلام نمى تواند به مردم رشد بدهد. وقتى آزادى نباشد امام هشتم نمى تواند به مردم رشد بدهد. على بن ابيطالب نمى تواند به مردم رشد بدهد. پيامبر اكرم عليه‌السلام نمى تواند به مردم رشد بدهد. چرا على بن ابيطالب سر در حلقوم چاه مى كرد و حرفهايش را مى زد و مطالبى مى گفت؟ چرا وقتى احيانا بعضى از ائمه معصومين مى خواست حقايق را بگويند اشخاصى مخصوص را نزد خود مى خواندند و در خفا و پنهانى حقايق را به آنها مى گفتند و آنها را رشد و آگاهى مى دادند؟

پس اگر رحمت در دل انسان باشد و انسان واقعا متصف به صفت رحمت باشد، در هر دو جنبه معنوى و مادى، امكان ندارد پنهان بماند و نهايتا كار خود را مى كند. اثر رحمت كه در دل و درون است در خارج ظاهر مى شود. البته براى جنبه هاى معنوى ممكن است موانع بيشترى باشد. معمولا در اجتماع اين موانع هست و در رأس همه موانع اختناق است، و گلوى مردم را فشردن آزادى را از مردم گرفتن. امكان ندارد در چنين زمينه اى مردم رشد پيدا كنند. اگر كسى هم به حقيقت داراى صفت رحمت باشد و به حقيقت دلش براى مردم بسوزد و نسبت به آنها مهر بورزد و از جهالت و نا آگاهى آنها رنج ببرد، تا آزادى نباشد كارى نمى تواند بكند، گرچه در درون مى سوزد و خودش را مى خورد و صفت رحمت در درونش جوش مى زند اما نمى تواند اثرش را در خارج تحقق بدهد.

پس متصف شدن به اين اوصاف كار ساده اى نيست. كسى فكر نكند كافى است كه به ادعا و به حرف بگويد من چنين چنان هستم. بسيارى از اوقات است كه انسان فكر مى كند داراى صفت خوب و صفت خوبى است يا انگيزه خوبى او را وادار به كارى كرده است، اما اگر برسى كنيم و پرده را برداريم مى بينيم حالت كاذب و دروغينى است، و حالت بدى است. او از جايى تحريك شده است، عامل بيرونى او را به اين كار وادار كرده است، عامل اين بيرون از وجود او و بيرون از حقيقت اوست. هر كارى هنگامى ارزش پيدا مى كند و مى شود آن را حساب خدا گذاشت كه انگيزه اش از درون انسان باشد، سرچشمه اش درون انسان و كار براى خدا باشد.

## رحمت ورزى آگاهانه

سخن درباره (بسم الله الرحمن الرحيم) بود. يكى از چيزهاى ديگرى كه براى صفت و رحمت و به كار بستن صفت رحمت لازم است علم و دانش است. ممكن است كسى متصف به صفت رحمت باشد اما علم نداشته باشد، دانايى و آگاهى نداشته باشد، آنگاه اين رحمت و دلسوزى را در موارد غلط و بيجا بكار ببندد. مثل اين كه فرض كنيد مادر ناواردى بر اساس رحمت در تربيت كودكش كوتاهى كند. مثلا بگويد اگر تند به بچه ام نگاه كنم خلاف رحمت است. خوب نيست به بچه ام خشم بگيرم، خوب نيست به او تند نگاه كنم و يا او را بزنم يا ناراحت كنم. اين صفت رحمت است، واقعا هم از درون سرچشمه گرفته است، اما به جاى آنكه رحمت آميخته با علم باشد رحمت آميخته با جهل و نا آگاهى است، رحمت همراه با دور انديشى و فكر عميق نيست. اين رحمت نتيجه مطلوب و خوبى نمى دهد.

همين نكته در آيه كريمه سوره غافر (مؤمن) آمده است، از قول حاملان عرش خداوند نقل مى كند كه (ربنا وسعت كل شى ء رحمه و علما) رحمت با علم همراه شده است. در هر موردى كه انسان بخواهد رحمت كند بايد با علم و دانايى توأم باشد تا رحمتش به جا و به مورد باشد.

چون اگر بى مورد رحمت كند نه تنها نتيجه مطلوب نمى دهد بلكه نتيجه معكوسى دارد. خلاصه در اين مطالب بايد زياد تأمل و دقت كرد.

## درك مفهوم بسم الله الرحمن الرحيم

(بسم الله الرحمن الرحيم) اين آيه بزرگ قرآن مجيد به بيان بعضى از روايات بزرگترين آيه از آيات قرآن مجيد است (40) . خيلى توصيه كرده اند كه آن را تكرار كنيد و حتى فرموده اند اگر فرصت دارى و اگر حوصله ات مى رسد هر لقمه غذايى كه مى خورى (بسم الله) بگو. حالا اگر ظرفيت و حوصله خيلى كم است و كسى ممكن است بگويد ما اين قدرت و وقت نداريم كه يك غذاى چهار لقمه اى، براى هر لقمه اى (بسم الله الرحمن الرحيم) بگوييم، فرمودند اگر بر سر سفره اى نشستيد كه مثلا دو جور غذا هست از هر كدام كه مى خواهى بخورى به (بسم الله الرحمن الرحيم) آغاز كن، (41) . كه اين آيه بزرگ قرآنى تكرار بشود آن هم با توجه، و نه با لقلقه زبان. بايد درك كند كه چه مى گويد و معناى (بسم الله الرحمن الرحيم) چيست. شما را به خدا، اگر بنده خدايى موقع صبح، كه از خانه بيرون مى آيد و براى كسب و كار به بازار مى رود، با توجه و با شعور و با درك فى الجمله معناى (بسم الله الرحمن الرحيم) قدم بيرون بگذارد و (بسم الله الرحمن الرحيم) بگويد، آيا امكان دارد تا شب كه به خانه برمى گردد بى رحمى به خرج دهد و به مردم رحم نكند، امكان ندارد. براى اين كه موقع صبح (بسم الله الرحمن الرحيم) گفته، به ياد رحمت خدا بوده و صفت بزرگ رحمت خداوند را بر زبان جارى كرده و از دل و فكر خود گذرانده است. اگر به حقيقت و از روى شناخت و آگاهى (بسم الله) گفته باشد، امكان ندارد به كسى بى رحمى و بى مروتى و بى انصافى كند و نسبت به همه بارحم و انصاف و مروت برخورد خواهد كرد.

طنطاوى كه به خودش و مرامش كارى نداريم، و به هر حال از دانشمندانى است كه قرآن را تفسير كرده است، به نام التفسير الجواهر، در مواردى قلم فرسايى عجيبى دارد و خيلى روان و سلسيس مى نويسد، چيزى نوشتن برايش خيلى عالى بوده است. تفسيرش مطالب خوبى دارد ولى همان طور قبلا عرض شد جون از مخالفان شيعه است و از اهل بيت منحرف بوده است مطالب خلاف و انحرافى و گمراه كننده نيز خيلى دارد. در ذيل (بسم الله الرحمن الرحيم) بحثى دارد و در خلال بحثش اين جمله را مى گويد، قسم مى خورد كه والله والله اگر قلم بدست بگيرم و خداوند دو برابر عمرى كه كرده ام بلكه هزار برابر عمرى كه كرده ام به من بدهد - شايد در موقع نوشتن اين مطالب شصت، هفتاد سال داشته است - و در تمام اين مثلا پنجاه هزار سال درباره (بسم الله الرحمن الرحيم) و تفسير (بسم الله) بنويسم، تمام نمى شود (42) . حالا او خودش مى گويد مى توانم بنويسيم، نمى دانم مى تواند يا نمى تواند. ما به آن كارى نداريم، مهم اين است كه يك چيزى را درك كرده است. مطلب همين است. مى گويد به خدا قسم اگر پنجاه هزار سال دائما در تفسير (بسم الله) بنويسم، تفسير آن تمام نمى شود.

البته تفسير كردن (بسم الله) روحى خاص مى خواهد، سينه اى باز، افكارى بلند، و نيز آشنايى با حقيقت (بسم الله الرحمن الرحيم) مى خواهد، آن هم بايد كسى باشد كه با بيانى رسا و قدرت خداداد اين كار را بكند. مثلا كسى بخواهد راجع به الله بحث كند همين الله در (بسم الله الرحمن الرحيم) ، مگر بحث كوچكى است؟ مگر به يك سال و ده سال و صد سال و هزار سال تمام مى شود؟ تا تازه برسد به (الرحمن) و (الرحيم) . در جايى كه آيات ديگر مى گويند (و رحمتى وسعت كل شى ء) (43) . جهان هستى مشمول رحمت پروردگار جهان است، ملائكه مى گويند (ربنا وسعت كل شى ء رحمه و علما) (44) . تفسير (رحمن) و (رحيم) كار ساده اى نيست. ما كه اصلا بلد نيستيم. ما حتى نيم ساعت نمى توانيم درباره آن چيزى بگوييم يا بنويسيم.

اينها را عرض كردم براى اين اجمالا به عظمت (بسم الله الرحمن الرحيم) پى ببريم. وقتى (بسم الله الرحمن الرحيم) مى گويم، لقلقه لسان عادت، رسم و اين كه از قبل به زبانمان گذارده اند، نباشد. با فى الجمله قوت نفس، با اراده اى قوى و دلى محكم و استوار و با فى الجمله آشنايى كه داريم به اين كه چه مى گوييم و محتواى (بسم الله) چيست و ما براى چه مى گوييم و منظور از گفتن (بسم الله) چيست. اگر منظور فقط گفتن لفظ بود، خوب، به جاى اين لفظ، لفظ ديگرى مى گفتيم. بايد به اينها توجه داشته باشيم.

## توضيح آيات سوره

(بسم الله الرحمن الرحيم اذا زلزلت الارض زلزالها و أخرجت الارض أثقالها و قال الانسان مالها يومئذ تحدث اخبارها بان ربك اوحى لها) .

اين خبرى است از پروردگار جهان در مورد زلزله قيامت؛ يعنى زلزله اى كه در زمين رخ مى دهد.

اين زلزله و تكان، شامل است؛ يعنى همه زمين را فرا مى گيرد. زلزله هايى كه در زمين واقع مى شود در يك قسمت يا يك قطعه واقع مى شود و آدمهايى كه چند فرسخ دورترند حس نمى كنند، نمى فهمند و درك نمى كنند. اما آن زلزله، زلزله اى است كه شامل است و نسبت به همه كره زمين عموميت دارد زلزله اى است كه در تمام كره زمين، چه اين طرفش و چه آن طرفش، شمالش و جنوبش و غربش و شرقش، زيرش و بالايش، بيرونش و درونش را فرا مى گيرد.

از اين زلزله با تعبيرات گوناگون ياد شده است: (اذا رجت الارض رجا و بست الجبال بسا فكانت هباء منبثا) (45) .

هنگامى كه زمين تكان سختى بخورد، و اين كوهها خرد بشود، و مانند ذره هاى روبرو خورشيد ريز ريز و متلاشى بشود.... در اين آيات خداوندى كه خالق زمين است و خداوندى كه دانا به همه موجودات از اول تا آخر است اين خبر را مى دهد: هنگامى كه زمين متزلزل شود و تكانى سخت بخورد، در نتيجه اين زلزله و تكان، زمين سنگينى هاى خود را كه در درون دارد، بيرون مى ريزد، و همه چيز آشكار و بر ملا مى شود.

شمارى از مفسرين گفته اند مراد از اثقال و سنگينى ها آدمها هستند، كه زمين بعد از آن تكان عجيب و زلزله عمومى همه مردم را از درون خود و شكم خود بيرون مى ريزد (46) . بعضى هم گفته اند گذشته از اين كه مردم را بيرون مى ريزد، دفينه هايى را كه در آن است، معادن، طلا و نقره و الماس و گوهرها، همه را از شكم خود بيرون مى ريزد (47) .

خداوند اين خبر را نيز مى دهد كه در آن روز، همين زمين خبرهاى خود را بازگو مى كند.

خبرهاى زمين چيست؟ و مگر زمين چه خبرى دارد كه در آنجا نقل كند و بگويد؟

(يومئذ تحدث اخبارها) . ضمير (تحدث) به (ارض) و ضمير ها در اخبارها نيز به ارض بر مى گردد. در آن موقع كه، زمين آن طور به لرزه در مى آيد و تكان مى خورد و مضطرب مى شود و دفينه هاى خود و هم آنچه در شكم و درون آن است بيرون مى ريزد؛ در آن هنگام، اخبار خودش را بازگو مى كند. زمين خبرها دارد، مى گويد فلان پسر فلان عمل را انجام داد. اين هم خيلى عجيب است. آدمها كه يكى دوتا نيستند. از اول آفرينش انسان از كره زمين رخت بربندد و انسانى ديگر نيايد، خيلى آدم آفريده شده اند. زمين خبر تك تك آدمها را دارد و در آن روز اين خبرها را بازگو مى كند.

چرا؟ چه كسى به او گفته كه باز گو كن؟ چه كسى چنين فرمانى به او داده است؟ خدا. خدا به زمين فرمان داده، به زمين وحى كرده، به زمين دستور داده كه خبرهايت را بگو، زمين هم خبرهايش را مى گويد.

موضوع خيلى مهم است و خيل قابل توجه. در آغاز سوره حج خداوند مى فرمايد: (يا ايها الناس اتقوا ربكم ان زلزله الساعه شى ء عظيم) .

اى مردم از خدا بترسيد، تقوا پيشه كنيد، مردمى پرهيزگار باشيد. چرا؟ چون زلزله ساعت، آن زمين لرزه، بزرگ و عظيم است. به اندازه اى عظيم است كه حتى مادرى كه پستان در دهان كودكش گذاشته است از شدت هول و و حشت اين حادثه زمين لرزه، پستان از دهان كودكش مى كشد و متوجه خود مى شود كه چه خبر است. هر صاحب حملى و هر باردارى بار خود را مى اندازد، و خيال مى كنى مردم مستند، در حالى كه مست نيستند بلكه عذاب سخت است.

زلزله خيلى عظيم است. حادثه خيلى بزرگ است كه اينطور همه را مات و مبهوت و از خود بيخود كرده است.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: اى مردم، اى مردم، اتقوا، اتقوا، احذروا ربكم، فان الله عز و جل يقول يا ايها الناس اتقوا ربكم ان زلزله الساعه شى ء عظيم (48) .

فرمود: اتقوا اتقوا احذروا ربكم . پس از آيات اجمالا درباره چنين موضوعى است، درباره زمين لرزه اى است كه در حادثه رستاخيز و قيامت تحقق مى يابد، و خيلى سخت است، آن هم به بينايى كه قرآن دارد و به سخن پروردگار جهان.

زمين خبرهايش را و ماجراهايى را كه بر او گذشته بيان مى كند. به حيوانات و درختان و حشرات و مثلا سگها و گربه ها كارى ندارد بلكه ماجراهايى را كه از اين آدميزاد بر او گذشته است بازگو مى كند. شرح بيشتر اين آيات را بعدا عرض مى كنيم.

جلسه پنجم: وقايع بزرگ قيامت

پرهيزگارى، درس سوره زلزال

وقايع بزرگ قيامت

سخنى درباره مال دنيا

خبر دادن زمين

شعور زمين و موجودات

توبه نصوح

طلب رحمت از پروردگار جهان

(اعوذ بالله من الشيطان الرجيم \* بسم الله الرحمن الرحيم \* اذا زلزلت الارض زلزالها (1) و أخرجت الارض أثقالها (2) و قال الانسان مالها (3) يومئذ تحدث أخبارها (4) بان ربك أوحى لها (5) ) .

ين آيات از زلزله اى سخت و فراگير كه در هنگامه و ساعت قيامت همه كره زمين را در بر مى گيرد، و همچنين از ماجراى ديگرى كه پس از اين زلزله تحقق پيدا مى كند خبر مى دهد.

در جلسه قبل اجمالا عرض شد كه اين زلزله، حادثه بزرگ و عظيمى است تا آنجا كه خود پروردگار جهان در اول سوره حج مى فرمايد: (ان زلزله الساعه شى ء عظيم) .

بيان اين مطالب براى ترس از اين حوادث و پيشامدهاست طورى كه خود را بسازيم تا هنگام بروز اين حوادث، در امن و امان باشيم و هيچ گونه وحشت و ترسى بر ايمان نباشد.

## پرهيزگارى، درس سوره زلزال

در جلسه قبل نيز روايتى نيز عرض شد كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اتقوا، اتقوا، احذروا ربكم، ان زلزله الساعه شى ء عظيم . با تقوا باشيد با تقوا باشيد، از خدا بترسيد، زيرا زمين لرزه آن موقع بسيار بزرگ است. اين روايات براى تنبه و بيدارى ماست كه در راه دين و خدا مردمى با تقوا شويم. در تمام ابعاد زندگى و در هر مكانى با تقوا باشيم. در مجالسى دينى، مساجد، خانه، بازار، خيابان، در برخورد با مردم و داد و ستد با تقوا باشيم. از روايات زيادى استفاده مى شود كه بدون تقوا نمى تواند به آنچه نزد پروردگار جهان است رسيد. انسان باد با اطاعت و بندگى خدا و با تقوا به آنچه نزد خداست برسد.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده اند: فانه لاينال ما عند الله الا بالعمل و طاعه لله انسان به آنچه از رضوان و نعيم بهشت و الطاف الهى نزد خداست نمى رسد مگر به عمل و طاعت و بندگى پروردگار جهان. البته اين عبارت جمله از يك روايت مفصل است. اصل روايت كه روايت جالبى است، در كتاب شريف كافى نقل شده است كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حجه الوداع خطبه اى ايراد فرمودند (49) . بعضى از جملات آن خطبه اين است كه: ايها الناس، اى مردم! آنچه شما را به بهشت نزديك و از جهنم دور مى كند به شما امر كردم و براى شما گفتم و شما را از آنچه كه به جهنم نزديك و از بهشت دورتان مى كند نهى كردم و بازداشتم.

اين مطلب بسيار مهمى است. معلوم مى شود در دين مقدس اسلام، كه حقيقتش همان طريقه اهل بيت و راه خاندان عصمت و طهارت است، تمام موجبات سعادت بشر، آنچه موجب رستگارى و هلاكت و شقاوت اوست، بيان شده است. از اين مطلب چنين استفاده مى شود كه اگر مسلمانان براى رسيدن به سعادت به معرف اسلامى توجه كنند در دنيا و آخرت هيچ گونه نيازى به مكتب ديگرى نداند. پيامبر اكرم و ائمه معصومين عليهم‌السلام موجبات سعادت و شقاوت را كاملا بيان كردند.

اين جمله، جمله عجيبى است. اى مردم، (ايها الناس، ما من شى ء يقربكم من الجنه و يباعدكم من النار الا و قد أمرتكم به) به اين تعبير دقت كنيد، مى فرمايد آنچه موجب سعادت شماست و شقاوت و هلاكت را از شما دور مى دارد برايتان گفتم و به شما امر كردم. (و ما من شى ء يقركم من النار و يباعدكم من الجنه الا و قد نهيتكم عنه) شما را از آنچه موجب هلاكت و شقاوت شماست نهى كردم. بعد مى فرمايد: اى مردم جبرئيل امين در سر من و در باطن من از طرف پروردگار جهان به من الهام كرد كه هيچ صاحب نفسى و هيچ جاندارى نمى ميرد مگر اين كه روزى خود را تكميل كند و روزى خود را بخورد، بنابراين اى مردم (اتقوالله و اجملوا فى الطللب) از خدا بترسيد، تقوا پيشه باشيد و در طلب دنيا به اجمال و نيكويى داد و ستد كنيد، مبادا به دنبال راه حرام برويد و بخواهيد آن را با وسيله حرامى تحصيل كنيد. (ولا يحمل احدكم استبطاء شى ء من الرزق ان يطلبه بغير حله) اگر زمانى كمبودى در زندگى پيدا شد، چيزى دير رسيد وادارتان نكند كه دنبال حرام برويد و بخواهيد با وسيله حرامى آن كمبود را جبران كنيد، چون هم براى شخصى كه به دنبال حرام رفته و هم براى اجتماع عاقبت سوء و نتيجه بدى دارد. بعد از اين بيانها بود كه حضرت فرمود: (لا ينال ما عندالله الا بالعمل و طاعه لله) .

## وقايع بزرگ قيامت

(اذا زلزلت الارض زلزالها) در اين جمله، ضمير (ها) كه مضاف اليه (زلزال) است به (ارض) بر مى گردد. مى گويند اين اضافه (زلزال) به ضمير (ارض) ، زلزله ويژه و مخصوصى را افاده مى كند، زمين لرزه اى عجيب، و همين زمين لرزه است كه شامل همه زمين مى شود. زلزله هايى كه در دنيا مشاهده مى كنيد موضعى است. در يك جايى، يك نقطه اى، يك قطعه اى از زمين در اثر عوامل طبيعى، كه عامل طبيعى زلزله هرچه باشد عامل حقيقيش به يقين اراده خداست و به خواست خدا يك قطعه و ناحيه اى از زمين تكان مى خورد و به لرزه در مى آيد. ولى زلزله قيامت كه به تعبير آيه (اذا زلزلت الارض زلزالها) هنگامى كه زمين به جنبش بيايد به جنبش آمدنش؛ كه از خود اين تعبير عظمت و شمول اين جنبش استفاده مى شود. در سوره انشقاق تعبير ديگرى آمده است كه بعدا عرض مى كنيم.

(و اخرجت الارض اثقالها) . (اخرجت الارض) عطف بر آن (زلزلت) است يعنى (اخرجت الارض اثقالها) . در آن هنگام كه زمين بارهاى خود و سنگينى هاى خود را بيرون اندازد، يعنى آنچه در دل و درون دارد از بارها مردها و جواهرات و گوهرها همه را بيرون مى ريزد.

مرده ها معلوم است كه براى چه بيرون مى آيند، اما در مورد موارد كه از زمين بيرون مى ريزد و به گفته همه مفسرين، مواد گرانبهاست (50) . چه مى شود گفت؟ به حقيقت نمى توان اينها را توجيه كرد. خدا مى داند اين مواد گرانبها چرا و چگونه بيرون مى ريزد. شايد علت بيرون ريختن و ظاهر شدن آنها كشيده شدن زمين باشد. مى دانيد كه الان زمين كروى و قطر زيادى در حدود 13 هزار كيلومتر دارد. وقتى زمين كشيده شود همه چيز بيرون مى ريزد.

در سوره انشقاق تعبير ديگرى آمده است (اذا السماء انشقت، اذنت لربها و حقت، و اذا الارض مدت، و القت ما فيها و تخلت) (51) .

هنگامى كه آسمان شكافته شود، و هنگامى كه زمين كشيده شود، اين زمين كشيده مى شود، منبسط و باز مى شود.

از گوشه و كنار يك نيرويى زمين را مى كشد، و قهرا زمين مثل يك چيز خيلى مسطح منبسط و باز مى شود و قهرا بارهايى كه در درون دارد بيرون ريخته مى شود و همه ظاهر مى گردد، كه آيه مى فرمايد: (والقت ما فيها و تخلت) .

زمين آنچه در درون دارد مى اندازد و القاء مى كند (و تخلت) و كاملا خالى مى شود.

(و اخرجت الارض اثقالها) . مفسرين در اينجا توجيه لطيفى دارند، كه توجيه بدى نيست، مى گويند علت اين كه زمين طلاها و نقره ها و ديگر گوهرها را بيرون مى ريزد اين است كه هنگامى كه مردم در صحنه قيامت حاضر مى شوند اين طلا و نقره و الماس و پلاتين و غيره را ببينند، با يك حسرتى به اينها نگاه مى كنند، گروهى فرياد مى زنند عجبا، همين ها بودند كه ما را به فريفت و به هلاكت ابدى گرفتار كرد، همين چيزها باعث شد كه ما براى طلا و نقره و مال دنيا اشخاصى را كشتيم. گروهى با حسرت فريادشان بلند است براى همين چيزها ما بر هم نوع خودمان و گروهى از خودمان ظلم و ستم كرديم. عده ديگرى فرياد مى زنند براى همين چيزها ما دزدى و سرقت كرديم و دست ما را بريدند (52) .

سپس خود اين گوهرها به قدرت پروردگار جهان به سخن مى آيند، يا بنا به قول عده اى از دانشمندان، خود اين چيزها شعور دارند و در آنجا مسائل را درك مى كنند و اين اشخاص را به سوى خود مى خوانند كه بياييد، ما اينجا آمده ايم، بياييد و هر چه مى خواهيد از ما بگيريد، ولى حتى يك نفر اين سخن را اجابت نمى كند و به طرف اينها نمى آيد.

اين توجه آموزنده اى است. بايد در اينجا انسان حساب كار دستش باشد، كه مال دنيا و عاقبتش اين است. چرا ما برى دنيا و مال دنيا اين همه به سر و مغز يكديگر مى كوبيم و حق يكديگر را پايمال مى كنيم و نسبت به يكديگر ظلم و ستم روا مى داريم. دنيا اين قدر ارزش ندارد كه انسان به همنوع ظلم كند و او را بيازارد، تا چه رسد به اين كه براى يك امر دنيايى، همنوع را بكشد.

بعضى ديگر گفته اند: اين طلاها و نقرها براى اين بيرون مى ريزند كه آماده شود در لحظه هايى بعد اينها را در دوزخ سرخ كنند و به پشت و پهلو و بدن كسانى كه در دنيا مال جمع كردند و در راه خدا انفاق نكردند بچسبانند (53) . (فتكوى بها جباههم) . بدنشان را با داغى جهنم و با مال دنيا داغ مى كنند و بعد به آنها خطاب مى شود: (هذا ما كنزتم لا نفسكم) اينها همان چيزهايى است كه در دنيا براى خودتان اندوختيد و گنج كرديد (فذوقوا ما كنتم تكنزون) (54) . پس نتيجه چيزهايى را كه براى خودتان گنج كرديد بچشيد.

## سخنى درباره مال دنيا

مگر پول براى گنج كردن است. مگر پول براى ذخيره كردن و نگهداشتن است. در اصل، در نظام طبيعت و زندگى اجتماع، و در سنت الى پول براى گردش در جامعه و گشتن چرخهاى اجتماع وضع شده است. در مواردى كه اجتماع داراى كمبودى بود و افراد اجتماع كمبودى داشتند، با پول كمبودها جبران بشود. مال، به حقيقت مال خداست، اما به امانت نزد توست. اين كه مى گويند اسلام براى افراد مالكيت قرار داده و هر كسى مالك اموال خودش است، (الناس مسلطون على اموالهم) (55) . اين سخن منطقى و درستى است. اين امر براى نظام اجتماع است، براى اين است كه هرج و مرج پيش نيايد، در اجتماع نظام برقرار باشد و هر كس بداند چه مى كند. اما ابدا اسلام نگفته است كه هر كس مالك چيزى است اختيار تام و عامى نسبت به آن دارد كه به هر شكل دلش خواست مصرف كند. در اسلام، مال به حقيقت مال خداست، اما روى مصالحى فرموده اند: آن مقدارى كه از راه كسب حلال و با وسايل مشروع تحصيل كرده ايد مال شماست و كسى هم نمى تواند بدون اجازه شما در آن تصرف كند. مال بايد به دستور خدا مصرف شود و در بين مردم، به نفع مردم و اجتماع بگردد، كسى نمى تواند مال را بيهوده جمع كند و به آن ببالد. در قيامت به اينها مى گويند: (هذا ماكنزتم لا نفسكم) اينها چيزهايى است كه براى خودتان اندوختيد و حالا ثمره و نتيجه اش را مى چشيد.

## خبر دادن زمين

(يومئذ تحدث اخبارها) آنگاه كه زمين بارهاى سنگين خود را از درون بيرون مى ريزد و به متقضاى آيه سوره انشقاق به طور عجيبى كشيده مى شود، (يومئذ تحدث اخبارها) در آن روز زمين خبرهاى خودش را بازگو مى كند. اين جمله، جمله عجيبى است. مفسران در بيان اين جمله اختلاف كرده اند. عده اى گفته اند: حديث زمين بازگو كردن اخبار به لفظ و گفتار نيست، بلكه به دلالت حال است (56) . مثل وقتى با كسى مواجه مى شويم و چشمانش را مى بينيم مى گوييم چشم هاى شما مى گويد كه شما خواب بوده اى. يا مى گوييم كه اين خانه خودش مى گويد كه مدتى است كه كسى در آن سكونت نكرده است. خانه حرف نمى زند، اما وضع و حالى دارد كه گويى با انسان سخن مى گويد.

در روز قيامت زمين هم در وضع و حالى است كه جريانها را بازگو مى كند، انگار مى گويد الان هنگامه سختى است و هنگامه عجيبى است مواظب باشيد. اما اين توجيه را محققان و مفسران بزرگ، مخصوصا مفسران بزرگ شيعه نپذيرفته اند، به طور قطع مطلب چنين نيست.

عده اى ديگر از مفسران گفته اند: خداوند به قدرت كامله خود، در آن موقع، زمين را به سخن در مى آورد (57) .

زمين به خواست خدا به حرف در مى آيد و خبرهاى ودش را بازگو مى كند. اين تفسير هم مورد پسند بزرگان و محققان قرار نگرفته است.

## شعور زمين و موجودات

محققان از مفسران چنين مى گويند كه زمين همچون همه موجودات ديگر داراى درك و شعور است. آفريدگار موجودات كه خداست به همه درك و شعور داده است و همه مى فهمند، اما هر موجودى در حد خودش و به اندازه وجود قابليت خودش. روايات زيادى در بخشهاى مختلف و موضوعهاى گوناگون هست كه به روشنى اين مطلب از آنه استفاده مى شود. مثل رواياتى كه ولايت و خاندان عصمت و طهارت بر همه كائنات و بر همه موجودات عرضه شده است (58) . اگر موجودات درك و شعور نداشته باشد عرض ولايت خاندان عصمت و طهارت بر آنها لغو است. (و ان من شى ء الا يسبح بحمده و لكن لا تفقهون تسبيحهم) (59) . اين آيه نيز به همين موضوع دلالت دارد، ذره ذره موجودات، خدا را تسبيح مى گويند. ولى شما تسبيح آنها را نمى فهميد و درك نمى كنيد. اگر تسبيح حالى چرا درك نكنيم، دركش خيلى آسان است. معلوم مى شود اين تسبيح تسبيح حالى نيست، تسبيحى از روى درك و شعور است، اما نمى توانيم بفهميم، ما چنان گوشى نداريم كه بشنويم.

علامه طباطبايى اعلى الله مقامه الشريف مخصوصا در ذيل همين آيه (يومئذ تحدث اخبارها) اين مطلب را بيان مى كند (60) . و بزرگانى ديگر نيز اين مطلب را اثبات كرده اند.

قبلا گاهى راجع به اين جريان، شرح هايى عرض كرديم. از جمله اين كه به صريح قرآن، دست، پا و پوست بدن، فرداى قيامت به نفع ما يا به ضرر ما گواهى مى دهند. آيا گواهى دادن بدون گواه بودن معقول است؟ آيا مى شود حادثه يا زد و يا خوردى را نديد و در صحنه حاضر و شاهد نبود، اما بعد در دادگاه درباره آن حادثه شهادتى داد. بله، شهادت دروغ مى توان داد، اما شهادت واقعى و شهادت به حق نمى شود. شهادت دادن درباره موضوعى، اگر شهادت به حق باشد و بخواهند بر اساس آن ترتيب اثر بدهند، بايد شاهد موضوع و ماجرا را ديده باشد و درك كرده باشد و بعد در وقت مناسبى به دادگاه برود و شهادت بدهد. به همين خاطر موقع شهادت قسم مى خورد كه من بين خود و خداى خود آنجا بودم و موضوع را شنيديم. اين شهادت به حق و شهادت درست مى باشد. پس بدون شاهد و حاضر بودن، نمى شود شهادت داد. پس دست ما كه فردى قيامت به اعمال ما شهادت مى دهد، حتما اينجا شاهد بوده است. سلولهاى بدن در اينجا شاهد بر اعمالند. اينجا شاهدند و مى فهمند و درك مى كنند و فردا شهادت مى دهند.

در ذيل همين آيه از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رواياتى نقل شده است كه از آن حضرت پرسيدند: بازگو كردن زمين در آن هنگام چگونه است؟ اخبارى كه زمين در آن روز مى گويد چيست؟ فرمود: هر مرد و زن، هر انسان در هر نقطه و موضعى از زمين هر عملى انجام داده، فرداى قيامت آن نقطه و آن محل بر آن عمل گواهى مى دهد، كه فلان كسى در اين نقطه و در اين موضع فلان عمل را انجام داد، اين است اخبارى كه خود زمين در فرداى قيامت بازگو مى كند (61) .

(يومئذ تحدث اخبارها) . خلاصه در اين دنيا، در و ديوار و زمين و موجودات و اعضاى بدن همه بر انسان شاهد و گواهند و فردا در موقع لازم، گواهى مى دهند. حالا، اين گواهى گاهى به نفع آدمى است و گاهى به ضرر. به نفع كسى است كه كار خوب كرده و به ضرر كسى است كه كار بد كرده است.

اين مطالب را نمى شود ساده گرفت. اينها مطالب مهمى است، انسان بايد مواظب باشد و حواسش را جمع كند و خود را بپايد.

## توبه نصوح

حال، اگر انسان به فكر افتاد، و خدا به او توفيق داد، كه توبه كند و از كارهاى زشت و از گناهان برگردد، آن هم توبه قطعى و توبه نصوح، چه مى شود؟ روايتى را عرض مى كنم كه در كتاب اصول كافى در باب توبه آمده است. از امام ششم عليه‌السلام پرسيدند: توبه نصوح چيست؟ فرمودند: آن توبه اى كه شخص تائب، در هنگام توبه تصميم داشته باشد كه بعد از آن لحظه ديگر مرتكب آن كار زشت نشود، و با قاطعيت و عزم راسخ توبه كند (62) . بنده اى كه اين چنين توبه كرد چه مى شود؟ امام ششم فرمود: (احبه الله) پروردگار جهان اين بنده را دوست مى دارد و اين بنده محبوب خدا مى شود. هنگامى كه خدا اين بنده را دوست داشت، (ستر عليه فى الدنيا و الاخره) گناهان را در دنيا و آخرت بر او مى پوشاند. را وى مى پرسد چه طور گناهان را مى پوشاند و ستر مى كند؟ امام ششم چنين بيان فرمودند: خداوند اعمال بد اين آدم را از آن توبه قطعى كرده است، از ياد آن دو ملك نگهبان و حافظ اعمال و كاتب اعمال آن شخصند مى برد، و از خاطر آنها محو مى كند. و به اعضا و جوارح اين آدم توبه كار خطاب مى كند: (اكتمى عليه ذنوبه) گناهان اين بنده را بر او كتمان كنيد و ستر كنيد و مبادا اظهار و ابزار كنيد. از اين هم معلوم مى شود كه اعضا و جوارح شعور دارند و دست و پا و پوست بدن خطاب خدا را مى فهمند. بهد پروردگار جهان به قطعه ها و تكه هاى زمين كه اين فرد روى آن قطعه ها گناه كرده خطاب مى كند كه شما هم گناهان اين شخص را بر او كتمان كنيد. فرداى قيامت كه اين بنده زنده مى شود و به صحنه رستاخيز مى آيد، آن دو ملك گناهان او را فراموش كرده اند، اعضا و جوارح هم از طرف خدا مأمورند كه كتمان كنند و نيز قطعه هاى زمين مأمورند كه بپوشانند و كتمان كنند، پس ديگر چيزى نيست كه عليه او شهادت بدهد، بدين ترتيب گناهش ستر و پوشانده مى شود (63) .

(و قال الانسان مالها) . انسانهايى كه از دل زمين بيرون ريخته شده اند، با يك وحشت و دلهره اى با اوضاع مواجه مى شوند، چون وضع نامأنوسى است، نه فضا، نه هوا، نه جو و نه زمين به شكل سابق است؛ نه آسمانى، نه ستاره اى، نه خورشيد و نه ماهى، وضع عجيبى است. دگرگونى و تحول عمومى در آفرينش رخ مى دهد كه انسان وحشت مى كند. چنين صحنه اى آن قدر وحشت دارد كه امام چهارم عليه‌السلام در دعاى ابو حمزه عرض مى كند كه پروردگارا به من رحم كن، در آن هنگام كه زمين مرا از درون خود بيرون بياندازد، در حالى كه بار سنگينم به دوش خودم است، از شدت بهت و حيرت و تعب به طرف چپ و راست سر مى گردانم تا ببينم چه خبر است و خلايق و مردم، همه و همه، متحير و متعجب و سرگردان، به فكر خودشان هستند (64) .

(قال الانسان) آدم مى گويد زمين را چه مى شود؟ اين چه هنگامه و حادثه اى است؟ آنگاه پروردگار جهان بيان مى كند (بان ربك اوحى لها) اين حادثه باز گو كردن خبرها توسط زمين، به دليل وحى پروردگار جهان به زمين است. پروردگار جهان به او فرمان داده است الان موقع آن است كه تو متزلزل بشوى، موقع زمين لرزه و بيرون ريختن بارهاى درونى و سپس بازگو كردن ماجراهاست.

## طلب رحمت از پروردگار جهان

انشاء الله خداوند به ما رحم كند.

امام ششم عليه‌السلام در يك روايتى فرمود: فرداى قيامت، تك تك مردم وقتى از زمين بيرون ريخته مى شوند مى گويند پروردگارا به من رحم كن (65) . مضمون اين روايات همان عبارت معروفى است كه هر فردى مى گويد (وانفسا، وانفسا) هركس براى خودش داد مى زند و مى گويد خدايا به من رحم كن. به قدرى آن هنگامه خطرناك است كه هركس فقط حساب خود را مى كند. آنگاه امام ششم فرمود: در دنيا به يكديگر رحم كنيد، كه اگر در اينجا به يكديگر رحم كرديد، فردا در آن صحنه پروردگار جهان به فرياد شما مى رسد و به شما رحم مى كند. اگر اينجا به هم رحم نكرديم، آنجا هزار فرياد بزنيم كه پروردگارا به من رحم كن، كسى به اين حرفها گوش نمى دهد. اينجا بايد كارها را درست كرد، فرصت در همين لحظات زندگى است، اگر اين فرصت از دست رفت، ديگر نمى توان چاره اى انديشيد و كارى كرد. تا فرصت دارى و مهلت هست هر كارى مى خواهى بكن. اگر در گذشته تقصيرى رخ داده و كمبودى بوده و كارهايى شده است، تا لحظاتى مانده است انسان مى تواند گذشته ها را جبران كند و پروردگار جهان مى پذيرد و قبول مى كند. اگر شصت هفتاد سال يا حتى صد سال كار غلط كردى خطا كردى و بيراهه رفتى، بعد از آن با خدا رابطه برقرار كنى و از روى حقيقت از پروردگار جهان بخواهى تو را مى پذيرد و قبول مى كند و از گذشته ها صرفنظر مى كند، حتى به اعضا و جوارح و زمين و ملائك كه نامه عمل ما به دست آنهاست امر مى كند كه كتمان كنند و از يادشان مى برد و محو مى كند و ستر مى شود، و انسان رستگار و سعادتمند مى شود. در ذيل اين آيات مطالبى ديگر باقى است كه در جلسات بعد عرض مى كنيم.

جلسه ششم: جايگاه ائمه معصومين در نظام هستى

اراده خداوند، عامل زلزله قيامت

سنگينى قيامت حتى براى فرشتگان مقرب

بيان اخبار زمين براى على ابن ابيطالب عليه‌السلام

مقام و منزلت على عليه‌السلام و ائمه معصومين در نظام هستى

تذكرى براى ما

(اعوذ بالله من الشيطان الرجيم \* بسم الله الرحمن الرحيم \* اذا زلزلت الارض زلزلها (1) و أخرجت الارض أثقالها (2) و قال الانسان مالها (3) يومئذ تحدث أخبارها (4) بان ربك أوحى لها (5) )

## اراده خداوند، عامل زلزله قيامت

بعضى در ذيل اين آيات كه زلزله ساعت را با شدت عجيبى بيان مى كند به دنبال عامل طبيعى اين زلزله هستند. اين بحث، يعنى جستجو براى عامل اين زلزله شايد تلاش بيهوده و فضولى باشد زيرا عامل طبيعى زلزله ساعت براى هيچكس قابل درك و فهم نيست. عوامل طبيعى كه بعضى از دانشمندان براى خاموش شدن ستارگان و خاموش شدن خورشيد و بهم خوردن وضع زمين، آن هم به احتمال و ظن و گمان بيان مى كنند، مطلبى تعينى و برهانى نيست. اين عوامل عوامل طبيعى كه اينها نقل مى كنند، و در نهايت با ظن و گمان و حدسهايى همراه است، با بيانات قرآن مجيد و روايات اسلامى نمى سازد. چون عواملى كه اينها نقل مى كنند اين است كه به تدريج و خرده خرده، مثلا پس از ميليونها سال، فلان ستاره خاموش مى شود، باز در اثر عواملى بعد از ميليونها سال، ستاره بعدى خاموش مى شود و به همين ترتيب تا آخر. اين عوامل طبيعى به تدريج باعث خاموش شدن و سرد شدن هر ستاره اى و هر خورشيدى و در نتيجه بهم خوردن منظومه شمسى مى شود. اما، آن طور كه از آيات قرآن و روايات اسلامى بر مى آيد مطلب اين طور نيست، بلكه بهم خوردن اين نظم و در هم ريختن ستارگان و پرت شدن به فضا به طور دفعى اتفاق مى افتد. اين دگرگونى و اين تحول، كه در جهان پديد مى آيد، به اراده پروردگار جهان و به قدرت كامله او، ناگهان پديد مى آيد و تدريجى نيست. ستارگان يك مرتبه همه متفرق و جابجا مى شوند. (و اذاالكواكب انتثرت) (66) . نمى گويند فلان ستاره عمرش تمام مى شود و سرد و خاموش مى گردد و بعد فلان ستاره، نه.

به اين شكل نيست. (و اذاالكواكب انتثرت) ، در جاى ديگر مى فرمايد: (فاذا النجوم طمست) (67) . به يكباره و يك مرتبه، و به صورت دفعى، تمام اين اوضاع بهم مى خورد و ستارگان پخش و پراكنده مى شوند و از جايگاههاى خود فرو مى ريزند، اوضاع روى هم رفته بهم مى خورد و وضع ديگرى به وجود مى آيد. احدى، از آن لحظه و آن زمانى كه اين تحول و دگرگونى جهان رخ مى دهد، اطلاعى ندارد. حتى انبياء بزرگ، انبياء اولوالعزم و حتى پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، علم به ساعت، به آن لحظه بهم خوردن اين نظم و گسيختن رشته هايى كه موجودات اين جهان را به هم پيوسته ندارد. گسيخته شدن آن لحظه را جز خدا كسى نمى داند.

(يسئلونك عن الساعه ايان مرسيها، قل انما علمها عند ربى لا يجليها لوقتها الا هو ثقلت فى السموات و الارض لا تأتيكم الابغته) (68) . خوب است بجاى عامل اين دگرگونى به همين اكتفا كنيم كه عامل اين دگرگونى اراده پروردگار جهان و خواست اوست و به آن ايمان داشته باشيم و از اين دگرگونى و تحول بترسيم. مهم اين است كه بترسيم و واقعا براى اين تحول و دگرگونى در زندگيمان حسابى باز كنيم. در زندگى، آن هم در تمام ابعاد زندگى، به فكر اين تحول و اين دگرگونى باشيم. اى حبيب ما، از تو در مورد ساعت مى پرسند كه اين تحول و دگرگونى چه موقع است و چه وقت تحقق پيدا مى كند. در جوابشان بگو: (انما علمها ربى) علم ساحعت نزد رب من است، (لا يجليها لوقتها الاهو) كسى جز او وقتش را ظاهر نمى كند. نكته مهم عبارتى است كه در اينجا مى فرمايد: (ثقلت فى السموات و الارض) اين تحول و دگرگونى بر آسمانها و زمين سنگين است. البته اين ظاهر آيه است كه (ثقلت فى السموات و الارض) در آسمانها و زمين سنگين است، ولى بسيارى از مفسران، مضاف در تقدير گرفته اند يعنى (ثقلت فى اهل السموات و الارض) بر اهل آسمانها كه فرشتگان پاك باشند و بر اهل زمين كه جن و انس باشد سنگين است. اين نكته اى است كه بايد به آن توجه كرد. انسان كارى كند كه به ابن حقيقت، ايمان جدى پيدا كند و آن را باور كند. باور كند كه چنين تحولى هست، باور كند كه اين اوضاع، اين بهم پيوستگى بهم مى خورد و اين رشته ها از يكديگر مى گسلد. (لا تأتيكم الا بغته) ساعت، اينان را نمى آيد مگر فجئتنا و بدون مقدمه و بدون سابقه و خبر قبلى.

وقتى در زمين، در موضعى و گوشه اى از آن زلزله رخ مى دهد، از قبل با وسايلى مثل زلزله سنج مى توان بفهمند كه به طور تقريبى زلزله در كجا و چه ساعتى رخ خواهد داد، چون زلزله آثارى دارد كه دستگاههاى دقيق آن را نشان مى دهد، البته گاهى هم ممكن است اشتباهى شود و خطايى رخ دهد. اما اين زلزله و دگرگونى كلى نه تنها در زمين بلكه در جهان بدون سابقه است و مردم نمى توانند روى دستگاه و آلاتى آن را بفهمند و حتى ملائكه نمى توانند آن را درك كنند. در رواياتى از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيده است كه در آن وقت مردم مشغول كارند. حتى در بعضى از روايات جزئياتى را بيان كرده كه مثلا شخصى پشت ميزان و ترازوست و دارد چيزى را مى كشد، ديگرى توپ پارچه را باز كرده و مى خواهد متر كند، يك كسى سر سفره نشسته و لقمه مى گيرد و مى خواهد در دهانش بگذارد، همه مشغول كارهاى جزئى هستند، خيلى با حواس جمع و با اطمينان، و اوضاع آرام است و هيچ خبرى نيست (69) . ناگهان (تأكتيم بغته) فجئتا، يكباره و در يك لحظه، به اراده پروردگار جهان، اين پيشامد و اين حادثه بزرگ رخ مى دهد.

ما چه كار داريم كه عامل آن چيست دانستن عامل آن به چه درد ما مى خورد؟ بايد در آيات قرآن مجيد دقت كنيم، و كارى كنيم كه آيات قرآن مجيد را چون سخن خدا و كلام خداست باور كنيم.

(و من أصدق من الله قيلا) (70) . چه كسى در گفتار از خداوند راستگوتر و حقگوتر است؟ اينها حقايقى است كه پروردگار جهان، خالق موجودات كه اين موجودات را با دقت به هم پيوسته است، خبر داده كه اين نظم و به هم پيوستگى يكدفعه به هم مى خورد. (بغته) يعنى فجئته. مرگ فجئه به مرگى مى گويند كه بدون سابقه و بدون مقدمه اتفاق مى افتد و جان در مقابلش تسليم مى شود، نه مثل كسى كه در بستر مى افتد، با يك مقدماتى كم كم آثار مرگ را مى بيند، خودش مى فهمد و وصيت مى كند و حرفهاى مى زند و مطالبى مى گويد. هنگامه قيامت مثل مرگ فجئه است، سابقه و مقدمه ندارد. نه اين كه واقعا سابقه و مقدمه نداشته باشد، بلكه سابقه و مقدمه اش را كسى جز پروردگار جهان نمى داند.

بايد به آيات قرآن مجيد و به روايات مراجعه و خوب در اطراف آن دقت و فكر كنيم، بايد اين مطلب باورمان بيايد. باور جز اين است كه من و شما مى گوييم و مى شنويم، احيانا در برابر يك چيزهايى جزئى به كسى مى گوييم اگر قيامتى باشد، اگر حساب و كتابى باشد، حساب و كتابمان را با شما تمام خواهيم كرد. اينها حرف است، باور چيز ديگرى است. اگر باور كنيم، اين باور در وجود ما براى تربيت، تقوا و درست و حسابى شدن، نيرومندترين عامل مى شود. ايمان به اين حقايق و باور به اين مطلب، بزاى مستقيم بودن خيلى عامل قوى اى است.

## سنگينى قيامت حتى براى فرشتگان مقرب

عيسى بن مريم از جبرئيل امين سوالى كرد. ما كه آنجا نبوده ايم، زمان عيسى چه موقع بوده است؟ چه موقع از جبرئيل سئوال كرد؟ كجا جبرئيل را ديد؟ چه طور با جبرئيل حرف زد؟ اين را چه كسى مى تواند بفهمد؟ به قرآن قسم نه بو على سينا و نه ملاصدرا مى تواند بفهمند. چه كسى مى تواند بفهمد كه جبرئيل كيست، چه موجودى است؟ چه طور پيش عيسى آمد؟ عيسى چه طور با جبرئيل حرف زد؟ اصلا چه طور جبرئيل را ديد و او را شناخت؟ افلاطون و سقراط هم اينها را نمى توانند درك كنند. پس چه كسى درك كرده و ما چه طور فهميده ايم؟ چه طور من مى گويم عيسى از جبرئيل پرسيد؟ اين را حضرت صادق عليه‌السلام امام ششم فرموده است. مگر امام ششم آن موقع بوده است؟ بله، به يك معنا بوده است، گرچه در ظاهر نبوده، اما مطالب گذشته، حوادث و ماجراهاى گذشته را آغاز خلقت تا زمان خود و حوادث از زمان خود تا دامنه قيامت را مى داند. امام در خلقت ظاهرى با ما يكسان است، اما از نظر روح، قلب و نفس فوق العاده است و با ما بسيار فرق دارد و خيلى امتياز دارد. امام ششم عليه‌السلام خود فرمود: من در اين اتاق كه نشسته ام فكر نكنيد اين ديوار سقف، سد و حجاب و يا مانع ديد من است، اينها ابدا مانع نيست. ديد من نفوذ دارد، نه تنها ديوار و در سقف بلكه هر گونه حجاب و پرده مانع و هر گونه بعدى، چه بعد زمانى و چه بعد مكانى براى من فرق نمى كند. فرمود: سقف براى ما عرش است، اينها چيزى نيست (71) .

امام ششم عليه‌السلام فرمود: عيسى بن مريم از جبرئيل امين پرسيد: برادر جبرئيل، متى قيام الساعه؟ قيام ساعت كى است؟ امام ششم فرمود: تا جبرئيل كلمه ساعت را شنيد، از شدت وحشت و ترس و اضطراب حالت رعش بر او عارض شد. (ثقلت فى السموات و الارض) قصه ساعت بر اهل آسمانها و زمين ثقيل و سنگين، و سخت سنگين است. جبرئيل از حال رفت، بعد از لحظاتى كه به خود آمد گفت (يا روح الله ماالمسئول اعلم بها من السائل) . من كه مورد پرستش و مسئولم، از شما كه سائل و پرسشگرى، به ساعت داناتر نيستم. من هم مثل جنابعالى نمى دانم كى ساعت مى آيد و به پا مى شود و اين تحول و دگرگونى چه خواهد بود. بهد جبرئيل مضمون همين آيه قرآن را گفت كه (ثقلت فى السموات و الارض لا تأتيكم الابغته) اين جريانى است كه بر آسمان و زمين سنگين است و به صورت دفعى و يكباره، بدون مقدمه و سابقه به مردم مى رسد (72) . انشاءالله خداوند به همه ما رحم كند و به ما توفيق بدهد كه بتوانيم در مواجه شدن با اين حوادث سنگين و اين حوادث وحشتناك به يارى پروردگار جهان خود را حفظ كنيم و خوف و ترسى بر ايمان نباشد، (الا ان اولياء الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون) (73) .

## بيان اخبار زمين براى على ابن ابيطالب عليه‌السلام

مطلب ديگرى كه مى خواهم عرض كنم مطلب سنگينى است و شايد براى بسيارى نامأنوس باشد. در جلسه قبل عرض كرديم كه وقتى چنين حادثه اى رخ مى دهد و زمين چنين لرزشى مى گيرد و هرچه در دل دارد بيرون مى ريزد: (و اخرجت الارض اثقالها و قال الانسان مالها) ، مفسران گفته اند مراد از اين انسان همين افراد و انسانهاى عاديند. بعضى گفته اند منحصر به كفار نيست و مؤمنان هم چنين سخنى مى گويند. از بس اين حادثه سهمگين و وحشتناك است، كافر و مؤمن همه از روى تعجب، با بهت و تحير مى گويند زمين را چه مى شود؟ ولى رواياتى داريم كه اين انسان على بن ابيطالب عليه‌السلام است. رواياتى معتبرى داريم كه در كتابهاى معتبر و معروف ذكر شده و نويسندگان اين كتابها شخصيتهاى بسيار بزرگ و بزرگوار شيعه اند، مثل مرحوم صدوق اعلى الله مقامه الشريف در كتاب علل الشرايع (74) . يا محمد عباس ماهيار (75) . كه در تفسير سوره بينه هم رواياتى از ايشان نقل كرديم. بعد از اين بزرگان هم، بزرگانى ديگر چون علامه مجلسى اعلى الله مقامه الشريف و محدث بحرانى و صاحب تفسير نورالثقلين و صاحب تفسير صافى، در تفسير برهان (76) . تفسير نورالثقلين (77) . تفسير صافى (78) . و در جلد نهم و دهم بحار (79) . روايتى نقل كرده اند. شايد در اين معنا روايات ديگرى باشد كه به دست ما نرسيده باشد، چون امكانات هميشه از همه جهت نبوده است، گاهى هم فراموشى هايى پيش مى آيد و يك موانعى پيش مى آيد كه مطلب از دست انسان مى رود. مثلا روايتى عجيبى را علامه مجلسى در جلد دهم بحار در احوالات حضرت فاطمه عليه‌السلاما نقل مى كند كه به سوره زلزال و بحث ما مربوط است (80) . اما هيچ يك از مفسران اين حديث را نقل نكرده اند. معلوم مى شود كتابى كه در دسترس مرحوم مجلسى بوده و اين حديث را از آن كتاب آورده نزد اين حضرات و در دسترسى آنها بوده است، چون در زمانهاى سابق، در دسترس بودن كتاب موضوع مهمى بوده است.

خلاصه رواياتى داريم كه از آن استفاده مى شود مراد از انسان در آيه (و قال الانسان مالها) على ابن ابيطالب عليه‌السلام است. بنابراين، عبارت (مالها) از روى تعجب و بهت و تحير و سرزدگى نيست، چون گوينده آن على است معناى ديگرى دارد.

هنگامى كه زمين مى لرزد و تكان مى خورد سنگينى هاى خود را بيرون مى ريزد، على ابن ابيطالب مى فرمايد (مالها) زمين را چه مى شود؟ چه مى خواهد بگويد؟ چه كار دارد؟ چه مى خواهد بكند؟ چه قصه اى دارد؟ آنگاه (يومئذ تحدث اخبارها) در اين هنگام، زمين خبرهاى خود را براى اين انسان كه على بن ابيطالب عليه‌السلام است بازگو مى كند.

## مقام و منزلت على عليه‌السلام و ائمه معصومين در نظام هستى

زيارت جامعه كبيره را به يقين خوانده ايد. در آنجا اين جمله هست كه (و اياب الخلق اليكم و حسابهم عليكم) اى ائمه معصومين، بازگشت خلق بسوى شماست و حساب خلق با شماست. دقت كنيد كه اين با توحيد منافات ندارد، مثل همه حوادث و جريانها كه اسباب و وسايل دارد ولى در عين حال همه به اراده خدا و خواست اوست. خداوند به نحوى نيست كه خودش در روز محشر پيش تك تك مردم بيايد و ما هم او را ببينيم و بگويد شما تشريف بياوريد تا به حسابتان رسيدگى كنم. عواملى در كار است. كسانى از طرف پروردگار جهان هستند كه به اينها رجوع مى شود و به حساب همه مى رسند. قهرا وقتى كه به اينان رجوع مى شود و وقتى قرار است اينان به حساب همه برسند زمين هم اخبار خود را براى اينها بازگو مى كند. اينان نيز به حساب كار خود نيز مى رسند و زمين كارهاى خود على را نيز بازگو مى كند. كارهاى همه ائمه معصومين را خبر مى دهد و مى گويد. شاهد براى ابن موضوع روايتى است كه فخر رازى هم آن را در تفسير خود نقل مى كند، (81) . كه كان على عليه‌السلام كما فرق بيت المال صلى ركعتين اميرالمؤمنين عليه‌السلام چون بيت المال را خالى مى كرد و اموالى كه در بيت المال بود در مواردش پخش و تقسيم مى كرد، دو ركعت مى خواند. در ذيل روايت آمده است كه هنگامى كه نمازش تمام شد، آنگاه مى فرمود (قال تشهدن) ، اين تشهدين خطاب به بيت المال است، يعنى اى بيت المال، اى زمين و در و ديوار و سقف بيت المال (تشهدن انى قد ملأتك بحق و فرغتك بحق) اى بيت المال تو بر من گواه باش و فرداى قيامت گواهى بده كه من تو را به حق پر كردم و به حق خالى كردم، يعنى ذره اى چيزى به ناحق و به ظلم و ستم و به جور وارد اين بيت المال نكردم، يك درهم به جور و ظلم و ستم براى بيت المال از كسى نگرفتم، و يك درهم به ناحق از اين بيت المال به كسى ندادم و در موردى مصرف نكردم. (تشهدن انى قد ملأتك بحق و فرغتك بحق) شاهد باش و فردا شهادت بده كه من تو را به حق پر كردم و به حق خالى كردم (82) . اين دليلى است بر اين كه در آن روز زمين همچنان كه اخبار و ماجراها را براى على و براى ائمه معصومين ديگر بيان مى كند، اخبار خود على بن ابيطالب را هم مى گويد و شهادتهايش را مى دهد و ماجراهايش را درباره ايشان بازگو مى كند.

در آخر سوره غاشيه اين دو آيه است: (ان الينا ايابهم ثم ان علينا حسابهم) . در ذيل اين دو آيه، روايتى در كافى، تفسير صافى، تفسير برهان و تفسير نورالثقلين نقل شده است كه اين (ان الينا ايابهم) در رابطه با ائمه معصومين عليهم الصلوه و السلام است كه بازگشت مردم به سوى آنهاست و به آنها رجوع مى كنند (83) . عرض كردم كه اين با (انالله و انا اليه راجعون) (84) . منافتى ندارد، چون كارها همه باواسطه و با سبب است. ما كه نمى رويم به خود خدا بچسبيم، رجوع و بازگشت براى حساب، براى رسيدگى به كارها، مربوط به ائمه اطهار عليهم الصلوه و السلام است، به اينها رجوع مى شود و به اينان به حساب مى رسند. اين موضوع، موضوع مهمى است، به تفسير صافى يا تفسير برهان يا كتاب الحجه اصول كافى رجوع كنيد و ببيند كه چه روايات عجيبى هست، و نيز آن عبارت زيارت جامعه كه و اياب الخلق اليكم و حسابهم عليكم .

## رواياتى در شأن على بن ابيطالب عليه‌السلام

پس انسان بنا به روايات، على بن ابيطالب است و زمين هم در حضور على بن ابيطالب ماجراهاى خود را بازگو مى كند. البته مضمون روايات مختلف است، بعضى مختصر، ولى خلاصه همه روايات اين است كه على ابن ابيطالب فرمود: اين انسان در اين آيه منم و زمين ماجراهاى خود را براى من بازگو مى كند. در آن روايتى كه در جلد دهم بحار نقل شده است سند روايت به اسماء بنت عميس مى رسد. اسماء بنت عميس از خود فاطمه عليه‌السلاما نقل مى كند كه حضرت فاطمه عليه‌السلاما فرمود: در همان شب اول كه مرا به خانه على بردند من با ماجرايى مواجه شدم كه خيلى مرا به شگفتى و تعجب انداخت. وقتى با على بودم يك وقت صداهايى، نداهايى و مطالبى مى شنيدم. وقتى توجه كردم ديدم زمين با على ابن ابيطالب صحبت مى كند، و مطالبى براى او مى گويد، من خيلى در شگفت و متعجب شدم. صبح نزد پدرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفتم و عرض كردم كه ديشب چنين جريانى ديدم و خيلى متعجبم. پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: دخترم مژده باد ترا، مژده باد ترا و نفست و جانت طيب و پاك باد، (ابشرى بطيب النفس) . بدان دخترم كه پروردگار جهان همسرت تو را، على را بر جهان و بر همه مخلوقات برترى و فضيلت داد، و همسر تو همان كسى است كه زمين آنچه از ماجراها كه بر پشتش گذشته از مردم شرق و غرب، همه را براى او بازگو مى كند و شرح مى دهد، آنوقت سوره زلزال را خواندند (85) . از اين روايت مطلبى استفاده مى شود كه در رواياتى كه در تفاسير آمده است، نيست. در روايات تفاسير فقط جريان بازگو كردن زمين براى على در قيامت و در هنگام زلزله آمده است، ولى از اين حديث شريف استفاده مى شود كه در همين جهان هم، گاه و بى گاه، به يك مناسباتى، زمين با على بن ابيطالب گفتگوهايى داشته و ماجراهاى خود را بازگو مى كرده است.

## تذكرى براى ما

اينها از اسرا فوق العاده مهم و از علوم و معارف خيلى بلند و عالى است كه از اهل بيت معصومين عليهم الصلوه و السلام به ما رسيده است. اين مطالب و اين معارف و چنين حقايقى جهان را به طور ديگرى معرفى مى كند. اگر با اين حقايق آشنايى پيدا كنيم و با اين حقايق رابطه پيدا كنيم، نسبت به اين حقايق گرايش و ايمانى در ما پيدا شود، جهان را جهان ديگرى خواهيم ديد، جز اين جهانى كه مردم ظاهر بين مى بينند. در حقيقت اين جهان صورت ديگرى دارد. جز اين خبرها، خبرهاى ديگر و مطالب ديگرى نيز هست. هنگامى كه ما چنان شناختى نسبت به آفرينش پيدا كرديم، زندگى در اين جهان نيز فرق خواهد كرد. به خدا ديگر اينطور زندگى نخواهيم كرد. زندگى ما عوض مى شود. مردمى خواهيم شد كه به ظاهر مردميم، اما در درون و در باطن از فرشتگان برتريم، از فرشتگان فرشته تريم. مردمى با ديدى عجيب، با نظر و روحيه اى عجيب، با نورانيت و روشنى خواهيم شد.

اما مع الاسف، با اين طور مطالب خيلى انس و آشنايى نداريم، اگر گاه و بى گاه اين طور مطالب را در كتابى ببينيم يا به گوشمان بخورد، بر ايمان مطالب خيلى پيچيده و خيلى بغرنج است.

مطالب سنگينى است و شايد فكر كنيم كه العياذ بالله اين مطالب اصلا معقول نيست. اينها روى چه قانونى منطقى است؟ اينها قانون عقلى و منطقى دارد، اما عقل ما به آن نمى رسد، ما عقلمان كوتاه است.

قبلا عرض كرد تماس عيسى بن مريم با جبرئيل امين را كدام قانون فلسفى، قانون منطقى، فكر بشرى و علم بشرى مى تواند حقيقتش را در يابد؟ حتى اگر در زمان خود عيسى هم باشيم، آنجا تنگاتنگ كنار عيسى نشسته باشيم. آن آدمهايى كه تنگاتنگ در كنار عيسى بن مريم بودند، در همان لحظاتى كه عيسى بن مريم با جبرئيل تماس برقرار كرده و اين سوال و جواب را كرده، آنها نمى فهميدند و نمى توانستند درك كنند، مگر اينكه كسى برايشان بگويد كه الان عيسى بن مريم با جبرئيل چنين گفتگويى داشتند.

(بان ربك اوحى لها) در آخرين آيه مورد بحث، مى فرمايد: اين ماجراها، اين زلزله و بازگو كردن خبرهايش براى انسان، براى اين است كه گوش ميدهد و امر و فرمان خدا را كاملا اجرا مى كند و همه حقايق را مى گويد.

امام سجاد در دعاها عرض مى كرد: پروردگارا! در روز فضيحت و عمر رسوايى مرا رسوا مكن (86) . زمين خبرها را مى گويد، در آن وقت زيد و عمرو و... هم همه حاضر و مهيا ايستاده اند، اگر خدايى نكرده زمين براى آدم ماجراهاى بدى را بگويد كه تا به حال هيچكس خبر نداشته و پوشيده و پنهان بوده، اما الان همه برملا مى شود و زمين تك تك كارها و حقايق را بيان مى كند. خدايا به حق محمد و آل محمد در آن روز ما را مفتضح و رسوا مگردان. به مقام محمد و آل محمد به ما توفيق علم و عمل شايسته كرامت فرما.

جلسه هفتم: اثر تربيتى سوره زلزال

سوره زلزال بهترين عامل براى تربيت انسان

شعور موجودات بى جان و تأثير تربيتى آن بر انسان

لياقت و استعداد انسان براى رشد و تعالى

گذرى ديگر بر آيات سوره

(اعوذ بالله من الشيطان الرجيم \* بسم الله الرحمان الرحيم \* يومئذ يصدر الناس اشتاتا لير وا اعمالهم (6) فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره (7) و من يعمل مثقال ذره شرا يره (8) )

## سوره زلزال بهترين عامل براى تربيت انسان

درباره اين چند آيه از سوره زلزال كه قرائت شده، مطالب مختصرى بيان كرديم. نمى دانم تا چه حد در اطراف اين مطالب فكر و برسى كرده ايم. آيا به مناسبتى كه بين مضامين آن روايت كه در فضيلت قرائت اين سوره عرض شد، و مطالب موجود در سوره است، فكرى كرده ايم؟ موضوع، موضوع مهمى است كه انسان خاكى كه از نظرى هيچ قدر و منزلتى ندارد و در اين جهان عظيم چيزى حساب نمى شود، تا چه حد مى تواند خود را رشد بدهد و به كمال برساند، آن قدر محترم و داراى موقعيت شود كه در جهان ديگر پروردگار جهان به او خطاب كند: (عبدى، ابحتك جنتى فاسكن منها حيث شئت و هويت) (87) . اينها شوخى نيست، اين بنده چه بنده اى بايد باشد، چه طور خودش را ساخته باشد، با چه نيرويى و با چه عاملى تا اين حد پرواز كرده باشد و اوج گرفته باشد كه در آن روز سخت، در آن هنگامه خطرناك و سهمگين، از طرف خدا به او خطاب شود، آن هم با اين لطف و عنايت، اين آدم را به خودش اضافه كند: عبدى، بنده من! از اضافه يك چيزى به خدا استفاده مى شود كه آن چيز داراى موقعيت بلندى است و خيلى شريف و بزرگوار است. عبدى اى بنده من! بهشتم را براى تو مباح كردم، تو مرخصى و مجازى، به بهشت برو. (اسكن منها حيث شئت و هويت) هرجاى بهشت را كه دلت مى خواهد و ميلت مى كشد براى خودت انتخاب كن و سكونت گزين. اين گذاشتن تمام امر و اختيار كامل به بنده است. عرض كردم والله ما نمى توانيم در عظمت اين مطلب فكر كنيم. خيلى مهم است كه پروردگار چنين اختيارى به بنده اى از بندگان خودش بدهد و او در آنجا هر جا كه دلش مى خواهد براى خودش انتخاب كند. (لا ممنوعا و لا مدفوعا) بنده من، نه منعى در كار است و نه كسى قدرت دارد در اينجا جلوى تو را بگيرد، و اگر جايى را انتخاب كردى و ميلت اقتضا كرد تو را از آنجا بلند كند و براند، (لا ممنوعاو لا مدفوعا) . خوب، اين موضوع، موضوع بزرگى است و خيلى بايد در اطرافش فكر كرد. از اين روايات و رواياتى نظير آن معلوم مى شود كه در وسع و امكان انسان هست كه خود را به اين مرتبه ها و موقعيت ها برساند، اگر در امكان ما نبود، و به لطف پروردگار جهان توانش را نمى داشتيم، اين مطلب را نمى گفتيم، اينها حقايقى است. معلوم مى شود كه ما مى توانيم.

همچنين در روايات ديگر، به ملك الموت سفارش ها و توصيه هايى مى شود و خلاصه اختيار مردن اين بنده را به خودش مى دهند، كه اين بنده خدا به ميل خود و با كمال اختيار به ملك الموت فرمان مى دهد كه جان مرا بگيرد و تا خود اين مؤمن به ملك الموت دستور ندهد، ملك الموت جان او را نمى گيرد (88) . اين هم مطلب مهمى است. آيا هيچ فكر كرديم كه مگر محتوا و معناى سوره زلزال چيست كه اگر انسان در خواندن اين سوره مداومت كرد چنين آثار و نتايجى دارد؟

از اين مقدمات چنين نتيجه گرفته مى شود كه سوره زلزال بهترين عامل و نيرومندترين و سيله و بهترين را براى تربيت انسان و رساندن انسان به اين موقعيتها و مرتبه هاى حساس است. و اين را به قطع و يقين بدانيد كه صرف خواندن سوره زلزال و همين كه انسان جمله ها و كلماتش را بر زبان جارى كند، اين آثار را ندارد. بدون ترديد اگر كسى سوره زلزال را بخواند و در كنارش عمل خلاف، عصيان و ظلم و ستم و هر كارى را بكند، چنين آثارى ندارد. آيا مى شود فردا خدا به آدمى كه صرفا سوره زلزال را به زبان آورده بگويد عبدى ابحتك جنتى ؟ به يقين صرف خواندن اين سوره چنين اثرى ندارد. سوره زلزال با تفكر به محتوايش، با به كار بردن و عمل كردن به محتوايش و تطبيق خود با حقايق اين سوره، اين آثار را دارد. مگر علت چيست كه اگر به محتوا و مضمون و معناى سوره توجه شود و به آن عمل شود، به اين شكل انسان را مى سازد و تربيت مى كند؟ حيف كه ما فرصت نداريم، براى ما فرصتى نيست كه در اطراف اين مطالب فكر كنيم، اگر هم براى بعضى فرصتى باشد، روحيه اش نيست، چون تنها فرصت كافى نيست، بلكه انسان بايد روحيه و آن طرز تفكر فرصت هم پيدا مى شود حتى اگر پشت كوه قاف باشد. اگر روحيه بود فرصت پيدا مى شود ولى اگر آن روحيه نبود، وقتى فرصت هم بدست انسان بيايد، بى جهت از دست مى رود.

مطالبى كه در جلسات قبل در معناى اين آيات عرض كرديم، روايات معتبرى است، راويش سنى يا غير معتبر است. اينها روايتى است محكم، يكى دوتا هم نيست بلكه روايات فراوان در موضوعات مختلف و گوناگون است كه در كتابها معتبر ذكر شده است. به اينها فكر كنيم، واقعا اگر فرصتى نداريم، دنبال فرصت بگرديم، فرصتى بدست بياوريم. و الله اين مطالب خيلى قابل فكر كردن و خيلى قابل تدبر است. وقتى خواندن اين سوره تفكر در معانيش آن هم تفكر درست و در نتيجه به حقايق آن عمل كردن و و خود را ساختن (چنانكه سوره مى گويد) ، چنين نتيجه اى بدهد، شوخى نيست. چيز كمى نيست كه در قيامت خدا به بنده اش خطاب كند كه من بهشت را براى تو مباح كردم، به تو بال دادم، هرجا دلت مى خواهد برو و انتخاب كن، هيچكس هم حق ندارد جلوى تو را بگيرد. اين چيز ساده اى نيست، اين سوره به اين گونه انسان را تربيت مى كند، اينچنين او را مى سازد كه ملك الموت با آن قهرش، با آن خشمش و با آن بزرگيش مثل غلام حلقه به گوش مى آيد. وقتى آن ملك كريم به ملك الموت مى گويد پروردگار جهان دستور داده كه با اين بنده مدارا كنى جواب مى دهد و به خودم از جانب پروردگار دستور رسيده كه جان ايشان را قبض نكنم تا موقعى كه خود ايشان دستور بفرمايند.

## شعور موجودات بى جان و تأثير تربيتى آن بر انسان

حالا ببينيم سوره زلزال چه مى گويد؟ خلاصه رواياتى كه در جلسات قبل عرض كرديم اين بود كه ما در يك جهانى زنده، با شعور و درك زندگى مى كنيم. ما در يك جهانى مرده، بى شعور و جامد زندگى نمى كنيم. اين جهان سراسر شعور است، حيات زندگى و درك و احساس است. زمين و كوهها و موجودات اطراف ما همه زنده اند و داراى شعورند، و همه حس و درك دارند. ما در چنين محيطى زندگى مى كنيم. تار و پود اين فرش هم در حد خودش شعور و درك دارد و زنده است. اما ما درك نمى كنيم، ما شعور و حيات اينها را نمى توانيم بفهميم، چون ما خيالى آلوده ايم، روشنى و نورانيتى در ما نيست. ما هستيم و اين جهان ماده و رزق و برق اين جهان ماده. و الله ما دل نداريم، وقتى دل نداريم قهرا درك نداريم و شناخت درستى نمى توانيم پيدا كنيم. گوش شنوا و چشم بينايى نداريم، اگر مى داشتيم شعور و حيات ذره ذره موجودات را درك مى كرديم.

منطق الطير / ص 187 / بيت 3350. با اين عبارت: (89)

همانگونه كه اين ذرات با اشخاصى همراز مى شدند و نداى تسبيح و زمزمه ذكر همين موجودات را مى شنيدند، كه بنظر من و شما مرده و بى شعور مى آيد. ما نداريم آنچه بايد داشته باشيم. ما در يك جهانى زنده و با شعور زندگى مى كنيم و همه موجودات با آن شعور حساس و با دركشان مواظب من و شما هستند و تمام حركات و سكنات، تمام تلاش و كوشش ما، حرفها و برخوردهاى ما، نشست و برخاستهاى ما، همه را ضبط مى كنند. در روايات معتبر هست كه از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره معنى آيه كريمه (يومئذ تحدث اخبارها) پرسيدند، فرمود: اخبارى كه زمين بازگو مى كند اين است كه هر بنده اى، هر مرد و زنى پشت اين زمين، هر عملى را انجام بدهد چه كوچك باشد و چه بزرگ، خير باشد و يا شر، فرداى قيامت زمين ماجراى كارهاى بنده هاى خدا را بازگو مى كند (90) .

روايات به اين مضمون زياد است. خوب، در چنين جهانى به چه شكلى بايد زندگى كنيم، چه طور بايد نشست و برخاست كنيم، چه طور بايد حرف بزنيم، آيا اگر يك مؤمنى در اطراف اين حقايق درست بينديشد، وقتى مى خواهد حرف بزند، آيا وجدانا بى تامل حرف خواهد زد؟ بى رويه حرف خواهد زد؟ بى فكر حرف خواهد زد؟ هر حرفى از دهانش بيرون خواهد پريد يا نه، هر يك جمله حرفى كه بخواهد بزند، خواهد ديد خيلى دشوار است، انگار صد بند به زبانش زده اند، انگار صد مهر به لبش زده اند. حرف زدن خيلى دشوار است. اگر بخواهيم فكر كنيم، قهرا از خود مى پرسيم اين حرفى را كه مى خواهم بزنم چه حرفى است، درباره چه كسى است. خوبى كسى است يا بدى كسى؟ مى شود اين خوبى را گفت؟ يا آن بدى را؟ آن قدر فكر مى خواهد. حالا شما امتحان كنيد، از فردا صبح فكر اين مطلب را بكن كه اين فرش و در و ديوار و سنگ و آجر و... همه شعور و درك دارند و تو مثل اين كه بين موجودات زنده و با شعور نشست و برخاست مى كنى، همه توجه دارند و تو را تماشا مى كنند، آنوقت بين مى توانى حرف بزنى؟ مى بينى چقدر مشكل است. اگر درست فكر كنى مى بينى انجام هر كارى ديگرى هم چه قدر سخت مشكل است. برخورد با كسى، تصرف در پولى، يا بخواهى يك لقمه غذايى را تناول كنى مى بينى چه قدر سخت است، چه قدر حساب و بررسى مى خواهد. انسان بايد دو مرحله را طى كند. مرحله اول فراگرفتن اين مطالب و فكر كردن در آن است، چه تناسبى برقرار است و چرا خواندن سوره زلزال چنين آثارى دارد؟ انسان فكر و دريابد كه درست گفته اند، واقعا مناسبت موجود است. اگر بنده اى به اين شكل خودش را ببيند و به اين شكل زندگى كند، اين طور دست به عصا و با احتياط باشد كه اگر بخواهد يك كلمه حرف بزند يكى دو ساعت فكر كند و در مورد همه كارها همين طور باشد، چه طور بنده اى مى شود؟ خيلى خيلى بزرگوار مى شود. قهرا ملك الموت بنده او و غلام حلقه به گوش او مى شود. و فرداى قيامت بهشت را بر او مباح مى كنند تا به هر جا كه مى خواهد برود و هر جا را كه ميلش مى كشد براى خودش انتخاب كند. بهرحال، در مرحله اول انسان بايد خوب روى اين مناسبات حساب كند.

آنگاه مرحله دوم اين است كه حالا چه بايد بكنيم؟ آيا ما مى توانيم در اين ميدان وارد شويم؟ و خودمان را اين طور تربيت كنيم؟ آيا ما مى توانيم چنين مردمى بشويم؟ بله، بوده اند و شده اند.

كسانى بوده اند كه قدم در اين ميدانها گذارده اند، خود را با حقايق قرآن كريم تربيت كرده اند و خوب هم تربيت كرده اند و از هر جهت مردمى پاك و پاكيزه شده اند. مگر پروردگار جهان نمى تواند از راه حلال روزى بدهد؟ آيا معقول است كه خداوند روزى بندگان خودش را از راه حرام مقدر كرده باشد؟ به طور قطع نه. بلكه اين خود بندگانند كه از روى بى ايمانى، يا ترس و وحشت از فقر يا از روى حرص به دنبال حرام مى روند، و براى آن كه زندگى مرفه تر و بهترى فراهم كنند به هر درى مى زنند و هرچه بشود از هر كجا كه باشد به دست مى آورند. امكان ندارد پروردگار جهان براى كسى روزى حرام مقدر كرده باشد بلكه روزى حلال مقدر كرده است.

در جلسه قبل آن روايت را عرض كرديم كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى مردم، اگر روزى شما احيانا به اندازه لحظه اى يا ساعتى يا روزى دير كرد اين تأخير شما به راههاى حرام نكشاند كه بخواهيد از راههاى حرام تحصيل روزى كنيد (91) . يك مقدارى دندان بر جگر بگذار، قدرى صبر كن، قدرى تحمل كن، تا پروردگار جهان از راه حلال، از همان طرقى كه خود دستور داده است، برساند. اين به آن معنا نيست كه آدم بايد بنشيند بلكه بايد به همان راههايى كه خداوند قرار داده است برود. اگر كسى روى سنت زندگى به دنبال كسب و كار حلال و طيب برود، پروردگار جهان روزيش را مى رساند. مگر خدا قادر نيست كه به ما روزى حلال بدهد. چرا انسان از راههاى حلال صرفنظر كند و به راههاى حرام برود. هواى نفس، شهوت نفس، حب دنيا و جمال دنياست كه انسان را وادار مى كند كه به دنبال حرام برود. چرا آدم بايد در زندگى به ديگران نگاه كند و اوضاع ديگران را ببيند؟ چرا بايد دائما در تماشاى اوضاع كسانى باشد كه زندگيشان فى الجمله رنگ و روغنى بهترى دارد، و در درون جوش بزند و بسوزد و فكر كند كه بايد زحمت زيادى متحمل شود و از هر راهى كه بشود چيزى بدست آورد و يك زندگى مثل او يا بهتر از او درست كند؟ گفته اند: در زندگى هميشه به كسانى كه وضعشان از تو پايين تر است نگاه كن تا در تمام لحظات زندگى شاكر باشى. به كسانى كه زندگيشان از تو كمى بهتر است و رنگ و روى بهترى دارد نگاه نكن، كه اين براى تو ضرر دارد و تو را به هلاكت مى اندازد و حتى گاهى ممكن است كفر بگويى و ناسپاسى كنى. خوب است انسان قانع باشد و به دنيا توجهى نداشته باشد، براى خدا كار كند و به راه او برود تا آدم درستى بشود، به مضمون آيات قرآن مجيد و حقايق اسلام عمل كند و بنده شايسته خداوند گردد، آنگاه تمام اين آثار و نتايج را از خواندن قرآن مجيد بدست آورد و در زندگى ابدى و بى پايان، با سعادت و روسپيدى زندگى كند. در ضمن روايتى كه از فرمايشات پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كردم، اين جمله خيلى جمله عجيبى است كه فرمود: تحفظوا من الارض (92) . عرض كردم تحفظ يعنى پرهيز كردن، كاملا خود را پاييدن و حواس خود را جمع كردن. فرمود: خيلى حواستان را جمع كنيد، از زمين پرهيز كنيد و خود را بپايد. چرا؟ مگر زمين چاه و چاله دارد كه آدم درون آن بيفتد؟ يا ممكن است عقربى از سوراخى بيرون بيايد و شما را مجروح كند؟ يا مارى بيرون بيايد و شما را بگزد؟ يا درنده اى بيايد و شما را بدرد؟ آيا بايد خود را از اين چيزها حفظ كرد؟ نه. از جمله روايت به خوبى استفاده مى شود كه اين تحفظ، تحفظ از گزنده و درنده نيست. از زمين پرهيز كنيد و مواظب باشيد براى اين كه زمين ناظر و نگهبان كار شماست. پس وقتى روى زمين زندگى مى كنى خلى حواست را جمع كن و خيلى محافظ كار باش. اين دقتهايى كه در برخى از روايات ائمه معصومين عليهم‌السلام مى فرموده اند از روى حساب است. مثلا مام ششم عليه‌السلام مى فرمايند: من دنيا را همچون مردار مى شناسم. از دنيا مثل لاشه مرده، از باب اضطرار و ناچارى استفاده مى كنم (93) . اين تحفظ است، اين مبالات داشتن و پرهيز است، كه حواسش را جمع كند كه اين دنيا و اين زمين او را نمحرف نكنند و از راه راست بر نگردانند و چيزهايى را به ضرر او و بر عليه او ضبط نكنند تا بعد گواهى بدهند.

بالاخره، مردم اين حقايق را بدانند يا ندانند اصل اين حقيقت فرقى نمى كند. چنين نيست كه اگر مردمى اين حقايق را ندانند، درباره آنها نباشد. آيا اگر كسى خبر نداشته باشد كه زمين عمل انسان را ضبط مى كند و فردا گواهى مى دهد (يومئذ تحدث اخبارها) ، و اصلا در اين واديها نباشد و اين حرفها حتى به گوشش نخورده باشد، آيا پس از اين كه در روى زمين زندگى كرد، در روز قيامت زمين ماجراهاى او را بازگو نخواهد كرد؟ اگر كسى نمى داند، بايد برود ياد بگيرد، پس دانستن يا ندانستن در اين حقايق تغيرى ايجاد نمى كند، و اين حقايق در وقت خود خواهد آمد.

## لياقت و استعداد انسان براى رشد و تعالى

خداوند به ما لطف كرده و ما تا حدى با اين حقايق آشناييم. به خدا سوگند آشنايى با اين مطالب و حقايق بى نهايت سپاسگزارى و شكر گزارى دارد. اگر ما هم خداى نكرده مثل مردمى بوديم كه اصلا با اين چيزها ارتباطى و انسى ندارند و بعد با همه اين حقايق مواجه خواهند شد و حسرت خواهند خورد، در اين صورت چه مى شد؟ چه بدبختى و شقاوتى گريبانگيرمان مى شد؟ بحمدالله پروردگار جهان لطف كرده است كه ما با حقايق اسلام و معارف قرآن آشنايى پيدا مى كنيم. خوب است مقدارى به خود بياييم و در اطراف اين مطالب فكر كنيم و قدرى در صدد باشيم كه خود را با مضمون اين آيات مباركه بسازيم و تربيت كنيم. به خدا قسم اين زندگى و اين دنيا با تمام طول و عرضش، ارزش فدا كردن وقت و عمر را ندارد. من و شما ارزشمان خيلى بالاتر از اين است كه خودمان را فداى زمين و آن چه به آن مربوط است و دنيا و آن چه به دنيا مربوط است كنيم. همت خود را بلند بردار و روحيه ات را روحيه اى عالى بساز. دلت را دلى روشن و نورانى و بزرگ بساز، به خدا قسم اين جهان با عظمت، ظرفيت تو را ندارند. تو از اين جهان مى توانى بزرگتر باشى. خدا در تو چنان لياقت و استعدادى نهاده كه مى توانى در نتيجه بينش صحيح و شناخت درست و در نتيجه تلاش و كوشش در راه خدا، آن قدر بزرگ شوى و بزرگ شوى و بزرگ شوى كه اين جهان ظرفيت تو را نداشته باشد. خوب، در اين صورت چرا انسان كوتاهى كند و اين سرمايه هاى عظيم و گرانبها را بيهوده از دست بدهد؟ و در پايان كار با مشكلاتى روبرو شود، با حسرتها مواجه شود و در آخر كار با شقاوت و بدبختى ابدى دست به گريبان باشد.

## گذرى ديگر بر آيات سوره

در مضمون اين آيات بيشتر فكر كنيد: (اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها) زمين به لرزه در مى آيد، آن هم لرزه اى شگفت كه فراگير است و نه يك موضوع خاص بلكه همه زمين را تكان مى دهد. و مردم وحشت زده مى گويند: زمين را چه مى شود؟ چه اتفاقى مى خواهد بيفتد؟ و چه هنگامه اى است؟ و زمين بعد از اين زلزله و در نتيجه اين جنبش و حركت عظيم همه بارهايى را كه در اندرون دارد بيرون مى ريزد. در اين روز زمين خبرهاى خود را بازگو مى كند و شرح مى دهد و هر چه رويش از هر كس واقع شده است مى گويد. مواجهه با چنين منظره اى خيلى مشكل است، خدا رحم كند انشاء الله. پس از اينكه اين درسها را از اين آيات گرفتيم نوبت به درسهاى بعد مى رسد:

(يومئذ يصدر الناس اشتاتا ليروا اعمالهم، فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره و من يعمل مثقال ذره شرا يره) . در اولين جلسه روايتى را عرض كردم كه اشخاصى نزد پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمدند و موعظه و نصيحت خواستند، همين كه اين آيه (فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره) و آيه بعد را شنيدند گفتند اين ما را بس است، چيزى ديگرى نمى خواهيم، آيه ديگرى از قرآن را نمى خواهيم ياد بگيريم (94)

(يومئذ يصدر الناس اشتاتا) .

يصدر مصدرش صدور است.

اهل لغت مى گويند صدور در برابر ورود است، بعضى هم تعبير كرده اند كه ضد ورود است.

ورود معناى روشنى دارد و آن وارد شدن و آمدن به جايى است، مثلا ما كه به اينجا آمده ايم، به اين محل و اين خانه خدا، به اين ورود مى گويند و هنگامى كه از اينجا باز مى گرديم و بيرون مى رويم، بازگشتن ما صدور نامه دارد.

با آمدنمان در اين خانه خدا و بازگشتمان و منصرف شدنمان از اين خانه، معنى صدور و ورود را تحقق مى دهيم.

(فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره، و من يعمل مثقال ذره شرا يره) اين به آدم چه مى كند؟

شرح اين آيات كريمه را كه مردم از قبرها بيرون مى آيند و به طرف موقف حساب مى روند تا اعمال خود را از خوب و بد مشاهده كنند و بينند، به يارى خدا، بعدا عرض خواهيم كرد.

جلسه هشتم: بر انگيخته شدن انسان در قيامت

محفوظ ماندن پاداش عمل نيك انسان

عظمت معنايى سوره زلزال

ادامه توضيح آيات

برانگيخته شدن انسان در قيامت، در آيات مختلف قرآن

تجسم اعمال

صورت عمل نيك در قيامت

(اعوذ بالله من الشيطان الرجيم \* بسم الله الرحمن الرحيم \* يومئذ يصدر الناس اشتاتا ليروا اعمالهم (6) فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره (7) و من يعمل مثقال ذره شرا يره (8) )

## محفوظ ماندن پاداش عمل نيك انسان

بالاخره، براى همه ما بشر، روزى فرا مى رسد كه هر كس هر چه براى حق و در راه حق و براى رضاى حق انجام داده است بر ملا مى شود و براى همه آشكار مى گردد و اگر مردمى جز براى رضاى خدا عملى انجام داده اند و كوشش كرده اند، آن هم برملا مى شود و براى همه روشنى مى گردد. هيچ عمل و كرده و گفته اى هميشه پشت پرده نمى ماند. ممكن است انسان كارى انجام دهد و چند روزى پس پرده بماند و مردم به حقيقت عمل او آگاه نشوند، و چه بسا كسى با اعمال قبيح و كارهايى زشت دست به گريبان است، ولى ستر مى شود و روى آن پرده مى افتد و كسى نمى فهمد و احيانا، ظاهرى از خودشان دهد كه ممكن است مردم ناآگاه او را انسان متقى، درست و خوب بشناسد، ولى بايد اين حساب را كرد كه تا كى و تا چند مى شود فريبكارى كرد و روى كارها پرده پوشاند و كارى را كه در حقيقت، براى حق و رضاى حق نيست به عنوان كار حق و رضاى حق جلوه داد و در نتيجه مردم را گول زد؟ مگر مى شود براى هميشه و تا ابد اين فريبكارى و گول زدن را اعمال كرد؟ نمى شود. روزى مى رسد كه پرده از روى كارها برداشته مى شود و هر كسى به سزاى عمل خود مى رسد، اگر عمل خوب بود سزاى خوب و اگر عمل بد بود سزاى بد.

خوب است انسان با اين حقيقت خوب آشنا شود و آن را باور كند كه بايد با روحيه اى سالم و وجدانى پاك در جامعه و ميان مردم زندگى كرد، متظاهر، فريبكار و منافق نباشد، صاف، مستقيم، مؤمنى راستگو و مسلمانى درست باشد. و اگر احيانا، درستى و راستى و وجدان پاك او براى مردم جلوه نكرد و او را به پاكى و به صداقت و به درستى نشناختند، ناراحت نشود ممكن است شخصى واقعا مستقيم باشد، پاك و درست باشد، هيچ گونه فريبكارى، تظاهر و نفاق در او نباشد ولى در عين حال، مردم رويه و روش صادقانه و اين راه مستقيم و درست او براى هميشه مخفى و پوشيده نمى ماند. روزى اين رويه و روش مستقيم برملا و آشكار مى شود. روش او در بازار حقيقت و در جهان واقع ارزش دارد. روش او پيش پروردگار جهان روش خوبى و درستى است و پروردگار جهان پاداش او را خوب مى دهد.

ما چه كنيم كه چنين روحيه اى پيدا كنيم و در حقيقت سر و كار خود و رابطه خود با خدا را بدانيم؟ اگر يك مسلمانى رويه و روشى مستقيم و راه درستى را پيمود و ديد ميان مردم واكنش و جلوه اى ندارد، باكى نداشته باشد و ناراحت نباشد، شيطان او را وسوسه نكند كه اى فلان، تو با اين روش مستقيم، با اين راه درست، با اين صفا و پاكى، چه ارزشى دارد؟ روش صادقانه و فكر پاك و وجدان پاك تو را در جامعه كه فهميد؟ تو هم مثل بقيه مردم باش. مگر نمى بينى اشخاصى بدون داشتن روش و وجدان صادق و پاك هستند، امام مردم به آنها چه نظرى درند؟ در ميان مردم چگونه زندگى مى كنند؟ اينها افكار شيطانى و وساوس ابليسى است كه مى خواهد مؤمنين را از راه مستقيم بگرداند و آنها را به هلاكت و بدبختى بياندازد. پيش پروردگار جهان چيزى گم نمى شود، هر عمل و كارى براى او كاملا محفوظ است و پروردگار جهان پاداشش را به فضل و كرم خود عطا مى كند. آدم بايد خاطرش جمع باشد. هيچ گاه براى عملى كه انجام دادى يا براى روش و رسم و راه مستقيمى كه براى خودت انتخاب كردى و با وجدان پاك و روحيه پاك زندگى كردى نتيجه اش را فورا نخواه، فكر نكن كه من كار خوب كردم و روش خوبى داشتم چرا وضعم اين طور است، پس نتيجه اش و پاداشش كجاست؟ هيچ چيز دنيا، نه پولش، نه زندگى اش، نه جاه و مقامش و نه حكومتش و سلطنتش، آن قدر ارزش ندارد كه پاداش تو باشد. به خدا قسم قدرتمندترين قدرتها و شخصيتها و بالاترين ارزش هاى دنيوى، كه از نظر ما ارزش حساب مى شود، نمى تواند جر يك ذره عمل شايسته باشد و پاداش آن عمل خوب براى خدا باشند هر چند كم باشد و از ذره كمتر باشد، اين جهان و آنچه در اوست پاداش آن نمى شود. عمل براى خدا ارزشش بيش از اين است كه انسان در دنيا پاداش آن را بخواهد. جزاى عمل خوب و جزاى روش خوب نزد پروردگار جهان است آن هم براى هميشه. در اين زندگى دو سه روز دنيا، آن هم در جهان ماده خواه ناخوا رنج و ناراحتى هايى دارد، چگونه مى شود پاداش يك عمل پسنديده و يك عمل خدايى را داد. در آن جهان، كه جهان هميشگى و ابدى است و براى مؤمن هيچ گونه رنج و ناراحتى و مزاحمتى نيست، پاداش تو را مى دهند. دلت به همين خوش باشد، روش و راهى كه جدا و واقعا به عنوان روش درست و راه صحيح در پيش گرفته اى با وجدانى پاك و صاف ادامه بده و كار خودت را بكن و منتظر نتيجه آن در جهان ديگر و جهان ابدى باش. اين موضوع بسيار موضوع دقيق و باريكى است، كه نمى توان تصور كرد. اميدواريم پروردگار جهان به لطف و عنايت خود به ما توفيق دهد كه در تمام شئون زندگى مؤمنانى مستقيم، درست و پاك باشيم و اين زندگى چند روز دنيا را با سلامت دين و عقيده و وجدان بگذرانيم. زندگى را چه خوب بگذرانيم. اين دو سه روز مى گذرد آن گاه در آن جهان براى هميشه تا خدا باقى است ما هم بقاى او باقى هستيم. اين مطلب خيلى مهم است و چگونه مى توان حقيقت آن را آن طور كه هست بيان كرد. ما به بقاى پروردگار جهان، بى پايان و بى آخر باقى هستيم. پس بهتر نيست انسان نتيجه عمل خوب را كه هيچ گاه فراموش نمى شود در آن جهان بگيرد؟

اگر ما در اين جهان زودگذر، در اين جهان زوال پذير، در اين زندگى كه چند روزى بيش نيست، خوب زندگى كرديم، با عقيده اى درست، با روحيه اى پاك، با روشى مستقيم و خدايى زندگى كرديم، بدون ترديد، خوب خواهيم مرد، با سعادت خواهيم مرد، با سعادت و خوب محشور خواهيم شد. اين عبارت معروف، كه مطمئنا مضمون روايت است، مى گويد كما تعيشون تموتون و كما تموتون تبعثون (95) . همان طور كه زندگى مى كنيم مى ميريد و همان طور كه مى ميرند مبعوث مى شويد. اگر مؤمنى بودى كه روشن، با بينشى خاص، با عقيده اى درست و صحيح زندگى كردى، پس سعادتمندانه زندگى كرده اى و با سعادت مى ميرى و با سعادت هم محشور مى شوى.

## عظمت معنايى سوره زلزال:

سوره اذا زلزلت بر حسب آيه و لفظ سوره كوچكى است و هشت آيه بيشتر نيست و با (بسم الله الرحمن الرحيم) نه آيه مى شود، ولى از نظر محتوا و معنا خيلى بزرگ است. در قرآن مجيد آيات بسيارى هست كه محتواى آنها با همه تفصيلاتشان محتواى همين چند آيه است.

رواياتى درباره سوره زلزال هست كه البته اهل سنت نقل كرده اند، گفته اند: هر كه سوره زلزال را بخواند گويى يك چهارم قرآن را خوانده است، و در بعضى روايات است كه سوره زلزال ربع قرآن است. (96) چه طور مى شود اين را توجيه كرد؟ در واقع مى توان گفت كه يك چهارم محتويات قرآن مجيد در رابطه با قيامت است و در رابطه با حشر مردم است و همه آن محتواهاى بزرگ و وسيع در اين جملات خيلى كوتاه سوره زلزال گنجانده شده است. بايد اين سوره را تلاوت كنى و تا مى توانى در محتوايش فكر كنى.

## ادامه توضيح آيات

(يومئذ يصدر الناس اشتاتا) . يصدر مصدرش صدور است. اهل لغت مى گويند صدور در برابر ورود است، بعضى هم تعبير كرده اند كه ضد ورود است. ورود معناى روشنى دارد و آن وارد شدن و آمدن به جايى است، مثلا ما كه به اينجا آمده ايم، به اين محل و اين خانه خدا، به اين ورود مى گويند و هنگامى كه از اينجا باز مى گرديم و بيرون مى رويم، بازگشتن ما صدور نامه دارد. با آمدنمان در اين خانه خدا و بازگشتمان و منصرف شدنمان از اين خانه، معنى صدور و ورود را تحقق مى دهيم. وارد شديم بعد صادر مى شويم، فعل مضارع صدور مى شود: يصدر.

يومئذ يعنى در اين روز. چه روزى؟ روزى كه زمين به لرزه كذايى افتاد، آن لرزه و جنبشى كه قرآن را عظيم شمرده است: (ان زلزله الساعه شى ء عظيم) (97) . اين زلزله فراگير تمام كره زمين را بدون استثنا مى گيرد و شامل مى شود. در اين روز زمين اخبار خود را بازگو مى كند. در اين روز (يصدر الناس) مردم باز مى گردند. قبلا به خاك و به زمين وارد شده اند، در آن روز باز مى گردند و صادر مى شوند و بيرون مى آيند.

(اشتاتا) اشتات جمع شتيت است يعنى متفرق، گونه گونه، با قيافه هاى زيبا، با روهاى سياه، با روهاى سفيد، با قيافه هاى نازيبا، سعيد، شقى، مؤمن، كافر، گرسنه، تشنه، سير، سيراب، و به طرز عجيبى متفرق بيرون مى آيند. اين يك معناست. معناى ديگر اين كه (اشتاتا) يعنى متفرقين، يعنى مردم كه از زمين بيرون مى آيند وحشت زده اند و دلهره عجيبى دارند، چون جهان و محيط كاملا نامأنوس و نا آشناست. نه زمين اين زمين است، نه آسمان اين آسمان و نه فضا و جو اين فضا و جو. به هر جهت عجيب و نامأنوس است. مردم كه بيرون مى آيند متفرقند، هر يك به سويى مى روند، براى هيچ كدام هدفى مشخص و معين نيست و نمى داند به كجا برود و چه بكند؟ (لكل امرى ء منهم يومئذ شان يغنيه) (98) . متفرق به اين معناست كه در آن موقع هيچ فردى با فرد ديگرى هر كه مى خواهد باشد حتى برادرش و خيلى با صميمى باشد يا مادر و فرزند، يا پدر و فرزند، هيچ كدام توجهى به ديگرى ندارند. تفرق اينچنين است. نمى دانم عده مردم در آن روز چند نفر است، اين را خدا مى داند، اما اينها تمامشان يكى يكى و فرد فردند، هيچ دو نفرى باهم نيستند. (و لقد جئتمونا فرداى) (99) . شما اى مردم در آن روز فرد فرد و از هم جدا به نزد ما مى آييد. هيچ پيوندى و هيچگونه ارتباطى ميان دو نفر نيست (يومئذ يصدر الناس اشتاتا) . خوب، آيا اين حوادث واقعا حسابى ندارد و آيا نبايد اين حوادث را در زندگيمان به حساب بياوريم؟ و به ياد اين حوادث باشيم؟ فكر نكنيم خيلى طول مى كشد، عن قريب همه ما با اين حوادث روبرو مى شويم و مواجعه مى شويم. بعضى مى گويند كه از عمر خورشيد ده ميليارد سال گذشته است. حالا آيا اين ده ميليارد سالى كه گذشته است براى ما يك لحظه تفاوتى دارد؟ و مى گويند حالا فصل جوانى خورشيد است و هنوز حدود ده ميليارد سال از عمرش باقى مانده است. حالا اگر راست بگويند، ده ميليارد سال ديگر مانده است تا خورشيد خاموش و سرد و تاريك بشود و قهرا اين منظومه شمسى از هم گسسته شود و نظام و اوضاعش بهم بخورد. اين ده ميليارد سال باقى مانده هم مثل ده ميليارد سال گذشته به سرعت مى آيد و مى رود، مى گذرد و عن قريب با اين حوادث سخت و هولناك روبرو مى شويم. خوب است انسان رابطه بين خود و خدا را قوى كند، ميان خود و خدا پيوندى ببندد. در اين حوادث چه كسى دست انسان را مى گيرد و چه كسى مى تواند به انسان كمك كند؟

(لكل امرى ء منهم يومئذ شان يغنيه) براى هر فردى از مردم شأنى و حالى و كارى است كه او را از ديگران بى نياز مى كند، حتى نمى تواند به ديگران نگاه كند تا چه رسد به اينكه از او احوالى هم بپرسد كه مثلا شما چه ميكنى؟ آن قدر خودش گرفتار است و ناراحت است كه به ديگرى نمى تواند برسد. فقط رابطه با خدا در اين گير و دارها براى انسان مفيد و نافع است.

## برانگيخته شدن انسان در قيامت، در آيات مختلف قرآن

مردم صادر مى شوند، از قبر بيرون مى آيند، از لابلاى خاكها بيرون مى ريزند، با و حشت و دلهره عجيبى، هر كس تنهاست، همه متفرق و از هم جدا هستند. (يوم تشقق الارض عنهم سرعا ذلك حشر علينا يسير) (100) . روزى كه زمين از مردم شكاف شكاف مى شود. در نتيجه آن لرزش قهرا زمين ترك مى خورد و از اين ترك تمام زمين شكاف مى خورد و خرد مى شود، (و اخرجت الارض اثقالها) و اينها بيرون مى ريزند. (يوم تشقق الارض) زمين شكاف مى خورد اما از چه؟ (تشقق الارض عنهم) از مردم، يعنى مردم از شكافها مى خورد، اما از چه؟ (تشقق الارض عنهم) از مردم، از اين شكافها و رخنه ها و خراب شده ها بيرون مى ريزند. سرعا يعنى مسرعين، كه براى ضمير در عنهم حال است، يعنى همه با سرعت از اين شكافها و درزها زمين بيرون مى آيند. همه با سرعت و سراسيمه و متفرق هستند بدون اين كه كيس با كسى كارى داشته باشد. بعد بيان مى كنيم كه اينها به كجا مى روند. (ذلك حشر علينا يسير) خداوند مى فرمايد اين حشرى است كه بر ما آسان است. نگاه نكنيد كه زمين يك موجود خيلى محكم، قائم و قرص است و ميلياردها سال است به دور خود و خورشيد مى چرخد و موجودات بر روى آن زندگى مى كنند، اين همه زلزله در گوشه و كنار زمين شده نتوانسته است اين زمين را متلاشى كند و آن را از بين ببرد. زمين جاذبه اى دارد كه چنان اجزاء آن را به هم پيوند داده و قرص و محكم به هم جذب كرده و چسبانده است، چگونه امكان دارد كه اين زمين شكاف بخورد و تكه تكه و خرد بشود؟ همين قدرت و نيروى جاذبه، اگر به حقيقت وجود داشته باشد، نيروى فوق العاده مرموزى است. ما نمى دانيم اجزاى زمين را چه چيزى به اين شكل به هم پيوسته كرده است، همان نيروى جاذبه را به كار مى بريم. خدا مى داند حقيقت اين نيرو چيست. ما مى گويم اراده خداست و اوست كه اين را نگهداشته است. همان خدا، قدرت و نيروى جاذبه را از كانون و مركز زمين مى گيرد و زمين متلاشى مى شود. ذات مقدس او، آدمها و مشخصات و خصوصياتشان را مى داند. همه بيرون مى ريزند، در آن موقع از سويى شخصى مردم رامى خواند و آنها را ندا مى دهد كه بيايد. (يوم يدع الداع الى شى ء نكر) و در آيه بعد (خشعا ابصارهم يخرجون من الاجداث كانهم جراد منتشر (101) ) . ببيند كه آيات چگونه همه با هم موافقند، اما هر كدام با لحنى و با تعبيرى حقيقت مطلب را بيان كرده است.

(يوم يدع الداع الى شى ء نكر) روزى كه خواننده اى مردم را مى خواند. به سوى چه؟ (الى شى ء نكر) به سوى چيزى كه منكر و سخت و فجيع و دردناك و ناشناخته است. در اين كه اين داعى چه كسى است اختلاف است. بعضى گفته اند جناب اسرافيل است (102) ما نمى دانيم كه آن محيط چگونه است و وضع به چه شكلى است، اين اوضاع از يك سو و از سويى اين داعى و خواننده، كه شايد اسرافيل باشد، مردم را مى خواند. تمام مردم دعوت و نداى او را مى شنوند، و موقعى كه مى خواهند از قبر و از اين شكافها بيرون بيايند، (خشعا ابصارهم) چشمها همه فروهشته است، از همه چشم ها آثار ذلت و آثار شكستگى پيداست. (يخرجون من الاجداث) از قبرها و از لابلاى خاكها بيرون مى آيند (كانهم جراد منتشر) و گويى ملخ هايى هستند كه در فضا پراكنده اند. ديده ايد هنگامى كه انبوهى ملخ به سويى مى روند، هيچ دوتايى به هم كارى ندارند و همه با هيجان خاصى به آن سو مى روند. اينها هم مثل ملخ هاى پراكنده اند.

(مهطعين الى الداع) (103) . (مهطعين) جمع مهطع است و مهطع يعنى كسى كه با سرعت به سوى چيزى مى دود و مى رود، اما آنجا طورى است و چنان خبرى است كه هركس گردن مى كشد كه ببيند آنجا چه خبر است و چه مى شود. مهطع يعنى كسى كه هم تند و با سرعت مى رود و هم گردن مى كشد كه آنجا را تماشا كند و ببيند چه خبر است، انگار در درون خود وحشت و دلهره اى دارد و به خود توجه دارد، (مهطعين الى الداع) با سرعت و با گردن كشيده به آن سو مى رود كه آن خواننده و داعى آنها را مى خواند و دعوت كرد، با شتاب به آن سو مى رود. در آيه سوره ق فرمود: (يوم تشقق الارض عنهم سراعا) زمين شكاف مى خورد و مردم بيرون مى آيند و به سرعت مى روند، اما اين كه به كجا مى روند و چه كسى آنها را خوانده و دعوت كرده است، در اينجا ذكر نشده است، اما در آيه سوره قمر ذكر شده است، كه مى فرمايد: (يوم يدع الداع الى شى ء نكر) . چيز منكر و ناشناخته اى در كار است و همه دلواپسند و ناراحت كه چه خبر است و ما را براى چه خواندند؟ در آيه بعد مى فرمايد: (يقول الكافرون هذا يوم عسر) . معلوم مى شود كه مؤمنان هم بيرون آمده اند و با سرعت مى روند اما آنها چندان وحشت ندارند. انگار يك آرامش و اطمينان قلبى دارند، كه با هم چنين باشد. اما براى كفار خيلى شاق و سخت است، لذا آنجا فريادشان بلند است (يقول الكافرون هذا يوم عسر) كه امروز روز دشوار و سختى است. خود به خود از مقدمه اش فهميده اند كه چه هنگامى است و چه خبر شده است. از اين آيات به ضميمه آيات ديگر بر مى آيد كه اينها وقتى بيرون مى ريزند پراكنده و شتاب زده مى روند. در سوره قارعه مى فرمايد: (القارعه ماالقارعه و ما ادريك ما القارعه يوم يكون الناس كالفراش المبثوث) روزى كه مردم چون پروانه پراكنده، شتاب زده مى روند، آيه مورد بحث هم مطلب را اين چنين بيان كرده: (يومئذ يصدر الناس اشتاتا) .

خوشا به حال آنها كه در آن لحظات با رويى سفيد، بدون احساس تشنگى و گرسنگى و خستگى، با اطمينان و آرامش روحى آن مسير را طى كنند و از آن حوادث به سلامتى بگذرند، در حالى كه همه مردم متفرق مى آيند. روى كسى چگونه سفيد مى شود، چگونه نورانى مى شود؟ قبلا اين روايت را عرض كردم كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (حافظوا على الوضوء، و خير اعمالكم الصلاه، و تحفظوا من الارض) (104) . عجب جمله هايى است. (حافظوا على الوضوء) بر وضويتان محافظت كنيد، خيلى دقت كنيد، چمن اگر همين وضو درست شد و وضوى صحيحى بود عامل روشن بودن و نورانى بودن روى است، و شخص در آن صحنه رو سفيد و نورانى است. چون (الوضوء نور والوضوء على الوضوء نور على نور) (105) . وضو نور است، البته اگر وضو باشد: نه دست و رو شستن. وضو نور است يعنى دل و جان و نفس و فكر را نورانى مى كند. هر وقت مى خواهى وضو بگيرى در فكر اين مطلب باش كه من به حقيقت با وضويم، دلم را تطهير مى كنم و دلم را شستشو مى دهم، فكرم را شستشو مى دهم، جانم را تميز مى كنم، قهرا جان تو نفس تو و دل تو تميز و پاكيزه مى شود، روشن و نورانى مى شود، از كدورات و تيرگى ها و آلودگى ها پاك مى شود، وقتى مى خواهى وضو بگيرى به اين فكر باش. وضو عامل نورانى شدن صورت است. آدم، نورانى به آنجا مى رود.

## تجسم اعمال

مردم كه بيرون مى آيند و داعى آنها را خوانده و با سرعت و با گردن هاى كشيده به سوى آن ندا مى روند و آنجا جمع مى شوند براى چه؟ (ليروا اعمالهم) براى اين كه در آنجا اعمالشان را به آنها ارائه كنند و نشان دهند و آنها اعمالشان را ببينند. البته ظاهر آيه (ليروا اعمالهم) همين است كه اعمالشان به آنها ارائه شود و نشان داده شود يعنى خود عمل ها، كه اين خود دليل روشنى بر تجسم اعمال است.

گروهى از بزرگان متكلمين، به تجسم اعمال معتقدند. البته اين مطلب، مطلب مشكلى است، اما در عين حال چون در ظاهر آيات و صريح و روايات داريم كه عمل تجسم پيدا مى كند، مانعى ندارد و پذيفتنش خيلى ساده و آسان مى شود. به مقتضاى روايات زياد همين قرآن كه با اين خطوط و الفاظ و كلمات است در قيامت با بهترين صورت و با زيباترين سيما تجلى مى كند. در حدى كه اشخاصى مبهوت مى شوند كه ايشان با اين سيما و با اين قيافه زيبا كيست؟ و به تعبير بعضى روايات، قرآن (فى احسن صورته) در نيكوترين صورت مى آيد (106) . اين روايات طورى است كه انسان يقين دارد آن را معصوم فرموده است.

اگر به خاطر داشته باشيد در اوائل تفسير همين سوره زلزال، رواياتى خوانديم كه خود همين سوره زلزال براى كسى كه او را در نوافل بخواند، در لحظات احتضار، با صورتى بسيار نورانى و زيبا به بالين او مى آيد و سفرش اين مؤمن را به ملك الموت مى كند و مى گويد اين مؤمن خيلى با من انس داشت و خيلى مرا تلاوت مى كرد و.... بله، قرآن مجسم به صورتى مجسم مى شود، نماز، روزه، حج، زكات، خمس، انفاقات و كارهاى خوب ديگر هم مجسم مى شوند.

## صورت عمل نيك در قيامت

رواياتى داريم كه اجمال آن اين است كه مؤمن هنگامى كه از قبر بيرون مى آيد، از شكافتهاى زمين بالا مى آيد و جان مى گيرد، تا چشم باز كند مى بيند كه يك نفر خيلى خوش رو، خيلى زيبا و خوش اخلاق نزد او و در كنار اوست. اول حيران است كه كجا برود و از كدام طرف برود، بالاخره چون مجبور است و جاى توقف نيست به راه مى افتد، شايد به طرف همان ندا حركت مى كند. باز مى بيند كه شخص به دنبال اوست و هر جا با حادثه بدى مواجه مى شود اين شخص او را دلدارى مى دهد و تقويت مى كند و مثلا مى گويد باكى نداشته باش، چيزى نيست، بيا برويم. بالاخره، پس از اين كه مقدارى رفتند و به جاى رسيدند كه تقريبا محل امنى بود و وحشتناك نبود، اين مؤمن مى خواهد از او اظهار تشكر بكند و مثلا بگويد خيلى متشكرم، شما رفيق خوبى بودى و در جاهاى خطرناكى به دنبالم آمدى و مرا دلدارى دادى و خاطرم را جمع كردى. و بگويد شما كيستى؟ آن شخص مى گويد: من آن بر و نيكى هستم كه در دنيا در فلان موقع با فلان برادر مسلمانت كردى، حالا پروردگار جهان مرا به اين قيافه در آورده كه اينجا مونس تو باشم و نگذارم ناراحتى و وحشتى به تو عارض بشود (107) .

(يومئذ يصدر الناس اشتاتا ليروا اعمالهم) پس از اينكه از زمين خارج مى شوند و متفرق بيرون مى آيند و به آن سو مى روند، در نهايت براى اين است كه اعمال و كارهايشان به آنها نشان داده شود.

سپس (فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره و من يعمل مثقال ذره شرا يره) .

اين شرح و بيانى تفصيلى براى اجمال قبل است. اين كه (ليروا اعمالهم) اعمالشان را به آن ها نشان مى دهند، چه اعمالى را نشان مى دهند؟ اعمالى را كه مثلا به اندازه كوه ابوقبيس باشد يا به اندازه جبال هيماليا. نه، (فمن يعمل مثقال ذره) . بعضى گفته اند كه ذره مورچه هاى خيلى خيلى ريز است. بعضى گفته اند: ذرات دم خورشيد است (108) . بعضى گفته اند ذره يعنى اتم يعنى آن جزء ريز هر موجودى كه ديگر قابل تجزيه نيست. البته اتم هم قابل تجزيه است و آن را باز كرده اند و به چيزهايى رسيده اند، كه مى شود به آنها گفت ذره.

حال هر كس به اندازه چنين مقدار كمى عملى خوب انجام داده باشد آن را مى بيند، و اگر عملى بد انجام داده باشد آن را مى بيند، و اگر عملى بد انجام داده باشد آن را مى بيند. هر مسلمانى و هر مؤمنى بايد ببيند وظيفه اش در برابر حقايق اين مطالب و معارف قرآنى چيست.

جلسه نهم: تكرار حقايق در آيات قرآن مجيد

لطف خداوند در تكرار حقايق در آيات قرآن مجيد

بيانى درباره ريا

اتمام حجت، علت ديگرى براى تكرار حقايق

حضور عمل انسان در قيامت

رأفت پروردگار جهان

كتاب عمل انسان

(اعوذ بالله من الشيطان الرجيم \* بسم الله الرحمن الرحيم \* يومئذ يصدر الناس اشتاتا لير وا اعمالهم (6) فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره (7) و من يعمل مثقال ذره شرا يره (8) )

## لطف خداوند در تكرار حقايق در آيات قرآن مجيد

در قرآن مجيد آياتى با مضمون اين چند آيه آخر سوره زلزال فراوان است، البته با بيانات و لحنهاى گوناگون. شايد علت تكرار اين آيات در قرآن مجيد اين باشد كه مردم در نتيجه شنيدن اين حقايق و شنيدن اين مطالب به هوش بيايد و بيدار شوند و در زندگى از كارهايى كه بر خلاف كارهاى رضاى خداست بر حذر باشد، و اين خود دليلى بر نهايت لطف و رحمت و رأفت پروردگار جهان است. پروردگار جهان چون واقعا به بندگانش لطف دارد و واقعا رأفت و رحمت دارد و سعادت و خوشيختى و رستگارى آنها را مى خواهد اين ماجراها را با تعبيرات مختلف مكرر براى مردم بيان مى كند تا خود را براى سعادت ابدى و نيكبختى هميشگى تربيت كنند. لطف و مرحمت پروردگار جهان اقتضا كرده كه اين حقايق را براى ما بيان كند. اين موضوع فوق العاده مهمى است و موضوع ساده اى نيست؛ خلاصه موضوع سعادت و نيكبختى ابدى و شقاوت و هلاكت ابدى است. گرچه ما اين موضوع را خيلى ساده پنداشته ايم و بى خيالم، به هر راهى كه دلمان خواست و هوايمان اقتضا كرد مى رويم، و هر كارى كه مطابق خواست خود و هوا ميل ما بود انجام مى دهيم، و حتى كارهاى دينى و شعائر مذهبى را آن طور كه شارع مقدس اسلام بى پيرايه، بدون هوا و هوس و بى آلايش خواسته انجام نمى دهيم، شعارهاى مذهبى و حتى قسمتى از عبادتها را با هواهايى آلوده مى كنيم، و چه بسا اگر آن هواها و تمايلات نفسانى نبود آن شعار و آن عبادت را ترك مى كرديم و زياد به دنبالش نمى رفتيم. پس هواها و خواسته هاى خود ماست كه به قسمتى از عبادتها و شعائر رنگ و جلايى مى دهد و ما آن كارها را انجام مى دهيم. اين موضوع مهمى است و خيلى بايد به آن دقت كرد. شوخى نيست كه انسان در نتيجه بلهوسى و هوسرانى كارى بكند. گاهى ممكن است اين بلهوسى و هواى نفس بر انسان مشتبه شود و او پيش خودش فكر كند كه بلهوسى و هوايى در كار نيست و من صرفا به خاطر خدا اين كار را انجام مى دهم. بايد بيشتر مواظب باشيم و دقت كنيم تا اراده الهى با هواى نفس و خواسته هاى دل ما مشتبه نشود.

## بيانى درباره ريا

مطلب، مطلب باريكى است. درباره ريا بيانى هست كه شنيده ايد. ريا همان كار بر طبق هوا و براى غير خداست. ريا گاهى آن قدر مخفى است، گاهى آن قدر دقيق و پوشيده است كه بعضى از مراتب آن را تشبيه فرموده اند به ين كه مورچه اى در شب تار روى سنگ سخت حركت كند (109) . چه قدر دقت لازم است و چگونه مى شود جاى پاى اين حشره را در شب تار روى سنگ سخت ديد، گاهى در كارها به اين اندازه هوا و هوس وجود دارد و همين هم ريا و براى غير خداست، اگر براى غير از خدا بود، ممكن است در دنيا كسى نتيجه هايى از آن بگيرد و همان طور كه قبلا عرض شد پرده روى آن باشد و ممكن است بسيارى نفهمند و درك نكنند، ولى بالاخره عاقبت و مال خوبى ندارد. سرانجام حقيقت كشف مى شود، هوا و هوس از حقيقت جدا مى شود، در يك عمل خوب ريا و رضاى پروردگار جهان از هم جدا مى شود. پروردگار جهان با ميزانى فوق العاده دقيق، خبيث را از طيب جدا مى كند.

## اتمام حجت، علت ديگرى براى تكرار حقايق

بايد روى اين مطالب حساب كرد. چون موضوع، موضوع مهمى است و به سعادت و شقاوت ابدى انسان مربوط است، آياتى در قرآن مجيد تكرار شده است تا حجت بر مردم تمام شد واحد نتواند به هيچ وجه كوچكترين بهانه و عذرى براى كار زشت خود و براى كار خلاف خود بياورد. اين همه آيات قرآن مجيد درباره شهود بر انسان و عمل انسان تكرار شده است كه فرشتگان، اعضا و جوارح انسان، انبيا و رسل و ائمه معصومين، زمين و در ديوار، و فوق همه اينها ذات يگانه او گواهى مى دهد. (وكنت انت الرقيب على من ورائهم) (110) او خود نگهبان و قريب است.

اين تكرار براى چيست؟ براى اين است كه كار شوخى نيست، مى خواهند در قيامت عده اى از مردم را جدا كنند و طرف جهنم ببرند آن هم نه براى يك سال و دو سال و ده سال، بلكه اينان بايد براى ابد و هميشه در عذاب و شكنجه باشند، لذا اين مطالب براى اتمام حجت و بيدار شدن مردم است تا كار از نظر وضوح و روشنى و عدم ابهام تمام باشد.

واقعا هيچ ابهامى در كار نيست. به اين آيه توجه كنيد: (يا معشر الجن و الانس الم يأتكم رسل منكم يقصون عليكم آياتى و ينذرونكم لقاء يومكم هذا قالواشهدنا على انفسنا و غرتهم الحيوه الدنيا و شهدوا على انفسهم انهم كانوا كافرين (111) ) . چه قدر موضوع مهم است، و تا چه حد بيان محكم است و تا چه حد بيان محكم است و تا چه پايه لطف و رحمت خدا مى رساند. اين خطاب چه موقع از طرف خدا به جن و انس مى شود؟ در روز قيامت، روزى كه جن و انس مه در يك صحنه حاضرند، هيچ كس از ديگرى پنهان نيست، زمين صاف گشته و پستى و بلنديهايش همواره شده است، (قاعا صفصفا لاترى فيها عوجا) (112) . كمترين اعو جاج، كجى و بلندى نمى بينى. همه جن و انس در يك چنين صحنه اى حاضر خواهند بود، آن گاه چنين خطابى به جن و انس خواهد شد. اما پروردگار جهان، در اين دنيا، بااين بيان خيلى صريح و روشن آن ماجرا را براى ما چنان بيان مى كند كه گويى آن صحنه الان حاضر است و جن و انس موجودند و از طرف پروردگار جهان به آنها خطاب مى شود: اى گروه جن و انس، آيا پيامبرانى از خودتان به سوى شما نيامدند كه آيات ما را براى شما بخوانند و برايتان بازگو كنند و شما را از ديدار چنين روزى بترسانند. و به شما بگويند كه چنين خبرهايى هست. و آنها در جواب خيلى صريح مى گويند، (قالوا شهدنا على انفسنا) مى گويند: پروردگارا ما بر خودمان گواهى مى دهيم، مطلب همين طور است، انبيا آمدند و به ما گفتند، خيلى روشن و با تأكيد و با تكرار هم گفتند، روز و شب آرام نداشتند، اين حقايق را جزء جزء و مو به مو براى ما توضيح دادند، خيلى به ما محبت داشتند، و نسبت به ما دلسوز بودند. اما چه شد؟ (و غرتهم الحيوه الدنيا) با اينكه مطالب را براى آنها گفتند و به آنها هشدار دادند و آنها را انذار كردند، زندگى دنيا آنها را فريفت، همين زندگى دنيا كه من و شما برايش سر وصدا داريم و براى آن فعاليت مى كنيم، و هر قدمى كه بر مى داريم براى همين دنيا است. البته مطلب خيلى باريك است، اگر دقت كنيم بسيارى از كارهاى ما براى زندگى دنياست، براى رسيدن به غذاى چرب تر، لباس بهتر، مقام بالاتر، زندگى نوتر و مرفه تر و مرتب تر، (و غرتهم الحيوه الدنيا) .

كاش مى توانستيم حب دنيا را از دل بكنيم، البته حب دنيا با فعاليت در دنيا و كوشش در دنيا براى رضاى خدا فرق دارد و آن مطلب ديگرى است. كاش مى توانستيم حب دنيا را از دل بيرون كنيم تا فعاليت ها و كوشش ها يمان يكسره براى خدا باشد و از آن نتايج خوب بگيريم، به حقيقت در خدمت خلق باشد و در خدمت بندگان خدا و نه در خدمت خودمان، و نه اينكه مردم را براى خدمت خودمان بخواهيم. (و غرتهم الحيوه الدنيا) ، عامل اصلى همين است. (و شهداوا على انفسهم انهم كانوا كافرين) . ديگر خود اين جن و انس كه به كمال صراحت بر خودشان گواهى دادند كه كافرند، ديگر معطلى ندارند، مطلب از هر جهت تمام است، حجت تمام است و براى اينها هيچ عذرى و بهانه اى نيست و اينها را به طرف جهنم مى برند.

پروردگار اين جهان به اين صورت مطالب را براى ما بيان فرموده، جزئيات كارهاى روز قيامت و آنچه با آن روبرو مواجه مى شويم، يكى يكى و روشن و صريح بيان فرموده است. چرا ما از اين رحمت پروردگار جهان روى گردانيم؟ چرا به اين لطف و عنايت پروردگار توجه نمى كنيم؟

## حضور عمل انسان در قيامت

به اين توجه كنيد كه مربوط به همين آيات مورد بحث است و شاهد ديگرى است بر عرايضى كه داشتيم:

(يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا) (113) .

روزى كه هر كس آنچه از خوبيها انجام داده حاضرند مى يابد، آنچه از كارهاى خير و خوب انجام داده آماده و مهيا مى بيند، و همچنين (و ما عملت من سوء تود لوان بينها و بينه امدا بعيدا) هر كس كار بدى كرده، او هم كار بدش را مى بيند، و آرزو بر ملا شده است، يا بين او و اين كار بد و بعد زياد و فاصله زيادى مى بود. مى گويد اى كاش من از اين عمل زشت خيلى دور بودم و هيچ رابطه اى با اين كار نداشتم. در اين مطلب بايد خوب عميق شد. فكر نكنيد به اين سادگى است كه بنده مى گويم اى كاش بين او و اين عمل فاصله مى بود.

خدا مى داند او با چه حالى اين جمله را مى گويد و با چه حالى اين آرزو مى كند و چه حسرتى مى برد، خدا مى داند چه قدر متأثر و ناراحت است.

## رأفت پروردگار جهان

ما الان در مسجد و در شرايط راحت و خوب نشسته ايم و صحبت مى كنيم، ولى در آن صحنه انسان با چيزهايى روبرو مى شود و با چيزهايى مواجه مى شود كه اصلا تصورش را نمى توان كرد.

چرا خداوند بياناتى از اين قبيل دارد كه: (و يحذركم الله نفسه) (114) . پروردگار جهان شما را از خودش برحذر باشيد. در پايان آيه اين جمله آمده است: (والله رئوف بالعباد) خداوند نسبت به بندگانش رئوف و مهربان است. خود بيان اين مطالب دليلى بزرگ بر رأفت و مهربانى پروردگار جهان است.

خوب است به سوى اين رئوف و مهربان اقبال كنيم و روى آوريم. به راستى سزاوار است كه ما بنده چنين خدايى باشيم و بندگى او كنيم و از فرمان او سر نپيچيم، خدايى كه اين قدر نسبت به ما رأفت و رحمت دارد.

(والله رئوف بالعباد) . خدا خيلى مهربان است. همين مطالب كه عرض شد، گذشته از اين آيات مورد بحث چه ماجراها و چه حوادثى را بيان مى كند، اين نكته مهم است كه نفس بيان اين حوادث براى ما در دنيا، دليل و برهان محكمى بر رأفت و رحمت خدا نسب به ماست. انسان در برابر چنين لطف و رحمتى و در برابر چنين رأفت و مهربانى چه وظيفه اى دارد؟ ما چه بايد بكنيم؟ وجدانا اگر كسى يك روزى لطفى و احسانى به ما كرد، مثلا يك استكان چاى به ما داد، ما در برابر لطف او چه مى كنيم و تا چه حد لطف و رحمت او را به حساب مى آوريم، و اصلا فراموش نمى كنيم. اين همه لطف، رحمت و مهر پروردگار جهان كه جريانهاى مربوط به ميلياردها سال ديگر را اكنون به اين شكل براى ما گفته تا ما را بيدار و رستگار كند و سعادتمند بشويم، اين خيلى لطف است، بايد از آن قدردانى كرد، بايد تشكر و سپاسگزارى كرد، و تشكر اين است كه انسان او را بندگى كند؛ و بگويد: خدايا تو به من بيش از حد لطف كردى، به من بى نهايت لطف كردى و مهر ورزيدى، اما من بنده عاجز و ضعيف و مسكين و ذليل هستم و در برابر اين لطف تو چه مى توانم بكنم؟ جز اينكه در حدى كه از من ساخته است تو را سپاسگزار باشم، تو را شكرگزار باشم و بندگى تو را بكنم.

## كتاب عمل انسان

پس مردم در روز قيامت براى ديدن اعمالشان و نتايج اعمالشان از قبرها بيرون مى آيد، (يومئذ يصدر الناس اشتاتا ليروا اعمالهم) . در اين باره آياتى با تعبيرات ديگر نيز هست. در سوره جاثيه آمده است: (وترى كل امه جاثيه) (115) . جؤث به معناى به زانو در آمدن است، معلوم مى شود در آن روز مردم از شدت وحشت و اضطراب و نگرانى همه به زانو در آمده اند، براى چه؟ (كل امه تدعى الى كتابها) هر گروهى به سوى كتايش خوانده مى شود. در آيه سوره قمر هم چنين بود: (يوم يدع الداع الى شى ء نكر) (116) . اينها همه يك مطلب را مى گويد و يك مطلب را مى فهماند، اما با تعبيرات مختلف تكرار شده است تا به خوبى در اعماق دل و جان شنوندگان اثر كند، ريشه بدواند رسوخ كند و واقعا جا بگيرد. (كل امه تدعى الى كتابها اليوم تجزون ما كنتم تعملون) . خوب، اين كتاب اين چيست؟ (هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق) اى گروهها، اين كتاب ماست. اينجا خدا كتاب را به خود نسبت داده است و معلوم مى شود آنچه در اين كتاب از عمل بندگان نوشته شده است همه به فرمان او و در رابطه با اوست. اين كتاب ماست كه حقايق را براى شما رو مى كند، به حق سخن مى گويد و ابدا باطل و گزاف در آن راه ندارد. او حقيقت را بازگو مى كند.

آيه ديگرى در سوره كهف است: (وضع الكتاب) (117) . كه به اتفاق مفسرين مراد از اين كتاب، كتاب عمل است (118) . آن كتابى است كه كارهاى من و شما و مردم ديگر در آن ثبت و ضبط شده است. نيروهايى در اين جهان است، آن هم نيروهايى با شعور، با درك، با حساسيت كه همه چيز را ثبت مى كند. به اين آيه خوب توجه كنيد و نيز روايتى كه در ذيل اين اين آيه آمده است كه عرض مى كنم.

(و وضع الكتاب) در آن روز كتاب را وضع مى كنند و در آن محلى كه بايد بنهند مى نهند (فترى المجرمين مشفقين مما فيه) . پس اى بيننده، مى بينى كه هر مجرمى هركه باشد، از آنچه در اين كتاب است ترسناك است، چون خودش همه چيز را به ياد مى آورد. (مشفقين مما فيه) مجرمين از آنچه در اين كتاب است خيلى در ترس و وحشتند، و از شدت ناراحتى، با حسرت فرياد مى كشند. (و يقولون يا ويلتنا مالهذا الكتاب لا يغادر صغيرة و لاكبيرة الااحصيها) اين چه كتابى است؟ چه كسى اين چيزها را در اين كتاب ضبط كرده است و كوچك و بزرگ از قلمش نيفتاده است، حتى يك لحظه يعنى با گوشه چشم نگاه كردن. (و وجدوا ما عملوا حاضراً) و آنچه كرده اند نزد خود حاضر مى يابند. و آخر آيه اين است كه (و لا يظلم ربك احداً) و بدانيد كه پروردگار شما به احدى ستم نمى كند. در ذيل اين آيه روايتى از امام ششم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه فرمود: (اذ كان يوم القيامة) هنگامى كه روز قيامت واقع شد (رفع الى الانسان كتابه) كتاب هر انسانى را به او مى دهند. (ثم قيل له اقراه) به خودش مى گويند كتابت را بخوان. (فيقرا ما فيه) و او آنچه در اين كتاب است مى خواند (فيذكره) و همه را بياد مى آورد، و مى بيند درست است، يك حرف كم و زياد نشده است، و موبه مو با كارهاى اين آدم مطابق است. (فما من لحظه) لحظه يعنى يك نگاه، يك نگاه خيلى خيلى سريع، و شايد نگاهى كه از پس پرده باشد و ديگران متوجه نشوند، نگاهى خيلى مخفى. (و لاكلمه) و نه يك كلمه، (و لا نقل قدم) و نه برداشتن گامى، (الا ذكر) مگر اينكه به يادش مى آيد و مى بيند در اين كتاب ضبط است. (كانه تلك الساعه) به طورى همه را به ياد مى آورد كه گويى همه اين كارها را الان انجام داده است نه بيست ميليارد سال قبل. (فلذك قالوا يا ويلتنا ما لهذا الكتاب) به همين خاطر است كه اينها فريادشان بلند مى شود كه اين چه كتابى است كه كوچك و بزرگ را ضبط كرده و هيچ چيز از قلمش نيفتاده است (119) . خواندن اين كتاب هم آسان است، چون آنجا نظامش نظام ديگرى است و خواندن يك كتاب چندانى معطلى ندارد، كه اگر بخواهند كتاب عمرش را بخواند هفتاد سال طول بكشد، تمام اين ماجرها و حركات و سكانت و نگاه كردن و... را در يك لحظه مى خواند.

در سوره اسراء اين آيه را مى خوانيم: (و كل انسان الزمناه طائره فى عنقه و نخرج له يوم القيامه كتابا يليقه منشورا) (120) . هر انسانى كتابش را با خودش دارد، آن هم به صورت باز، مبسوط و واضح. آن كتاب بسته نسيت يا ورقهايش به هم چسبيده نيست، مبسوط و گشاده است. به خودش اشاره مى كند كه بخوان. لازم نيست كسى بيايد براى تو بخواند، خودت بخوان. خودت اعتراف خواهى كرد و اقرار خواهى كرد كه اين كتاب، كتاب خودت است و آنچه در اين كتاب است همه را خودت انجام دادى و كسى چيزى به آن اضافه نكرده يا چيزى از آن كم نكرده است.

آيه اى در سوره لقمان است كه لقمان در ضمن مواعظى كه براى پسرش دارد و به صورت يابنى آمده است، به اينجا مى رسد كه: (يابنى آنها ان تك مثقال حبه من خردل فتكن فى صخره اوفى الارض يأت بهاالله ان الله لطيف خبير) (121) . من نمى دانم چه طور اين آيات قرآن را خوانده ام؟ يا شما چه طور خوانده ايد؟ البته من از دل شما خبر ندارم، انشاء الله شما اين آيات را خوب و درست خوانده ايد. ما اين آيات قرآن را چه طور خوانده ايم و در چه حد در اين آيات فكر كرده ايم، اين آيه ها چه مى گويند، محتواى اينها چيست. آيا العياذبالله اينها گزاف است، نستجير بالله. اينها حقيقت حقيقت است، حقيقت خيلى مهمى هم هست. ما بايد در برابر اين آيات خيلى حساسيت پيدا شده كرده باشيم. به خدا قسم اگر انسانى در اين آيات درست فكر كند زندگى برايش تلخ مى شود، مگر اين كه آدمى خيلى با ظرفيت باشد و روحى خيلى بزرگ داشته باشد. اينها شوخى نيست: انها ان تك مثقال حبه من خردل پسرم، اگر آن كرده تو و آن فعل، وت آنها به كرده و به فعل بر مى گردد، به اندازه دانه خردل باشد. در عربى دانه خردل مثالى است كه براى چيزهاى خيلى خرد و كوچك آورده مى شود، مثل ذره كه براى چيز خرد و كوچك مثال آورده مى شود. مثلا در عرف و اصطلاح ما دانه خشخاش براى چيزهاى خرد كوچك مثل است، مى گويند فلان كس مته روى خشخاش مى گذارد.

اگر اين عمل و كرده شما مثل يك دانه خردل باشد، آن هم نه روبروى خورشيد، بلكه (فتكن فى صخره) در عمق يك سنگ، يا در دل يك كوه، (أو فى السموات) يا در يك مكان خيلى بلند مثلا در آسمانها، (أوفى الارض) يا در يك جاى خيلى پست مثل زمين، (فى صخره أوفى السموات أفى الارض) اين عمل ناچيز، در اين جهان گسترده و وسيع، به چه چيزى حساب مى شود؟ به يك دانه خردل در اين جهان چه كسى توجه دارد و چه كسى مى تواند توجه كند. اما فرزندم، با اين حال، اين كرده تو از خوب يابد، (يأت بهاالله) خداوند آن را به حساب مى آورد، از آن غفلت نمى شود، از نظر نمى افتد و محو نمى شود. (ان الله لطيف خبير) خداوند لطيف و خبير است. او آن قدر لطيف است كه به تمام جهان وجود، از غيب و شهود آن، احاطه دارد، به اعماق موجودات محيط و خبير و آگاه است و همه را مى داند. در اين مورد آيات ديگرى نيز هست كه بعدا عرض خواهد شد.

جلسه دهم: كتاب عمل انسان

دقت در ثبت اعمال

دو نوع كتاب عمل

لطف خداوند به انسانها

سنجش، تنها براى مؤمنان است

توجه به خداوند در تمام شئون زندگى

توجه به خداوند در تمام شئون زندگى

رسالت خالصانه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

(اعوذ بالله من الشيطان \* الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم \* يومئذ يصدر الناس اشتاتا لير وااعمالهم (6) فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره (7) و من يعمل مثقال ذره شرا يره (8) )

## دقت در ثبت اعمال

مفاد اين سه آيه آخر سوره مباركه زلزال، مفاد و معناى خيلى روشن و صريحى دارد و هيچگونه ابهام و هيچگونه پيچيدگى و تعقيدى ندارد. در آن روزى كه زلزله زمين را فرا مى گيرد و زمين خرد مى شود و اين نظام به طور كلى به هم مى خورد، مردم از لابلاى زمين بيرون مى آيند و به سوى هدفى مى روند، به سوى نقطه اى با سرعت و وحشت و دلهره عجيبى مى شتابند. به سوى چه مى روند، و براى چه به آن سو مى شتابند؟ براى اين كه اعمال خود را ببينند، چه خوب باشد و چه بد.

به حدى اين مطلب دقيق است و اين اعمال ضبط و ثبت شده به هيچ وجه به بوته فراموشى سپرده نشده است، كه هر كس به مقدار ذره اى عمل خوب با عمل بد انجام داده باشد آن را مى بيند. (فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره و من مثقال ذره شرا يره) . لذا بعضى از مفسران گفته اند اين آيه محكم ترين آيات قرآن مجيد است (122) . خلاصه خيلى آيه محكم و روشنى و صريحى است.

براى اطمينان و توجه بيشتر به مطلب و براى آنكه به لطف پروردگار جهان، اين معانى بيشتر در دل و جانمان رسوخ كند و نقش ببندد، آيات ديگر از قرآن مجيد را كه با اين آيات در رابطه بود و مفاد و معنايش مفاد و معناى همين آيات بود، در جلسات گذشته عرض كرديم. البته آيات قرآن مجيد در اين باره فراوان است. اگر در حالى كه قرآن مى خوانيد، توجه داشته باشيد به آيات زيادى در اين مورد بر مى خوريد. مثلا در بسيارى از آيات موضوع كتاب عمل مطرح شده است و اين كه ديوان هر بنده اى را در قيامت به او مى دهند، و هنگامى كه او به آن كتاب و ديوان نگاه مى كند مى بيند آنچه در دنيا كرده است در آنجا ضبط شده است. حساب ضبط اعمال به دست نيروهايى كه ضبط مى كنند غير از حساب من و شماست. ممكن است ما بسيارى از كارهايى را كه كرده ايم بعد از ده پانزده سال يا بعد از سى سال فراموش كنيم، و گرچه در عمق جان در عمق نفس آثارش موجود است ولى از يادمان رفته است و به كلى فراموش كرده ايم، اما در آن كتاب چيزى از قلم نيفتاده است.

در روايتى كه در زير آيه سوره كهف در جلسه گذشته عرض كردم، امام ششم عليه‌السلام فرمود: هر بنده اى كه نامه عملش را به دستش مى دهند، در آن نامه نگاه مى كند و به او خطاب مى شود كه نامه ات را بخوان. وقتى كه نامه را مرورى مى كند و مى خواند يك يك كارها به يادش مى افتد و مى بيند درست است. آن گاه امام ششم عليه‌السلام فرمودند: لحظه اى نيست، لحظه يعنى با گوشه چشم به چيزى نگاه كردن، لحظه اى نيست و لفظى نيست و برداشتن گامى نيست مگر اين كه در آن كتاب نوشته شده است (123) .

نيروهايى كه از طرف خداوند بر ضبط اعمال ما گماشته شده اند نيروهاى فوق العاده اى هستند.

نيروهايى هستند خيلى مضبوط و با حافظه بسيار دقيق كه يك لحظه از انسان غفلت نمى ورزند، تمام حركات و سكانت انسان، قيام و قعود انسان، سخنان انسان، رفتارها و اعمال انسان را خيلى دقيق مى نويسند. در حدى كه انسان وقتى اين كتاب را نگاه مى كند مبهوت مى شود، واقعا هم مايه بهت است. ما هرچه اين آيات را از قرآن كريم بخوانيم و در اطرافش بحث كنيم، شايد باورمان نيايد. البته شايد يك گمانى بزنيم و يك احتمالى بدهيم كه شايد چنين باشد، اما باور كردن حقيقت چيز ديگرى است. شايد از هر ميليون نفر، دو نفر هم نسبت به اين حقايق به مرحله باور نرسد.

انسان وقتى آنجا كتاب را مى بيند كه در طول شصت هفتاد سال عمرش هر چه كرده، هر حركت و سكون و هر قيام و قعودى، همه مضبوط است، اين شوخى نيست، لذا با يك شگفتى عجيبى، با يك بهت و تعجبى و در عين حال با يك جهان حسرت و تأثر مى گويد: (يا و يلتنى) . معلوم مى شود وقتى كارهاى بد را مى بيند مى گويد: واى بر من، اين چه كتابى است كه كوچك و بزرگى نيست مگر اين كه ضبط كرده است.

اين نيروهاى نگهبان بر ما هيچ استراحتى نداشته اند، اصلا اين حرفها نيست، كه مثلا كسى فكر بكند كه الان ساعت استراحتشان است و مى تواند برود و كارهايى بكند، يا ساعت خوابشان است يا ساعت تعطيلى يا بيكارى. اين حرفها نيست. آنها لا يقنطع بيدار و هوشيارند و سخت بپاى آدم هستند، سخت همه چيز را ضبط مى كنند.

چيست اين كتاب؟ كه چيزى را فرو گذار نكرده و بزرگ و كوچك را نوشته است، (و وجدوا ما عملوا حاضرا) (124) . و احيانا اين ماجرا براى گروهى آن قدر سخت مى آيد كه وقتى نامه را ديد، همه حركتها و سكونها و لحظه ها نوشته شده است و سياه و زشت و كارهاى بد ثبت شده است، آرزو مى كند كه اى كاش خاك مى بود. (يوم ينظر المرء ما قدمت يداه و يقول الكافر ياليتنى كنت ترابا) . اين آيه، آيه آخر سوره نبأ است. (يوم ينظر المرء ما قدمت يداه) روزى كه انسان مى بيند آنچه را كه از پيش فرستاده است. تا اينجا درباره هر دو، كافر و مسلمان است. اما درباره كافر مى فرمايد: (و يقول الكافر يا ليتى كنت ترابا) كافر مى گويد: اى كاش من خاك بودم تا مورد تكليف و حساب و مؤاخذه واقع نمى شدم. اما مگر مى شود، وقتى كسى انسان بوده است ديگر خاك نمى شود. پروردگار جهان به او نعمت هستى، انسانيت، عقل و شعور داده است، خدا به او لطف كرده انبياء و رسل و كتابها آسمانى برايش فرستاده است، قانون برايش فرستاده است. اما او بلهوسى و شهوترانى كرد، و به اين حرف اعتنا نكرد، اكنون حسرت مى خورد و فريادش بلند است كه اى كاش خاك بودم، ولى ديگر فايده اى ندارد و كار از كار گذشته است. از اين قبيل آيات در قرآن زياد است.

## دو نوع كتاب عمل

دسته ديگر آياتى است كه موضوع كتاب هر انسانى را بيان مى كند و مردم را نسبت به كتاب عملشان به دو دسته مى كند: يك گروه كه كتابشان به دست راستشان داده مى شود، و گروه ديگر كه كتابشان به دست چپشان داده مى شود. در تلاوت قرآن به اين آيات هم زياد بر مى خوريد. از آن جمله آيات سوره حاقه است: (فاما من اوتى كتابه بيمينه فيقول هاؤم اقرئوا كتابيه انى ظننت انى ملاق حسابيه فهو فى عيشه راضيه فى جنه عاليه قطوفها دانيه كلوا و اشربوا بما اسلفتم فى الايام الخاليه) (125) . گروهى كتابشان به دست راستشان داده مى شود، اينها درك مى كنند كه روى چه حسابى كتاب به دست راستشان داده شده است، لذا خرم و شادمان و خوشحالند. با سرافرازى به اطرافيان مى گويد: بيايد كتاب مرا بخوانيد، من آدمى بودم كه در دنيا به اين ماجراها يقين داشتم، به اين روز يقين داشتم، يقين داشتم به نتيجه اعمالم مى رسم و اعمالم را در چنين روزى آشكارا مى بينم. آن گاه چنين انسانى در زندگى پسنديده اى است، در بهشتى است كه خيلى بلند و خيلى عالى است، نعيم از هر جهت برايش فراهم است، به ايشان خطاب مى شود: (كلو واشربوا هنيئا) گوارايتان باد، گوارايتان باد. آيات بعدش: (و اما من اوتى كتابه بشماله) و اما كسى كه كتاب عملش به دست چپش داده شده باشد، از همان لحظه مى فهمد كه كار از چه قرار است و پس از اين چه خواهد شد. لذا تا كتابش را به دست چپش دادند فرياد مى كند: (يا ليتنى لم اوت كتابيه) اى كاش كتابم را به من نمى دادند، (ولم ادرما حسابيه) اى كاش نمى دانستم حسابم چيست، اى كاش يك موجود مسئول و يك موجود با تكليف نبودم. ولى اين حرفها ديگر فايده اى و نتيجه اى ندارد. (ما اغنى عنى ماليه) اين همه مال و منال مرا بى نياز نكرد و براى من مفيد واقع نشد. (هلك عنى سلطانيه) قدرت و جاه و مقام از دستم رفت و از من جدا شد. هر چه كه در رابطه با دنيا باشد حكمتش همين است و اين منحصر به مال و جاه و مقام نيست. هر چه مربوط به دنيا و براى او باشد، براى انسان هيچ مفيد نيست و از انسان جدا مى شود و انسان هم از آن جدا مى شود. بعد به فرشتگان خشم و غضب خطاب مى شود: (خذوه فغلو ثم الجحيم صلوه ثم فى سلسله ذرعها سبعون ذراعا فاسلكوه) او را بگيريد و به بند كشيد و او را به دوزخ بيفكند و سپس در دوزخ او را به زنجير بكشيد، آن هم زنجيرهايى از آتش كه طولش هفتاد ذراع است. امام ششم عليه‌السلام در ذيل اين آيات فرمود: اگر يك حلقه از حلقه هاى آن زنجير را به دنيا بياورند، دنيا از حرارتش آب مى شود، سنگ و گل و خاك همه ذوب مى شود (126) .

اينها هم به كسانى مربوط بود كه نامه عمالشان به دست چپشان داده مى شود. و از اين قبيل مطالب در قرآن فراوان به چشم مى خورد.

## لطف خداوند به انسانها

اگر كسى كه به او اطمينان كامل داريم، و مى دانيم كه درست است، عاقل و فرزانه است و هيچ گاه به گزاف حرفى نمى زند، بى انديشه و بى تفكر چيزى نمى گويند، بينش عميقى دارد، با ما آشنا هم هست. اگر چنين كسى، با اين خصوصيات، در اين زندگى دنيا از پيشامد و حادثه ناگوارى در آتيه خبر بدهد، و بگويد براى شما چنين حادثه اى پيش مى آيد، ماجرايى خطرناك و ترسناك پيش مى آيد وجدانا ما در زندگى چه مى كنيم؟ گرفتار چه وحشت و دلهره و ترسى مى شويم؟ چون از اين شخص كاملا خبر داريم كه آدم درست و حسابى است و هرزه گو، گزاف گو و بى منطق نيست، دور انديش و درست است و كاملا حرفهاى به جا مى زند، واقعا گرفتار ترس و وحشت مى شويم، در زندگى خود بررسى هايى مى كنيم، قدرى دست و پاى خود را جمع مى كنيم، در ضمن از اين شخص به خاطر چنين هشدارى كه به ما داد و ما را بيدار كرد بسيار تشكر مى كنيم.

پروردگار ما، خداى ما و خداى آفرينش، غنى على الاطلاق است، هيچ گونه نقص و كمبودى در او نيست تا بگوييم اين مطالب را براى اين گفته است كه به راهى برويم كه نفعش عايد او شود.

او غنى و بى نياز است، و احتياجى به ما و عمل ما ندارد. او خداى رئوف و مهربان است كه تا در دنيا هستيم اين حوادث و پيشامدها را بيان كرده است، آن هم با چه لطفى، كه اى بندگان من، چنين جريانهايى در پيش رو شماست و شما با اين حوادث فرد فرد شما را بدون استثنا فرا مى گيرد. خوب اين هشدار خيلى خيلى مهم است. پروردگار ما واقعا تو را سپاسگزاريم كه تا اين حد به ما لطف كردى و تا اين اندازه به ما مهر ورزيدى و ما را با اين حقايق آشنا كردى كه تا در اينجا فرصت داريم و امكانات برايمان هست، در حد امكان دست و پايمان را جمع كنيم، حواسمان جمع باشد، قدرى دست پيش رو بگيريم، قدرى در زندگى احتياط كنيم. خدايا ترا شكر، خيلى به ما لطف كردى و خيلى به ما عنايت فرمودى، پروردگارا در نتيجه اين عنايت و اين لطف تو، ما تو را دوست مى داريم آن هم با تمام دل و با تمام قلب، و اثر اين دوستى بندگى توست، و مى بينى كه چون تو را دوست مى داريم بندگيت را مى كنيم و از تو سپاسگزارى مى كنيم.

در يكى از كتب تفاسير حديثى نقل شده است، كه البته قسمتى از يك حديث است كه ظاهرا در ضمن خطبه اى است كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حجه الوداع خطاب به مسلمانها فرموده اند: (احب الله بكل قلوبكم) (127) . خدا را به تمام دلتان دوست بداريد. يعنى طورى خدا را دوست بداريد و طورى در الطاف و عنايات پروردگار جهان فكر كنيد و در تمام شئون زندگى جز لطف خدا، جز عنايت او و جز عنايت و توجه اوست - كه با تمام دل و در تمام دل او را دوست بداريد و محبت او در تمام كشور دل شما را بگيرد و پر كند و ديگر جايى براى محبت جز او در دل شما باقى نماند.

پروردگارا تو خيلى به ما لطف كردى، تو را به مقام محمد و آل محمد و به عظمت قرآن مجيد قسم مى دهيم به ما توجه بيشترى بكن تا نسبت به اين حقايق قرآن مجيد هشيارى، بيدارى، توجه و عنايت بيشترى پيدا كنيم.

## سنجش، تنها براى مؤمنان است

آيه ديگر در سوره حشر است كه فرمود: (يا ايها الذين امنوا اتقوالله) (128) . اى مؤمنان، تقوا داشته باشيد. در اينجا نكته اى هست و آن اين كه آيات (يا ايها الذين امنوا) ، خطاب به مؤمنين است و با مؤمنين كار دارد. امام چهارم عليه‌السلام در ضمن مواعظى كه براى مردم داشتند، فرمودند: اى مسلمانان، اين مطالبى كه مى گويم و آياتى كه از قرآن درباره رسيدگى به اعمال مى خوانم، اينها مربوط به شما مسلمانان است گويى كسى عرض كند: چه طور فقط مربوط به ماست، پس كفار چه كاره هستند. امام چهارم فرمود: براى كفار ترازويى نصب نمى كنند تا عملشان را بسنجند، آنها همان كفر و شركى كه دارند برايشان كافى است و تكليفشان را روشن مى كند و نياز به ميزان و ترازو براى سنجش اعمال نيست (129) . كافر و مشرك، داغ كفر و داغ شرك بر سيمايش هست، وقتى كه از قبر بيرون مى آيد، چنان رو سياه است، و قيافه اش چنان زشت و غبار گرفته و عبوس است كه تكليفش روشن است، كتابش را به دست چپش مى دهند و او هم از طرف چپ به دنبال كارش مى رود. امام فرمود: ميزان را براى مسلمانان نصب مى كنند تا عملشان را بسنجند، نامه عملشان را خوب بررسى، و سبك و سنگين كنند و ببينند كدام طرف سنگين تر و كدام طرف سبك تر است. (فاما من ثقلت موازينه) (130) . و در طرف مقابل (و اما من خفت موازينه) (131) .

## توجه به خداوند در تمام شئون زندگى

آيه سوره حشر مى فرمايد: (يا ايها الذين امنوا) خطاب به مؤمنان مى كند (اتقوالله) از خدا بترسيد و تقوا پيشه كنيد. شما در زندگى همه جور حسابى داريد، حساب رفيق و دوست، آشنا، دشمن، همسايه، كسانى كه با آنها رودربايستى داريد، حساب فلان صاحب قدرت، رئيس و مدير و وزير. ما همه حسابى در زندگى داريم جز حساب خدا، حساب همه كس را مى كنيم جز خدا. مثلا يك نفر كه صبح از خانه براى كسب و كار به طرف بازار مى رود، واقعا در وجدان خود و در سر و ضمير خود چه حسابهايى مى كند، چه چيزهايى را به نظر مى آورد، آيا خدا هم در نظرش مى آيد، آيا خدا را هم به حساب مى آورد؟ آيا مى گويد: من كه از خانه بيرون مى روم، و مى خواهم با مردم برخوردهاى گوناگون و متنوع داشته باشم، خدا هم ناظر من است و خدا هم به افكار من آگاه است؟ آيا اين حساب را مى كند كه خدا حركتها و كارهاى مرا مى بيند؟ آيا چنين است؟ يا خير، يك نفر براى كار به مدرسه مى رود، حساب مدير و معاون و رئيس اداره را مى كند، نكند يك لحظه دير شود نكند فلان اتفاق بيفتد، نكند فلان حرف را زده باشد، و خلاصه خيلى حساب مى كند و خود را كنترل مى كند. آيا در ضمن حسابهايى كه انسان مى كند و خود را كنترل مى كند و چيزهايى كه در ضمير و وجدان خود به حساب مى آورد وجدانا حساب خدا را هم مى كند؟ اى كاش فقط حساب خدا مسير نيست، لااقل حساب خدا در كنار حسابهاى ديگر بود، اما فقط حساب خدا از ميان غايب است و همه حسابها ديگر پا برجاست.

اى مؤمنان، (اتقوالله) خدا در تمام شئون زندگى به حساب آوريد (اتقوالله و لتنظر نفس ما قدمت لغد) اى مؤمنان تا اينجا هستيد خوب بنگريد، ببينيد چه چيز براى فردايتان مى فرستيد. اى خدا، باز بايد عرض كنيم كه تو چه قدر به ما لطف دارى. خداوند آن همه آيات را فرمود كه در قيامت عملتان را مى بيند، كتابتان را بدست خودتان مى دهند، پس از آن همه مطلب، حالا با يك لحن ديگرى و به طرز ديگرى غمخوارى مى كند و دلسوزى مى كند و ما را هشدار مى دهد.

(و لتنظر نفس ما قدمت لغد) هر نفسى، هر انسانى خوب دقت كند و بنگرد كه چه چيزى براى فردا مى فرستد. آيا براى فردايش بد چشمى، بد دلى، كينه توزى، حسادت، كبر، دنياطلبى، جاه طلبى، ظلم و ستم، حقوق برادران مسلمان را پايمال كردن و... مى فرستد يا عدالت، دلسوزى، رحم، مروت، انصاف و بندگى خدا. (و لتنظر نفس ما قدمت لغد) ببيند براى فردايش چه فرستاده است، و روى آن حساب كند. (و اتقوالله) اين جمله دوباره تكرار شده است: از خدا بترسيد و تقوا پيشه كنيد. (ان الله خبير بما تعملون) زيرا پروردگار جهان به آنچه مى كنيد آگاه است.

اكنون، شما ببين چه مى كنى، چه مى فرستى، تا آنجا فريادت بلند نشود و از روى حسرت نگويى: (يا ليتنى قدمت لحياتى) . اين يكى از آيات اواخر سوره فجر است: (يا ليتنى قدمت لحياتى) . خدا در سوره حشر گفته است كه اى بنده من، اى مؤمن، ببين چه چيزى مى فرستى، تا در روز حسرت، روزى كه نمى شود چيزى را جبران كرد، فرياد نزنى و با حسرت نگويى اى كاش براى زندگيم چيزى فرستاده بودم. (يا ليتنى قدمت لحياتى) .

معلوم مى شود انسان در آن جهان خوب مى فهمد كه زندگى آن است نه اين. به تعبير آيه دقت كنيد: (يا ليتنى قدمت لحياتى) . زندگى حقيقى، آن زندگى كه مى توان نام آن را زندگى گذاشت و واقعا زندگى است، آن است. اين زندگى چيزى نيست. اين زندگى گذرا، ناپايدار و زوال پذير است. آن زندگى است كه پايان ندارد و آر برايش تصور نمى شود. در آن زندگى، انسان به بقاى خدا باقى است. خدا كه فنا نمى پذيرد، خدا كه هميشه هست، من و شما هم با هست خدا و با بقاى خدا باقى هستيم. آن حيات است. آنگاه انسان با يك جهان حسرت مى گويد: اى كاش براى حياتم و براى زندگيم چيزى فرستاده بودم، اما چيزى نفرستاده است و فقط حسرت مى خورد.

(و لتنظر نفس ما قدمت لغد و اتقو الله ان الله خبير بما تعملون) . از اين قبيل آيات در قرآن مجيد زياد است. پروردگار جهان، ديگر چگونه به زبان انبيا، به وسيله پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، اين گونه حقايق غيبى را، با اين عظمت و با اين بزرگى براى مردم بيان مى كند؟ انبيا خيلى روشن و صريح و خوب، آن هم با دلسوزى و خير خواهى، بدون اين كه هيچ گونه نفعى عايد خودشان بشود، اين حقايق را بيان كرده اند.

## رسالت خالصانه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بارها به مردم مى فرمود، و در قرآن نيز آمده است، كه من براى اين خير خواهى هايى كه براى شما مى كنم، و براى اين رسالتى كه ابلاغ مى كنم، و دعوتى كه مى كنم و شما را به راه حق مى خوانم، هيچگونه مزد، پاداش و اجرى نمى خواهم، همه اينها براى سعادت خودتان است. آيا شما ديده ايد در جايى نقل شده باشد كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از گروهى و از جمعيتى كه آنها را موعظه مى كرده، يا آنها از ايشان مى خواسته اند كه موعظه شان كند، مزد و پاداش خواسته باشد؟ اصلا اين حرفها نبوده است، اجر و مزد در كار نبوده است. ايشان را به رايگان و براى خدا كار مى كردند. آن وجود مقدس مظهر تام و اتم رحمت و محبت و لطف خدا بوده اند. مظهر اتم (و ما ارسلناك الا رحمه للعالمين) (132) . مگر از چيزى دلتنگ مى شود؟

قبلا عرض كردم كه ابوذر غفارى وارد مسجد مدينه شد و ديد پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تنها در گوشه اى نشسته اند. گفت: (فاغتنمت خلوه المسجد) خلوت مسجد را غنيمت شمردم، گفتم حالا خوب موقعيتى است و خوب فرصتى به دست آمده است. آمد نزد آن حضرت و زانو زد و عرض كرد: يا رسول الله مرا موعظه بفرمايد. آيا پيامبر اكرم فرمود: اى ابوذر، من براى يك نفر نمى توانم صحبت كنم، بايد جمعيت زياد باشد، من حالتى دارم كه براى يك نفر يا چند نفر نمى توانم صحبت كنم، بايد جمعيت زياد باشد تا در من شوق صحبت كردن پيدا شود. شما بيرون رو و بوقى بردار و داد و فرياد كن مردم مدينه را جمع كن تا من سخنرانى كنم؟ خير. ابوذر نشست و عرض كرد: يا رسول الله مرا موعظه كنيد. آنگاه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شروع به موعظه كردند و يك موعظه مفصل، حقايق خيلى بلند، عالى و حساس بيان فرمودند (133) . پيامبر به اين شكل مردم را موعظه كردند و حقايق را براى مردم فرمودند. ما ديگر چه مى خواهيم، عذرمان چيست؟ چه بهانه اى داريم. اگر كوتاهى كنيم و دنبال درك و فهم اين حقايق نرويم و تربيت نكنيم، تقصير از خودمان است و كسى مقصر نيست، پروردگار جهان به احدى ظلم و ستم نكرده و نمى كند. (و ما يظلم ربك احدا) (134) . بعد از پيامبر اكرم هم تك تك ائمه معصومين عليهم‌السلام در حد امكان در ميان مردم بودند، در دل اجتماع بودند، با مردم مى نشستند و بر مى خاستند، با آن ها مواجه بودند، و گفتگو داشتند و در تمام شئون زندگى از روش و رويه شان استفاده مى كردند.

جلسه يازدهم: وجدان بيدار و پذيرفتن حقايق

محاسبه عمل

يقين و باور به حقايق

ارزش عمل به مقدار نيست

حسابگرى خداوند

قرآن و اهل بيت عليهم‌السلام منابع حقايق

صعصعه و وجدان بيدار

وجدان بيدار و پذيرفتن حقايق

(اعوذ بالله من الشيطان الرجيم \* بسم الله الرحمن الرحيم \* يومئذ يصدر الناس اشتاتا ليروا اعمالهم (6) فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره (7) و من يعمل مثقال ذره شرا يره (8) )

## محاسبه عمل

در جلسات گذشته، به مناسبتى، حديثى از اميرالمؤمنين عليه‌السلام عرض شد. اين حديث در اصول كافى، باب محاسبه عمل هست كه هر كس اعمال خود را به حساب بياورد و ببيند اعمالش تا چه حد براى خدا بوده است تا سپاسگزارى كند و از ذات مقدس او توفيق بيشترى بخواهد، و اگر خداى ناكرده در محاسبه اش به اعمال زشتى برخورد كرد توبه كند و از پروردگار جهان آمرزش و مغفرت بخواهد.

## يقين و باور به حقايق

اين حديث شريف كه از على ابن ابيطالب عليه‌السلام نقل شده اين است كه فرمودند: (لا يصغر ما ينفع يوم القيامة و لا يصغر ما يضر يوم القيامة، فكونوا فى ما اخبركم الله عز وجل كمن عاين) (135) .

اين روايت شامل دو بخش است كه بخش اولش در رابطه با آيات مورد بحث ماست: (فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره و من يعمل مثقل ذره شرا يره) . جمله ديگرش در رابطه با اين آيات نيست، اما اين حقيقت را به ما مى آموزد كه ما بايد طورى نسبت به حقايق و معارفى كه پروردگار جهان به ما خبر داده است، در خود باور و يقين ايجاد كنيم كه گويى حقايقى را كه خداوند خبر داده است آشكار مى بينيم. (كونوا فى ما اخبركم الله عز وجل كمن عاين) . كونوا يعنى باشيد. باشيد به اين معنا كه خود را نسبت به حقايق بسازيد و تربيت كنيد و در اطراف آن بينديشيد كه گوينده اين سخنان كيست، اين مطالب را چه كسى گفته است، به چه وسيله و براى چه گفته است، و در اطراف اين مسائل، آن قدر فكر كنيد تا كم كم به حدى از باور و يقين برسيد، گويا آن حقايق را مى بينيد. مثل آن بنده خدايى كه خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كرد: من در باور و يقين به رتبه اى رسيده ام كه گويى بهشت را مى بينم و اهلش را كه در بهشت متنعم هستند، و دوزخ را مى بينم و نيز اهل دوزخ را كه در شكنجه و در عذابند، گويى صداى شعله هاى آتش دوزخ در بن گوشم طنين انداز است. رسول اكرم فرمودند: اين بنده است كه پروردگار جهان دلش را به نور ايمان يقين منور و نورانى ساخته است (136) .

(كونوا فى ما اخبر كم الله عز و جل كمن عاين) . در برابر حقايق قرآن جورى باشيد گويا اين حقايق را مى بينيد و لمس مى كنيد، صرفا يادگرفتن و گفتن و شنيدن نباشد، صرفا تصور اين معانى نباشد بلكه به تصديق و يقين و باور برسد. در اين صورت است كه مى توان از اين حقايق نتيجه گرفت.

البته يك جمله را بايد عرض كنم و آن اين كه آدم بايد در اطراف اين حقايق فكر كند و بيند يشد كه از كجا آمده است، محتواى كلام كيست؟ كلام خدا. اين مطالب را هيچ گاه نبايد فراموش كنيم. در عين انديشيدن و تفكر و بررسى جوانب مختلف مطلب، در تمام آنات بايد توجه به خدا داشت و از خدا يارى و مدد طلبيد و از او توفيق خواست. فرمايش رسول اكرم را ببينيد كه به مردم فرمود: اين بنده اى است كه خداوند دلش را به نور يقين نورانى كرده است. پس نور را بايد خداوند بدهد. ما بايد بخواهيم، بايد رابطه مان با خدا قوى باشد و جدا از او كمك بخواهيم. هم از او توفيق بخواهيم و هم خودمان در خلالش كوششى را كه لازم است بكنيم تا به يارى او و لطف او به نتيجه مثبت برسيم.

## ارزش عمل به مقدار نيست

اين بخش دوم كلام حضرت بود. بخش اول آن، موضوع مهمى است كه به آيات مورد بحث مربوط است. (لا يصغر ما ينفع يوم القيامه) نبايد كوچك شمرد آنچه در قيامت براى انسان نافع و مفيد است. و نيز نبايد كوچك شمرد آنچه در قيامت براى انسان مضر و زيان بار است. كارى هرچند خيلى خرد و ناچيز و كوچك باشد، فكر نكن اين كار ناچيز است. كار وقتى براى خداست و كار خير و پسنديده اى است، با نيت درست آن را انجام بده، نگذار از تو فوت شود و به اين تصور كه كار كوچكى است از دستت برود.

مثلا انسان از رهگذرى مى گذرد، يك قلوه سنگ يا چيز ديگرى نظير آن كه ممكن است براى عابرى مزاحم باشد، اين را ساده نگيرد و بگذرد و بگويد اين چيزى نيست. نه، اين مزاحم را از سر راه عابر بردار. اين عمل خيلى عمل ناچيز و كوچكى است، اما در قيامت براى انسان نافع و مفيد است. اين را كوچك نشماريد، چون گرچه خيلى ناچيز به نظر مى آيد، در معنى بزرگ است. باور كنيد گاهى يك مومن به خدا، ممكن است در اثر همين عمل كوچك و نا چيز بهشت را براى خود بخرد. چرا اينچنين است؟ براى اين كه وقتى اعمال را موازنه مى كنند، و خوب و بد اعمال مؤمن را مى سنجد، ترازوى آنجا ترازوى عدل است و با ترازوهاى دنيا فرق دارد. (و نضع الموازين القسط ليوم فلا تظلم نفس شيئا و ان كان مثقال حبه من خردل اتينابها و كفى بنا حاسبين) (137) . خدا مى فرمايد: ما ترازوهاى عدل را نصب و وضع مى كنيم. خوب وقتى ترازو، ترازوى عدل است، (لا تظلم نفس شيئا) به هيچ كس كوچكترين ستم نمى شود. ترازو كاملا ترازوى عدل است، و عمل خوب يا بد كسى اگر مثلا به وزن دانه خردل باشد، آن را هم مى آوريم، اگر خوب است در كفه كار خوب مى گذاريم، و اگر بد است در كفه كار بد. (و كفى بنا حاسبين) . اين دقت و حساب از چه كسى ساخته است؟ البته از ما ساخته نيست. پروردگار جهان مى فرمايد: ما براى رسيدن به اين حساب دقيق كافى هستيم.

حالا اين عمل ناچيز كه خيلى خرد و كوچك به نظر مى رسد ممكن است در آنجا و در آن سنجش به درد بخورد. چون ممكن است دو كفه ترازو و موازى و مساوى هم باشد، اما همين خورده كوچك به كفه خير برود و كفه خير سنگين شود و موجب نجات انسان شود، كه اگر اين دانه خردل نبود آن دو كفه برابر و مساوى بود، يا احيانا كفه اعمال بد سنگين تر مى شد. سنگينى و سبكى به همين مقدار هم مؤثر نبود خدا نمى فرمود: (فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره و من يعمل مثقال ذره شرا يره) .

## حسابگرى خداوند

اين مطالب را بعيد ندانيد. آن حسابگر، آن كسى كه ميزان قسط و ترازوى عدل را نصب مى كند و شاهين ترازو به نظر اوست، آثار دقت و آثار حساب خيلى باريكش در اين جهان هست. مثلا مى دانيد كه موجودات مركب هستند، هر موجودى از عناصر گوناگون و به اصطلاح از اتم هاى مختلف تركيب شده است. مثلا يك دانه خرما چيز بسيطى نيست، مركب است. از عناصر گوناگون، آن هم با نسبتهايى بسيار دقيق تركيب شده است تا خرما به وجود آمده است. اگر كسى خرما را تجزيه بكند، مى بيند هشت تا فلان عنصر را دارد، شش تا فلان عنصر و سه تا فلان اتم را دارد و در نتيجه تركيب اينها، خرما تكميل شده است. اتم را كه مى دانيد اندازه اش چقدر است. اتم خود از ذرات تركيب شده است. از آن ذره ها، اگر ذره اى كم يا زياد باشد ديگر امكان وجود خرما نيست، ممكن است چيز ديگرى بشود، اما خرما نمى شود. به همين ترتيب، عناصرى كه تشكيل دهنده آب هستند كه از عنصرى دو تا و از عنصر ديگرى يكى در آن است، اگر اينها يك ريزه كم و زياد باشد ديگر آب نمى شود منظور از اين يك ريزه، به اندازه سر سوزن نيست يا به اندازه يك دانه خشخاش، بلكه خيلى كوچكتر از اينها، به اندازه يك ذره، يك الكترون. ببينيد چه قدر حساب در كار است. خيلى دقيق است. بيش از آن كه بتوانيم فكر كنيم. حسابگر چنين كسى است و حساب اين قدر دقيق است. اين كه مى فرمايد: (فمن يعمل ذره خيرا يره و من يعمل مثقال ذره شرا يره) ، اين را يك دانشمند انگليسى يا يك دانشمند آلمانى يا ديگران نگفته اند، اين را پروردگار خالق اين موجودات گفته است كه حساب باريك و دقيق او را در اين موجودات و پديده ها مى بينيم. و لذا اوست كه مى گويد: (و كفى بنا حاسبين) . ما براى حسابگرى و رسيدگى به اين حسابها با دقت كافى هستيم.

(و نضع الموازين القسط) . با اين بيانى كه قرآن دارد براى هيچ موجودى، ترازوى عدل و ميزان قسط قرار دادن امكان ندارد، هر چه قدرتمند باشد. فقط پروردگار جهان در قيامت اين ترازوى قسط را نصب مى كند و با اين ترازو به هر معنا كه باشد - به ذره ذره اعمال انسان از خير و شر رسيدگى مى كند. روى اين مبنا اميرالمؤمنين عليه‌السلام كه با اين حقايق كاملا آشناست، مى فرمايد: (لا يصغر يوم القيامه) آن چيزى كه در قيامت براى انسان نافع است نبايد كوچك شمرده شود، يعنى كار خير هر چقدر كوچك باشد، نبايد در حقيقت آن را كوچك شمرد. (و لا يصغر ما يضر يوم القيامه) . و آن چيزى كه در قيامت مضر است نبايد كوچك شمرده شود. عمل شر و كار زشت هر چه كوچك باشد نبايد آن را در حقيقت كوچك شمرد، چون در قيامت مضر است.

ممكن است يك نظر و يك نگاه بى مورد و نابجا كه خيلى به نظر ناچيز مى آيد، و به اندازه ذره اى است، وقتى در كفه اعمال بد بيفتد، آن كفه رجحان پيدا كند و پايين برود و كفه اعمال خير سبك شود آن گاه به آدم چه مى كند؟ موجب بدبختى انسان مى شود و براى او ايجاد زحمت مى كند. آن هم چه زحمتى؟ خدا رحمت كند شيخ عبد على مؤلف تفسير نورالثقلين را، در ذيل همين آيات سوره زلزال روايتى نقل مى كند كه وقتى كفه اعمال بد يك خرده رجحان پيدا كند و پايين رفت، همين ممكن است سى چهل سال يا پنجاه سال يا صد سال آدم را در صحنه پر خطر قيامت معطل كند. حالا آن قدر بايد به اين در و آن در بزند، آن قدر بايد به دامن اين و آن بچسبد، گريه كند، ناراحتى بكشد، تا آخر كارش درست بشود يا نشود. فرمودند: يك مؤمن، در نتيجه كار زشتى كه انجام داده است، چه بسا در موقف قيامت مى ماند، در حالى كه برادران خود را در بهشت مشاهده مى كند (138) . معلوم مى شود كه اين آدم اصولا اهل بهشت است، اما براى همين يك عمل زشت هر چند خيلى كوچك، صد سال بلا تكليف و معطل مانده است. البته ماندن در آنجا چندان راحت هم نيست. جوى نيست كه بتوان در آن راحت نفس كشيد، چيزى براى خوردن پيدا شود، اگر كسى تشنه شد، آبى پيدا كند و بنوشد. اصلا اين حرفها نيست. موقف قيامت موقفى است. صد سال مى ماند و همه رنجهايى را كه تحمل مى كند به يك طرف، رنج روحى از همه رنجها بالاتر در طول اين صد سال او را آزار مى دهد، در آن صحنه برادران خود را در بهشت مى بيند كه در كاخها و در قصرهايى از لذائذى متنعم هستند. صد سال آنها را در كمال لذت، اما اين بنده خدا همين طور معطل است.

## قرآن و اهل بيت عليهم‌السلام منابع حقايق

ببينيد قرآن مجيد و روايات اسلامى چه چيزهايى گفته اند و چه حقايقى را تشريح كرده اند، و چه معارفى را بيان كرده اند. شما را به خدا فكر كنيد كدام فيلسوف، دانشمند، قاضى، چه كسى مى تواند از روى اين حقايق به اين شكل پرده بردار؟ چه طور مى توان اينها را بفهمد، امكان دارد كسى بتواند بفهمد؟ اينها حقايقى است كه منحصرا به وسيله عامل وحى و رسالت براى مردم بيان مى شود. راهى ديگر ندارد. اگر خانه وحى نبود راه ديگرى نبود. زيارت جامعه كبيره را خيلى خوانده ايم. (السلام عليكم يا اهل بيت النبوه) . السلام عليكم سلام به ائمه معصومين است. زيارت جامعه، زيارتى است كه همه ائمه را مى شود با آن زيارت كرد. (السلام عليكم يا اهل بيت النبوه و موضع الرساله و مختلف الملائكه) . اينها خاندان رسالتند، خاندان وحى اند، حقايق و معارفى را كه بيان كرده اند، همه حقايق آسمانى و وحى است. كس ديگرى نمى تواند با اين حقايق آشنايى پيدا كند و آن را بفهمد.

## صعصعه و وجدان بيدار

اسم فرزدق شاعر را خيلى شنيده ايد، از كسانى است كه جزء مداحان ستايشگر اهل بيت شمرده مى شود و آن قصيده معروف قصيده ميميه را در مسجد الحرام درباره على بن الحسين عليه‌السلام گفت. در آن جريان كه هشام بود و على بن الحسين به مسجد الحرام آمد و به طواف پرداخت. نام پدر فرزدق، غالب است و جدش صعصعه است پسر ناحيه. صعصعه در تاريخ كارهاى خيلى حساسى دارد و در اوراق تاريخ و ضعيت خيلى خيلى روشنى دارد. گذشته از تواريخ در پاره اى از روايات هم هست. ايشان در زمان جاهليت بوده و مدت زيادى از زمان اسلام را هم درك كرده است و از اصحاب پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به حساب مى آمده است و در كتب رجال نام ايشان در اصحاب آن حضرت هست. ايشان با گروهى از مردم قبيله اش كه قبيله بنى تميم بود، خدمت پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى آيد و ايمان مى آورد و مسلمان مى شود.

يكبار، يا در موقعى كه اسلام آورد يا وقتى ديگر، به حضرت عرض مى كند: مرا موعظه كن، مرا وصيتى بكن. حضرت فرمودند: تو را سفارش مى كنم به پدر و مادرت و بستگانت و قوم و خويشانت. لابد اين خصوصيتى داشته كه حضرت مى دانسته است. عرض كرد: يا رسول الله، بيشتر بفرماييد، من تشنه تر از اين هستم. حضرت فرمودند: (يا صعصعه احفظ ما بين لحييك و رجليك) . آن چه ميان دو فك تو و ميان دو پايت است، كاملا حفظ كن، مراقب باش. پس از اين صعصعه ديگر چيزى نخواست يا حضرت به او فرصت نداد. حضرت فرمودند: اى صعصعه، من چيزهايى درباره تو شنيده ام. لابد مناسباتى بوده است كه كه صعصعه درك كرد كه حضرت منظورشان چيست، عرض كرد: يا رسول الله، پدر و مادرم فداى شما، من در ميان مردم جاهليت رسم و راههايى مى ديدم كه مى دانستم درست نيست و صحيح و مستقيم نيست. راه صحيح و رسم درست جز اين راست. و در عين حال، در آن موقع نمى دانستم راه صحيح چيست. فقط مى دانستم كه اين كارهايى كه مردم مى كردند و اين روش مردم درست نيست، اينها غلط است، بر خلاف عقل فطرت است، بر خلاف وجدان انسانى است، كارهاى غلطى است. آدم عاقل و با وجدان صحيح اين رويه را ندارد. در عين حال، من قدرت فهميدن راه صحيح و روش درست را نداشتم. يكى از كارهاى مردم در جاهليت اين بود كه دخترانشان را زنده زنده در گور مى كردند و لابلاى خاك پنهان مى كردند، و اينها را دفن مى كردند، و من درك مى كردم كه اين كار صوابى نيست و ناپسند است، و يا رسول الله، تا جايى كه در توان داشتم اين دخترك ها را از مرگ نجات دادم. در تاريخ معروف است كه صعصعه 360 دختر را از اين سرنوشت و از اين گونه مرگ نجات داد. به اين شكل كه هر دخترى را از خانواده اش به دو تا ناقه آبستن ده ماهه، و يك جمل يعنى شتر نر خريد. (بناقتين عشراوين و جمل) . عشراوين تثنيه عشراء است. عشراء ناقه اى را مى گويند كه ده ماهه آبستن است. يك چنين ناقله اى خيلى ارزش دارد. البته بعضى هم گفته اند ناقه اى كه هشت ماهه آبستن است، بعضى ها گفته اند ناقه اى كه تازه زاييده است و خلاصه هر سه جورش ارزشمند است. اينها را با يك جمل مى دادم و خانواده آن دختر را به اين ترتيب راضى مى كردم، آنها هم دلشان از خدا مى خواست و راضى مى شدند، دختر را مى گرفتم. به اين طريق 360 دختر را از اين مرگ رهانيدم. اين خيلى كار مهمى است. بهاى سيصد مورد آن نهصد شتر مى شود كه ششصد تا از آن ناقه اى به آن شكل باشد و سيصد تا از آن هم جمل.

در خلال اين صحبت هايى كه صعصعه با پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى كرد، يكى از صحابه اى كه در آنجا بودند، سوره زلزال را مى خواند. به اين آيات كه رسيد: (فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره و من يعمل مثقال ذره شرا يره) ، به گوش صعصعه خورد و اين دو آيه را شنيد. يك حالتى در عمق وجودش پيدا شد كه بلادرنگ عرض كرد: يا رسول الله، اين دوتا آيه مرا بس است، من ديگر باكى ندارم كه آيات ديگر قرآن به گوشم بخورد يا نخورد. اين دو آيه براى من بس است كه كار مرا بسازد و مرا به آن راهى ببرد كه بايد بروم و اين راه را تا آخر طى كنم (139) .

خدا كند انسان يك چنين حساسيتى، يك وجدان بيدار، هشيار، دل صاف و پاك داشته باشد، اينها نصيب هر كسى نمى شود. آن قدر اشخاص شنيدند و خواندند كه (فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره و من يعمل مثقال ذره شرا يره، يومئذ يصدر الناس اشتاتا ليروا اعمالهم) ، اما يك ذره تحت تأثير واقع نشدند، وكوچكترين تحركى در آنها پيدا نشد، و اصلا مسير و راه خود را تغيير ندادند كه از راه كج به راه راست بيايند.

اما اين مرد، از جريان قبلى هم پيداست كه مرد هوشيارى بوده است، مردى با وجدانى بيدار بوده است، مردى زنده بوده است كه در جاهليت آن طور رفتار مى كرده كه حالا خدمت رسول اكرم شرح مى دهد.

بعضى از مفسران و آن كه فعلا يادم هست حقى در تفسير روح البيان در ذيل اين آيات روايتى نقل مى كند اما به عنوان رجل. مى گويد مردى خدمت پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و به حضرت عرض كرد كه از قرآن، كه خدا بر تو نازل كرده، قدرى بر من و براى من بخوان. حضرت فورا اين دو آيه را تلاوت كرد: (فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره و من يعمل مثقال ذره شرا يره) . مرد به مجرد شنيدن اين دو آيه از نظر لفظ كوچك، يك غوغايى و آشوبى در درونش پيدا شد كه او را لرزاند، خود را به زمين انداخت و شروع كرد به گريه كردن. بعد از لحظاتى كه به خود آمد و نشست، عرض كرد: اى رسول خدا، حسبى، حسبى، همين دو آيه مرا كفايت مى كند و تا آخر عمرم بس است كه به آن راهى بروم كه بايد بروم (140) .

آنها كه گفته اند: حسبى حسبى، آنها چيزى مى فهميده اند، آدمهاى بيدارى بوده اند. منظورشان اين نبوده است كه با آيات نماز، روزه، خمس و زكات كارى نداريم، بلكه منظورشان اين بوده است كه از جهت انذار و تخويف اين آيات كافى است، از جهت اين كه انسان را بترساند، و ديگر از آن پس انسان در زندگى دست به عصا راه برود. منظورش اين است كه اى رسول اكرم، من ديگر نيازى ندارم كه آيات قيامت را براى من بخوانى، آيات خشم و غضب پروردگار جهان و آيات جهنم را براى من بخوانى. همين دو آيه بس است كه مرا از خشم خدا بترساند، و مرا دائما به ياد و اكنش اعمال خودم بيندازد كه هيچ گاه انعكاس عمل خودم را در قيامت فراموش نكنم، چه عمل كوچك باشد چه بزرگ.

## وجدان بيدار و پذيرفتن حقايق

پس قصه، قصه ساده اى نيست. از پروردگار جهان بخواهيم كه به ما كمك كند تا ما. وجدانى بيدار، روحى حساس و دلى روشن پيدا كنيم، و آدمهايى واقعا عاقل و دورانديش بشويم، و بتوانيم در اطراف مطالب به درستى فكر كنيم. ولى بارها عرض كرده ام با علاقه دل به دنيا امكان حصول اين حالت براى انسان نيست، چون نمى دانيد علاقه و محبت به دنيا به آدم چه مى كند و به افكار آدم چه مى كند و چه طور دل را مى ميراند، چهره دل را تيره و تار مى كند. به دنيا نبايد خيلى اعتنا كرد. بايد انسان در زندگى براى خودش حسابهاى ديگرى باز كند و به خدا توجه كند و از ذات مقدس او بخواهد. پيداست كه اين صعصعه جد فرزدق آدمى بلند همت و بلند نظر بوده است، كه در زمان جاهليت آنچنان بوده است. در زمان جاهليت ديگران چه مى كردند. در آنجا اين مرد 360 دختر را از مرگ نجات مى دهد و در برابر هر يك، دو تا ناقه حامله ده ماهه و يك جمل مى دهد. اين شوخى نيست. شوخى نيست. ما كه مسلمانيم و در يك چنين محيطى زندگى مى كنيم كه محيط علم، دانش، بينش و نور محيطى است كه چنين فرهنگى كه مى بينيد بر ما حاكم است و همه آشنا، وارد، با سواد و فرهنگى هستند، آيا حاضريم كسى را از مرگ برهانيم؟ به قيمت دو ناقه و يك جمل نه، بلكه خيلى ارزان تر، آيا حاضريم كسى را از مرگ برهانيم. آيا حاضريم كسى را از اسارت جهل آزاد كنيم؟ آيا حاضريم كسى را از بدبختى نا آگاهى و از انحطاط فكرى آزاد كنيم؟ حتى به مايه كمى، خيلى كمتر از دو ناقه و يك جمل. اصلا كسى فكر اين حرفها نيست. كسى تا فكر زندگى دنيايش باشد، فكر نو كردن زندگى سر و سامان دادن به زندگى باشد، چه طور حاضر است چنين كارى بكند؟ حالا هر كدام از ما در خودمان فكر كنيم كه اگر اين چيزها نباشد، اجر و پاداشى نباشد و نانى به سفره مان نياورد، چه كارى حاضريم بكنيم، آيا حاضريم كسى را از جهل نجات دهيم؟ حاضريم به يك نا آگاه آگاهى بدهيم؟ حاضريم كسى را كه به بيراهه مى رود به راه بياوريم؟ (فلا اقتحم العقبه و ما ادريك ماالعقبه فك رقبه) (141) . چه كسى حاضر است از اين گردنه سخت عبور كند و بگذرد؟ وقتى اين طور باشد، اين دل، دلى نمى شود كه خدا به آن مدد بدهد و پرو عنايات الهى آن را بگيرد، چون اين دل بيدار و هوشيار نيست بلكه تيره است. اما صعصعه دلى بيدار و روشن دارد. خوب است كه آدم مثل او به دنيا اعتنايى نداشته باشد.

اگر او به دنيا اعتنا و علاقه داشت، اين عمل حساس را كه صفحات تاريخ را روشن كرده در جاهليت انجام نمى داد. اينها مقدمات و آمادگى هايى مى خواهد. انسان بعد از آمادگى كامل به خدا توجه كند و جدا از پروردگار جهان مدد و يارى طلبد تا به لطف و عنايت او با اين حقايق آشنا شود، و همان طور كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: كم كم كارهايش به مرحله باور برسد، تا اين حقايق و معارف قرآنى را واقعا باور كند و به آن يقين پيدا كند، به طورى كه گويى اين حقايق را مى بيند و مشاهده مى كند.

جلسه دوازدهم: اميدوار كننده ترين آيه قرآن

بقاى عمل، شرط ديدن آن در جهان آخرت

توبه خالصانه و حبط اعمال شر

جمع بين توبه و ديدن اعمال در قيامت

نحوه نوشتن نيكى ها و بدى ها

اميدوار كننده ترين آيه قرآن

توجه و حضور به هنگام انجام فرايض

روايت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام درباره نماز

تفاوت حق الناس و حق الله

(اعوذ بالله من الشيطان الرجيم \* بسم الله الرحمن الرحيم \* يومئذ يصدر الناس اشتاتا لير وا اعمالهم (6) فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره (7) و من يعمل مثقال ذره شرا يره (8) )

## بقاى عمل، شرط ديدن آن در جهان آخرت

به مقتضاى آيات سوره زلزال، كه با كمال وضوح و روشنى، مى فرمايد هركس به وزن ذره اى كار خير انجام دهد در قيامت آن را مى بيند و هركس به اندازه ذره اى كار شر و بدى انجام دهد در قيامت آن را مى بيند، مثقال كه به معنى مقدار است، ذره كه قبلا معنايش را عرض كرديم كنايه از كمى است، در قيامت صاحب هر عمل از خوب و بد هر چه كم باشد، آن عمل را مى بيند و جزا و كيفر آن از طرف پروردگار جهان به او مى رسد. از سويى، آياتى در قرآن مجيد و نيز روايات معتبر هست كه اين آيات و روايات از جهانى قابل ملاحظه و دقت و آموزنده و سازنده است، كه گروهى از اشخاص اعمالشان حبط مى شود. حبط به معناى باطل شدن، ناچيز شدن و از بين رفتن است. مثلا، (اولئك حبطت اعمالهم) (142) . در قرآن مكرر آمده است كه اشخاص اعمالشان حبط مى شود، باطل مى شود و از بين مى رود. آياتى ديگر هست كه از آن استفاده مى شود كه اشخاصى گناهكار، در نتيجه كارهايى و اعمالى، گناهانشان به كلى محو مى شود و از بين مى رود. (اولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات) (143) . و يا در جاى ديگر، (ان الحسنات يذهبن السئيات) (144) شرحش را بعد عرض مى كنيم. كارهايى نيكو ايجاب مى كند كه گناهانى از بين برود و به طور كلى نابود شود. خوب، اين اعمال شر و بد كه اشخاصى انجام دادند به يقين آنها را در قيامت نمى بينند چون از بين رفته و نابود و باطل شده است. هنگامى كه عملى باطل شد و از بين رفت ديگر چيزى نيست كه قابل رؤيت و قابل ديدن باشد.

خلاصه معلوم مى شود اين آيات يعنى (فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره و من يعمل مثقال ذره شرا يره) . به اين عموم و اطلاقى كه به نظر سطحى ما مى آيد نيست، چون نظرمان نسبت به يك آيه، محدود و كوتاه و به اصطلاح سطحى است، در معناى آيات مى گوييم هر كس كوچكترين عمل خوب يابد انجام بدهد آن را مى بيند. ولى نبايد اين طور برداشت كرد. بايد آيات ديگر و احيانا روايات ديگر را كه در رابطه با آن آيه است ملاحظه كرد و آن گاه به نتيجه رسيد. همه شنيده ايد كه قرآن مجيد عام و خاص، متشابه و محكم، و مطلق و مقيد دارد. اينها در قرآن هست و روى اينها بايد حساب كرد.

اين دو آيه سوره زلزال (فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره و من يعمل مثقال ذره شرا يره) ، قيدى دارد كه از آيات ديگر و روايات معتبر استفاده مى شود به اين شرحى كه عرض مى كنيم.

(فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره) كسى كه عمل خيرى را انجام دهد كه به اندازه ذر يا ذره باشد آن را مى بيند، به شرطى كه اين عمل خير تا قيامت براى آن شخص بماند و شخص آن را ببيند. اما ممكن است اشخاصى عمل خيرى انجام مى دهند و در همين دنيا خيرشان حبط و باطل مى شود و از ميان مى رود و ناچيز مى شود. در اينجا ديگر چيزى نيست كه فرداى قيامت آن را ببيند. همچنين كسى كه عمل شرى انجام دهد هر چند كم باشد آن را مى بيند، اما در صورتى كه آن عمل بد كم مانده باشد. اما اگر كسى عمل بدى انجام بدهد و آن عمل بد همين جا از بين رفته و نابود شده باشد ديگر چيزى نيست كه فرداى قيامت آن را ببيند.

(فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره) در صورت بقاى آن عمل خير، (و من يعمل مثقال ذره شرا يره) در صورت بقاى آن عمل شر، نه آنكه يك عامل قوى تر از عمل خير، آن را نابود و حبط كند و از بين ببرد يا عاملى نيرومندتر از عمل شر آن را از بين برد. در اين صورت نه آن عمل خير باقى است كه صاحبش در قيامت آن را ببيند و نه عمل شر باقى است كه صاحب آن در قيامت آن را ببيند.

## توبه خالصانه و حبط اعمال شر

در چند جلسه قبل، روايتى را از كافى نقل كرديم. البته اين روايات تنها نيست، روايات ديگر هم هست كه اين روايات را تأييد. كند و مطلب مسلم است. اگر مؤمنى گناه كند، و سپس توبه نصوح كند، يعنى توبه قطعى و توبه جدى، كه پس از آن پيرامون آن كار زشت نگردد، پروردگار جهان اين بنده را دوست مى دارد. اين موضوع در جاى خودش خيلى مهم است كه خداوند بنده اى را دوست بدارد و بنده اى محبوب خدا بشود. وقتى پروردگار جهان اين بنده را دوست داشت گناهان او را ستر مى كند و مى پوشاند. راوى از امام ششم عليه‌السلام مى پرسد كه چگونه خدا ستر مى كند؟ امام ششم فرمودند: آن دو ملك كه نويسنده اعمال اين آدمند و قهرا گناهان او را هم نوشته اند، وقتى اين شخص از آن گناهان توبه نصوح كرد، خداوند آن گناهان را از ياد آنها مى برند و از كتاب آنها محو مى كند. پروردگار جهان به اعضا و جوارح اين شخص كه با آنها گناه كرده هم خطاب مى كند كه كارى را كه فلانى كرده كتمان كنيد و بپوشاند و ستر كنيد، تا ابدا آشكار و ظاهر نشود. پروردگار جهان به تكه هاى زمين كه اين بنده خدا روى آن گناه كرد خطاب مى كند كه گناهى را كه او روى شما كرده ناديده بگيريد. فرمودند: وقتى اين بنده خدا در قيامت محشور مى شود هيچ گناهى بر او نيست و هيچ چيزى هم نيست كه عليه او گواهى برگناه بدهد. (145) بنابراين درباره اين آدم كه به اين شكل توبه كرده ديگر گناه نيست چه كوچك و چه بزرگ، تا به متقضاى آيه (و من يعمل مثقال ذره شراً يره) در فرداى قيامت آن را ببيند. همچنين اشخاصى ممكن است عمل خوب انجام دهند، اما عمل خوبشان حبط شود، ديگر چيزى نيست تا مورد آيه (فمن يعمل مثقال ذره خيراً يره) قرار بگيرد.

## جمع بين توبه و ديدن اعمال در قيامت

اين مطلب از باب حكومت است كه مسئله اى اصولى است و در اصول فقه از آن بحث مى شود كه ممكن است دو آيه روايت باشد كه بعضى حاكم و بعضى محكم باشند، كه بحث علمى و مفصلى است. رابطه دو آيه مورد بحث، با آيات و رواياتى كه عرض كردم از باب حاكميت و محكوميت است. اين باب در اصول فقه و در فروع فقه بحث دامنه دارى دارد. مثلا براى شك در نماز و شك در وضو حكمى وجود دارد. اما، شارع مقدس اسلام در جايى فرموده است: (لا لكثير الشك) آدمى كه در يك موردى كثير الشك بشود، شكش اثر ندارد. مثلا شك بين سه چهار حكمى دارد. در شك بين سه و چهار در نماز چهار ركعتى بنا را چهار مى گذارد و... اما اگر يك نفر در نمازهاى چهار ركعتى، بين سه و چهار خيلى شك مى كند مى گويند شكش اثر ندارد و به آن اعتنا نكند و بنا را به چهار بگذارد و نماز را تمام كند، نماز احتياط هم ندارد. شك اين آدم اثر ندارد. شكش مانند لاشك است. اينجاست كه مى گويند اين روايت كه مى گويد (لاشك لكثير الشك) ، حكومت دارد بر آن رواياتى كه مى گويد شك بين سه و چهار حكمش چنين و چنان است. (لاشك لكثير الشك) مى گويد اين آدم اگر چه شك مى كند اما حكم شك ندارد. در اينجا شك نيست لذا آثار شك بر آن مترتب نمى شود. در بحث ما هم آن آيه اى كه مى گويد: (اولئك حبطت اعمالهم) يعنى عمل داشته ولى عمل او حبط شده و ديگر حكمى ندارد چون اثر ندارد، آن گاه (فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره) ديگر شامل او نمى شود، چون آنجا چيزى نيست كه شاملش شود. هم چنين كسى كه از يك عملى توبه نصوح و خالصانه كرد، اين گناه اگر چه گناهى بوده كه در خارج محقق شده، اما، وقتى توبه آن را از بين ببرد ديگر اثر ندارد، و (و من يعمل مثقال ذره شرا يره) شامل آن نمى شود.

پس (فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره) درباره كسى است كه عمل خيرش تا قيامت باقى است، و از بين نرفته و باطل نشده است. او آن را مى بيند. مفاد اين دو آيه كريمه اين است. خود اين معنا از جهتى به انسان بسيار اميد و رجا مى دهد و او را اميدوار مى كند و از جهتى انسان را بر حذر مى دارد. چرا اميدوار مى كند؟ به اين ترتيب كه يك مؤمن به صرف اين كه گناه كرد ديگر دلهره و وحشت نكند و مأيوس نشود، بلكه بداند مى شود اين گناه را طورى از بين برد كه هيچ اثرى از آن باقى نماند، و فرداى قيامت هم ابدا كسى نفهمد و او رسوا نشود. اين خيلى مهم است و خيلى اميدوارى مى آورد. قهرا انسان تحريك مى شود كه ببيند چه كارى مى توان انجام بدهد تا عمل بدى را كه انجام داده محو و نابود كند تا فرداى قيامت، روز فضيحت و رسوايى، در ملأ مردم، در حضور انبياء، اوصياء و فرشتگان خجالت نكشد. اين، اميدوارى مى دهد. از آن طرف آدمى كه عمل خيرى انجام داده و مغرور نشود كه (فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره) ، كارهايى را كه كرده همه را مى بيند، بلكه مواظب مى كند و برحذر است كه مبادا يك وقت كارى بكند كه آن عمل خير از بين برود و باطل شود و برايش نماند تا در قيامت آن عمل خير را ببيند و خوشحال شود.

## نحوه نوشتن نيكى ها و بدى ها

يكى از چيزهايى كه عمل بد و سيئه را به طرز عجيبى نابود مى كند و به كلى اثرش را محو مى كند توبه است و ديگرى عمل خوب و پسنديده مخصوصا كه در اين مورد عجيب مؤثر است. خداوند عالم به ما خيلى لطف دارد. در رابطه با همين بحث ما، رواياتى در اصول كافى است كه اجمالا به اين بيان است كه بنده هنگامى كه قصد كار خوب و عمل پسنديده را مى كند، همين كه قصد مى كند، ملكه دست راست كه نويسنده حسنات است، از طرف خدا مأمور است كه همين يك حسنه را در نامه عمل اين شخص بنويسد، و اگر اين عمل خوب را انجام داده ده تا برايش مى نويسد و اگر انجام نداد، تصميم آن را داشت اما به موانعى يا اشكالاتى برخورد و نتوانست انجام دهد، روى آن قصد عمل خوب يك حسنه برايش مى نويسند (146) .

اين روايات زياد است، روايات محكمى است و ترديدى در آن نيست. ديگر اگر اينكه قصد كار بدى كرد قصد گناهى كرد اولا چيزى برايش نوشته نمى شود، گناهى يا سيئه اى حساب نمى شود. اگر آن كار بد را انجام داد و تصميصش را عملى كرد، فورا ملك دست راست به ملك دست چپ كه نويسنده سيئات است مى گويد هفت ساعت صبر كن و چيزى ننويس. تا هفت ساعت ممكن است اين بنده خدا فريب خورده، گول خورده، و از روى جهالت مغلوب هوى و هوس شده پشيمان شود. خوب آدميزاد است، آدميزاد ضعيف است و مغلوب و ساوس ابليسى. يك ساعت ديگر، دو ساعت ديگر، پنج ساعت ديگر، هفت ساعت ديگر صبر كن. اگر اين آدم، حسنه اى انجام داد كه آن حسنه طورى بود كه آن سيئه را از بين ببرد و نابود كند، يا جدا استغفار و توبه كرد هيچ چيز نوشته نمى شود و آن سيئه به كلى محو مى شود.

## اميدوار كننده ترين آيه قرآن

رواياتى در اصول كافى هست و در كتابهاى مربوطه ديگر، كه روايات معتبرى است و مفسران شيعه هم اين روايات را در تفاسير آورده اند در ذيل آيه كريمه 114 سوره هود كه مى فرمايد: (و اقم الصلوه طرفى النهار و زلفا من الليل ان الحسنات يذهبن السيئات ذلك ذكرى للذاكرين) .

(اقم الصلوه طرفى النهار) ، در روايات است كه مراد از اين دو طرف روز، صبح و غروب است، گفته اند مراد نماز صبح و نماز مغرب است (147) . و (زلفا من اليل) اين هم در روايات به نماز عشا تفسير شده است (148) .

خوب، نماز را به پادار، نتيجه آن چيست؟ به درستى كه حسنات و كارهاى خوب، سيئات را مى شويد و محو مى كند. خوب به مناسبت جمله قبل، در اينجا مراد از حسنات، مصداق خيلى روشن و بارزش همين حسنه نماز است. ديگر چه حسنه اى از نماز بالاتر كه گناه را از بين ببرد. البته حسنات ديگر و كارهاى خوب ديگر هم گناه را از بين مى برد ولى در رأس همه نماز است

به مناسب اين آيه در تفاسير شيعه رواياتى ذكر شده كه من يكى از اين روايات را انتخاب كرده ام كه به جرأت مى توان قسم خورد كه اين بيان را پيامبر اكرم فرمودند. جون اين روايت شاهدى خيلى قوى و گواهى خيلى نيرومند دارد و آن بيانات على عليه‌السلام در نهج البلاغه است. اين روايت از جهاتى آموزنده است و عاملى خيلى قوى براى تربيت انسان و درست شدن انسان است. اين روايت در تفسير صافى در ذيل همين آيه سوره هود آمد است: (149) . (و اقم الصلوه طرفى النهار و زلفا من الليل ان الحسنات يذهبن السيئات و ذلك ذكرى للذاكرين) . روايت اين است: ان على عليه‌السلام قال سمعت حبيبى رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم . خود همين تعبيرهاى روايات، تعبيرهاى مخصوصى است در همين جمله اول است كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: شنيدم از حبيبم رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، عجب حبيب و محبوبى! عجب دو نفرى! شنيدم كه آن حضرت مى فرمود: يقول ارجى آيه فى كتاب الله . فرمودند اميدوار كننده ترين آيه در قرآن اين آيه است. حالا شرحش را كه بخوانيد، خوب روشن مى شود كه اين آيه كريمه تا چه حد اميدوار كننده است.

## توجه و حضور به هنگام انجام فرايض

بعد حضرت رسول براى على ابن ابيطالب شرح دادند. چه گوينده اى و چه شنونده اى! (قال: يا على، والذى بعثنى بالحق بشيرا و نذيرا) سوگند به آن كسى كه مرا به حق براى مژده دادن به مردم و بيم دادن به مردم برانگيخت، خوب پيامبر بشير و نذير است، سوگند به آن كسى كه مرا به اين كار برانگيخت، (ان احدكم ليقوم الى وضوئه) يكى از شما مؤمنين براى وضو گرفتن بلند مى شود مى خواهد وضو بگيرد. ببينيد، اين وضو عملى است كه در بين ما خيلى خيلى پيش پا افتاد و ساده است و عجيب نسبت به آن بى اعتنا هستيم، دست و روى خود را مى شوييم و مى رويم. (ان احدكم ليقوم الى وضوئه فتساقط عن جوارحه الذنوب) . همين وضو را كه مى گيرد، گناهان، عجيب از اعضاء و جوارحش مى ريزد و از بين مى رود. رو را كه مى شويد گناهى كه با چشم، با دهان، با گونه يا حتى ممكن است با ابرو گناه كرده باشد، همه مى ريزد. گناهى كه با دست يا پا كرده همه ريخته مى شود و نابود مى شود. همه گناهان شسته مى شود.

وضو چنين چيزى است. اين روايات را بارها عرض كرده ام كه فرمودند: (الوضوء نور) (150) . اين را ساده تلقى نكنيم. وضو ظلمت گناهان را مى شويد. تاريكى گناهان در مقابل اين نور از بين مى رود. وقتى نور آمد ديگر تاريكى نيست.

فرمودند: وقتى كسى براى وضو گرفتن بلند مى شود (فتساقط عن جوارحه الذنوب) .

گناهان از اعضاء و جوارحش مى ريزد. (فاذا استقبل الله بقلبه و وجهه) وقتى كه براى نماز ايستاد، اما اينجا نكته دارد، مى فرمايد وقتى كه خدا را استقبال كرد و براى نماز حاضر شد (بقلبه و وجهه) يعنى دل و رويش، فقط متوجه خداست. (لم ينفتل و عليه من ذنوبه شى ء) هنوز از نماز منصرف نشده و هنوز (السلام عليكم و رحمته الله و بركاته) نگفته كه گناهش چيزى بر او نمانده است. هنوز از نماز فارق نشده كه ديگر گناهى نه در درون و در دل و نه در اعضاء و جوارح بر او مى ماند، كما ولدته امه به آن شكلى و به آن حالى مى شود كه از مادر زاده شده يعنى اينطور پاك مى شود. اين آدم گناه كرد ولى نور وضو و عامل نماز آن گناه را محو و نابود كرد و ديگرى چيزى نيست كه در قيامت آن را ببيند. از بدى و گناه در ديوان عمل او چيزى نيست.

حالا فرض كنيد نماز صبح خواند و اين چنين شد. بعد از خانه بيرون مى آيد. در بازار و در خيابان با اين و آن و با مردم مواجه است، ممكن است مرتكب گناهى شود. فان اصاب شى ء بين الصلوه يعنى بين نماز صبح و نماز ظهر اگر كار خلافى كرد، كان له مثل ذلك وقتى مى خواهد نماز ظهر بخواند، وقتى مى رود وضو بگيرد و نماز ظهر را به جا بياورد، همانطور مى شود. يعنى گناهى از صبح تا پيش از نماز ظهر كرد، همه محو و نابود مى شود و از بين مى رود، حتى عد الصلوه الخمس. على بن ابى طالب فرمود: پيامبر اكرم نمازهاى پنج گانه را همين طور توضيح دادند، ثم قال سپس پيامبر فرمود: ياعلى انما الصلوه الخمس لا متى كنهر جار على باب احدهم اين نمازهاى پنجگانه براى امت من، مثل يك نهر آب است كه در خانه هر كدامشان جارى باشد. فما يظن احد اذا كان فى جسده درن ثم اغتسل فى ذلك النهر مرات اين مردم كه يك نهر آبى كه جلوى خانه شان است، و روزى پنج مرتبه خود را در اين نهر آب شستشو مى دهند، تميز و پاكيزه اند، خيلى خوب و عالى است. در آخر باز حضرت فرمودند: فكذلك و الله الصلوه الخمس لامتى. به خدا سوگند نمازهاى پنجگانه براى امت من همين طور است.

## روايت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام درباره نماز

خوب اين روايت بود. شاهد بر اين روايت خطبه 190 نهج البلاغه (151) است كه اميرالمؤمنين سلام عليه مى فرمايد تعاهدوا امر الصلوه، تعاهدوا امر الصلوه و حافظوا عليها واستكثروا منها تقربوا بها فانها كانت على المومنين كتابا موقوتا. اى مومنان، موضوع نماز را خوب رعايت كنيد، چون موضوع ساده اى نيست. بر نماز محافظت كنيد. خيلى مراقبت نماز باشيد كه مبادا ضايع شود. اوقاتش را مواظبت كنيد، شرايط را مواظبت كنيد، طهارتش را مواظبت كنيد، از هر لحاظ مواظبت كنيد، زيرا نماز بر مومنين فرض و واجب شده است. بعد فرمود: فلا تسمعون الى جواب اهل النار حين سئلوا ما سلككم فى سقر قالوا لم نك من المصلين. آيا گوش نمى دهيد كه خدا در قرآن چه مى گويد؟ هنگامى كه از دوزخيان سوال مى شود كه چه چيز شما را به دوزخ برد مى گويند ما نماز نماز گزار نبوديم (152) از روايات استفاده مى شود كه كسانى كه مى گويند ما نماز گزار نبوديم آنهايى هستند كه نماز را ضايع مى كردند. روايات گاهى عرض كرده ام كه خود نماز بر سرشان مى خورد و مى گويد: خدا تو را ضايع كند كه مرا ضايع كردى (153) . در جمله هاى بعد كه شاهد ماست مى فرمايد و شبهها رسول الله صلى عليه و آله و سلم. معلوم مى شود اين مطالب را اميرالمؤمنين از رسول اكرم شنيده اند و يادشان است كه در اين خطبه بيان كنند.

و شبهها رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بالحمه تكون على باب الرجل فهو يغتسل منها فى اليوم و الليله خمس مرات فما عسى ان يبقى عليه من الدرن. مى گويند پيامبر اكرم نمازهاى پنجگانه را به چشمه آب گرمى در خانه هر كدامتان اى مومنان تشبيه كرد كه شبانه روزى پنج مرتبه در اين چشمه آب گرم شستشو بدهى، ديگر احتمال اين هست كه چركينى بر بدن اين آدم باشد؟ ابدا.

بعد مى فرمايد البته گروهى از مومنان حق نماز را آن طورى كه بايد، شناختند، و زينت دنيا و حطام دنيا و زندگى آنها را از نماز روى گردان نكرد و از نماز غفلت نكردند.

پس در مجموع استفاده مى شود كه اين آيه مورد بحث ما قيد دارد. فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره يعنى خيرى كه براى كسى بماند و من يعمل مثقال ذره شرا يره يعنى شرى كه تا آنجا بماند.

## تفاوت حق الناس و حق الله

البته شبهه اى نيست كه اين گناهانى كه نماز يا وضو آنها را پاك مى كند، گناهانى است كه بين انسان و خداست و باصطلاح حق الله است، ولى حق الناس را وضو كه هيچ، حتى نماز هم نمى تواند آن حق الناس را محو و نابود كند. گناه حق الناس اگر بخواهد از بين برود بايد آن حق را به صاحبش برگرداند. اگر حق را به صاحب حق رساند سپس توبه هم كرد آن وقت گناه حق الناس پاك مى شود اما اگر حق الناس را به ناس برگرداند اين گناهش نه با وضو، نه با نماز، نه با توبه، نه با حج و نه با هيچ وسيله ديگر از بين نمى رود. براى قيامت هم خدا فرموده هيچ بنده اى كه مظلمه اى از بنده ديگرى به گردنش باشد از عرصه هاى قيامت نمى تواند عبور كند، خلاصى براى او نيست، امكان خلاصى ندارد تا آن مظلمه را به اهلش بازگرداند، البته در آنجا حساب هاى ديگرى دارد. پس گناهانى كه بين صلاتين پاك مى شود حق الله است.

يك نكته را هم بايد تذكر بدهم. نكند خداى نكرده ما بر گناه جرأت پيدا كنيم. گناهانى كه پاك مى شود غير از گناهان كبيره است. اگر كسى از صبح كه نماز صبح را خواند تا ظهر يك دروغ گفت، و دروغ بنا به قول معروف و مشهور بين علما از گناهان كبيره است، نماز ظهر اين گناه را پاك نمى كند، گناهان كوچك را پاك مى كند، گناهان كبيره حسابى ديگر دارد.

مگر مى شود مومن گناه كبيره انجام دهد؟ بله مى شود. احيانا ممكن است مومن گناه كبيره انجام دهد. اگر يك مومن گناه كبيره انجام داد و توبه نكرد يا يك غير مومن عمل خوبى انجام داد و اينها براى قيامت ماند و چيزى نبود كه محو شود، در آنجا با اينها چه مى كند؟ امام پنجم عليه‌السلام در بيانى لطيف فرمودند: بعضى كارهاى خير است كه بعضى ها كرده اند اما در اثر كارهاى ديگر اهل جهنمند، اين كار خير را فرداى قيامت مى بيند، اما براى او حسرت است چون از اين كار خير نتيجه نمى گيرد. با وجود انجام كار خير به جهنم مى رود، و خير را مى بيند و حسرت و ناراحتى مى كشد.

اما مومنى كار بدى كرده و تا زنده بوده عاملى كه اين كار بد را از بين ببرد در دنيا انجام نداده، اين تا قيامت مى ماند و اين مومن اين كار بد را در آنجا مى بيند، اما يغفر الله له پروردگار جهان اين كار بد را مى آمرزد (154) .

پس كارهاى خوب و بد كه از انسان مى ماند و در قيامت آن را مى بيند اگر كار بد براى مومن است او آن را مى بيند اما غصه نمى خورد خداوند عالم او را مى آمرزد اما اگر آدم غير مومن كار خوب كرده كار خوب را مى بيند اما حسرت مى برد كه از اين كار خوب نتيجه نمى گيرد و برايش اثرى ندارد.

خدا انشاء الله به همه ما فوق بدهد كه اگر گاهى اين سوره مباركه را مى خوانيم درست و با تأمل و تدبر و بينش درست بخوانيم كه انشاء الله از اين سوره نتيجه مثبتى براى ما حاصل شود.

## پی نوشت ها:

1 - مدنيه عن ابن عباس و قتاده، و مكيه عن ضحاك و عطاء... مجمع البيان / ج 10 / ص 796؛ تفسير صافى / ج 5 / ص 357.

2 - ثواب الاعمال / ص 124. متن روايت اين است: عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال لاتملوا من قراء اذا زلزلت الارض فانه من كانت قراءته فى نوافله لم يصبه الله عزوجل بزلزله ابدا و لم يمت بها و لا بصاعقه و لا بافه من آفات الدنيا فاذا مات امر به الى الجنه فيقول الله عزوجل عبدى ابحتك جنتى فاسكن منها حيث شئت و هويت لاممنوعا و لامدفوعا.

3 - اصول كافى / ج 2 / ص 626. متن روايت اين است: عن ابى عبدالله عليه‌السلام انه قال لاتملوا من قرائه اذا زلزلت الارض زلزالها فانه من كانت قراءته بها فى نوافله لم يصبه الله عزوجل بزلزله ابدا و لم يمت بها و لا بصاعقه و لا بافه من آفات الدنيا حتى يموت و اذا مات نزل عليه ملك كريم من عند ربه فيقعد عنه راسه فيقول يا ملك الموت ارفق بولى الله فان كان كثيرا ما يذكرنى و يدكر تلاوه هذه السوره و تقول له السوره مثل ذلك و يقول ملك الموت قد امرنى ربى آن اسمع له و اطيع و لا اخرج روحه حتى يامرنى بذلك فاذا امرنى اخرجت روحه و لا يزال ملك الموت عنده حتى يامره بقبض روحه و اذا كشف له الغطاء فيرى منازله فى الجنه فيخرج روحه من الين ما يكون من العلاج ثم يشيع روحه الى الجنه سبعون الف ملك يبتدرون بها الى الجنه.

4 - در مدرك شماره 3، روايت از على بن ابراهيم قمى نقل شده است.

5 - مصباح كفعمى / ص 308. متن روايت اين است: عن الصادق عليه‌السلام انه فى فاتحه الكتاب و آنهالو قرات على ميت سبعين مره ثم ردت فيه الروح ما كان ذلك عجيبا.

6 - سوره مباركه مائده / آيه 6.

7 - اصول كافى / ج 2 / ص 603. متن رواين اين است: عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال رسول الله صلى الله عليه و آله تعلموا القرآن فانه ياتى يوم القيامه صاحبه فى صوره شاب جميل شاحب اللون فيقول له القرآن انا الذى كنت اسهرت ليلك.

8 - سوره مباركه يونس / آيه 62.

9 - رجوع به مدرك شماره 3.

10 - سوره مباركه سجده / آيه

11 - سوره مباركه بقره / آيه 152: فاذكرنى اذكركم.

12 - سوره مباركه توبه / آيه 67: نسوالله فتسيهم.

13 - فروع كافى / ج 3 / ص 137.

14 - بحار الانوار / ج 6 / ص 275.

15 - اصول كافى / ج 3 / ص 128؛ بحار الانوار / ج 6 / ص 163. متن روايت اين است: يا ايتها النفس المطمئنه الى محمد و وصيه و الائمه من بعده.

16 - اصول كافى / ج 3 / ص 127. متن روايت اين است: عن سدير الصير فى قال قلت لابى عبدالله عليه‌السلام جعلت فداك يا ابن رسول الله هل يكره المومن على قبض روحه قال لا و الله انا اذا اتاه ملك الموت لقبض روحه جزع عند ذلك فيقول له ملك الموت يا ولى الله لاتجزع فو الذى بعث محمدا صلى الله عليه و آله ابربك و اشفق عليك من والد رحيم لو حضرك افتح عينك فانظر قال و يمثل له رسول الله صلى الله عليه و آله و امير المومنين و فاطمه و الحسن و الحسين و الائمه من ذريتهم عليه‌السلام فيقال له هذا رسول الله و امير المومنين و فاطمه و الحسن و الحسين و الائمه عليهم‌السلام رفقاوك فقال فيفتح عينه فينظر فينادى روحه مناد من قبل ربك راضيه بالولايه مرضيه بالثواب فادخلى فى عبادى يعنى محمدا و اهل بيته و ادخلى جنتى فماشى ء احب اليه من استلال روحه و اللحوق بالمنادى.

17 - سوره مباركه روم / آيه 7.

18 - بحار الانوار / ج 58 / ص 7. با اين عبارت: من مات فقد قامت قيامته.

19 - اصول كافى / ج 1 / ص 223. متن روايت اين است: عن عبدالله بن جندب انه كتب اليه الرضا عليه‌السلام اما بعد فان محمدا صلى الله عليه و آله كان امين الله فى خلقه فلما قبض صلى الله عليه و آله كنا اهل البيت ورثنه فنحن امناء الله فى ارضه.

20 - اصول كافى / ج 1 / ص 219. متن روايت اين است: عن ابى جعفر عليه‌السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله من سره آن يحيا حياتى و يموت ميتتى و يدخل الجنه التى و عدنيها ربى و يتمسك بقضيب غرسه ربى بيده فليتول على بن ابى طالب عليه‌السلام و اوصيائه من بعد فانهم لايد خلونكم فى باب ضلال و لا يخرجونكم من باب هدى فلا تعلموهم فانهم اعلم منكم و انى سالت ربى الايفرق بينهم و بين الكتاب حتى يردا على الحوض هكذا و ضم بين اصبعيه و عرضه ما بين صنعاء الى ايله فيه قدحان فضه و ذهب عدد النجوم.

21 - اصول كافى / ج 1 / ص 62. متن زير روايت (از على بن ابيطالب عليه‌السلام اين است: و... قد كذب على رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على عهده حتى قام خطيبا فقال يا ايها الناس قد كثرت على الكذابه فمن كذب على متعمدا فليتبو مقعده من النار...

22 - درباره آيه 22 از سوره مباركه انعام: تفسير نورالثقلين / ج 1 ص 763؛ اصول كافى / ج 1 ص 185؛ تفسير عياشى / ج 1 / ص 375. متن روايت اين است: قال سمعت ابا جعفر عليه‌السلام يقول فى قول الله تبارك و تعالى ا و من كان ميتا فاحييناه و جعلنا له نورا يمشى به فى الناس فقال ميت لا يعرف شيئا و نورا يمشى به فى الناس فقال ميت لا يعرف شيئا و نورا يمشى به فى الناس اماما يوتم به كمن مثله فى الظلمات ليس بخارج منها قال الذى لا يعرف الامام.

و درباره آيه 72 از سوره مباركه اسراء: تفسير نورالثقلين / ج 3 / ص 195؛ التوحيد / ص 455. متن روايت اين است:

عن ابى جعفر عليه‌السلام فى قول الله عزوجل و من كان فى هذه اعمى فهو فى الاخره اعمى و اضل سبيلا قال من لم يدله خلق السماوات الارض و اختلاف الليل و النهار و دوران الفلك و السمس و القمر و الايات العجيبات على آن وراء ذلك امرا اعظم منه فهو الاخره اعمى و اضل سبيلا قال فهو عمالم يعاين اعمى و اضل

و درباره آيه 124 از سوره مباركه طه: تفسير نورالثقلين / ج 3 / ص 405؛ اصول كافى / ج 1 / ص 435. متن روايت اين است:

عن ابى بصير عن ابى عبدالله عليه‌السلام فى قول الله عزوجل و من اعرض عن ذكرى فان ذكرى فان له معيشه ضنكا قال يعنى و لايه امير المومنين عليه‌السلام قلت و نحشره يوم القيامه اعمى قال يعنى اعمى البصر فى الاخره اعمى القلب فى النيا عن و لايه امير المومنين عليه‌السلام قال و هو متحير فى القيامه يقول لم حشرتنى اعمى و قد كنت بصيرا قال كذلك اليوم اتتك آياتنا فنسيتها قال الايات الائمه عليه‌السلام فنسيتها و كذلك اليوم تنسى يعنى تركتها و كذلك اليوم تترك فى النار كما تركت الائمه عليه‌السلام فلم تطع امرهم و لم تسمع قولهم.

23 - بحار الانوار / ج 23 / ص 203؛ و ج 36 / ص 1؛ مستدرك الوسائل / ج 17 / ص 330. متن روايت اين است: عن ابى الحسن الرضا عليه‌السلام فى قوله تعالى عم يتسائلون عن النبا العظيم الذى هم فيه مختلفون قال قال امير المومنين صلوات عليه ما لله نبا اعظم منى و ما لله آيه اكبر منى.

24 - تفسير نورالثقلين / ج 2 / ص 103؛ اصول كافى / ج 1 / ص 143. متن روايت اين است: عن ابى عبدالله عليه‌السلام فى قول الله عزوجل و لله الاسماء الحسنى فادعوه بها قال نحن و الله الاسماء الحسنى التى لا يقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا.

25 - تفسير نور الثقلين / ج 1 / ص 67؛ روضه كافى / ج 8 / ص 304. متن روايت اين است: و فى روايه احرى فى قوله عزوجل فتلقى آدم من ربه كلمات قال ساله بحق محمد و على و الحسن و الحسين و فاطمه صلى الله عليهم.

26 - بحار الانوار / ج 10 / ص 111؛ و ج 65 / ص 62؛ غررالحكم / ص 117. متن روايت (كه در اين مدارك از حضرت على عليه‌السلام نقل شده است) اين است: اشد العمى من عمى عن فضلنا.

27 - نهج البلاغه (فيض الاسلام، صبحى صالح، شهيدى) / نامه شماره 45.

28 - مدارك اين روايت يافت نشد. (اين روايت در كتاب اسرار الصلوه اثر مرحوم حاج ميرزا جواد ملكى تبريزى صلحه 337 نيز نقل شده است.

29 - تفسير نورالثقلين / ج 5 ص 650؛ مجمع البيان / ج 10 / ص 800. (متن روايت در مدرك شماره 139 آمده است)

30 - بحار الانوار / ج 89 / ص 238؛ تفسير عياشى / ج 1 / ص 21.

31 - روايتى در اين مورد يافت نشد؛ البته مفسران چنين تفسير كرده اند، از جمله: تفسير صافى / ج 2 / ص 242؛ بحار الانوار / ج 66 / ص 354.

32 - بحار الانوار / ج 4 / ص 4 / ص 183؛ و ج 8 / ص 44. متن روايت اين است: قال امير المومنين عليه‌السلام الله رحيم بعباده و من رحمته انه خلق مائه رحمه جعل منها رحمه واحده فى الخلق كلهم فبها يتراحم الناس و ترحم الوالده و لدها و تحنن الامهات من الحيوانات على اولادها فاذا كان يوم القيامه اضاف هذه الرحمه الواحده الى تسع و تسعين رحمه فيرحم بها امه محمد ثم يشفعهم فيمن يحبون له الشفاعه من اهل المله.

33 - سوره مباركه انبياء / آيه 107.

34 - بحار الانوار / ج 89 / ص 93. متن روايت (كه در اين مدرك درباره سوره مباركه حمد بيان شده است) اين است: قال على عليه‌السلام لا و قوت سبعين بعيرا فى تفسير فاتحه الكتاب.

35 - تفسير نور الثقلين / ج 4 / ص 511؛ روضه كافى / ج 8 / ص 304. متن روايت اين است: عن ابى بصير قال ابو عبدالله عليه‌السلام يا ابا محمد آن الله عزوجل ملائكه يسقطون الذنوب عن ظهور شيعتنا كما تسقط الريح اورق من الشجر فى اوان سقوط و ذلك قوله عزوجل يسبحون بحمد ربهم... و يستغفرون للذين امنوا و الله ما اراد بهذا غيركم.

36 - وسائل الشيعه / ج 7 / ص 169. متن روايت اين است: عن على عليه‌السلام فى حديث قال آن الله يقول انا احق من سئل و اولى من تضرع اليه فقولوا عند افتتاح كل امر صغير و عظيم بسم الله الرحمن الرحيم.

37 - سوره مباركه اعراف / آيه 156.

38 - رجوع به مدرك شماره 31.

39 - بحار الانوار / ج 75 / ص 83؛ ارشاد القلوب / ج 1 / ص 191. متن روايت اين است: و قال عليه‌السلام لاتعا جلوا الامر قبل بلوغه فتندموا و لا يطولن عليكم الامد فتقسوا قلوبكم و ارحموا اضعفاء كم و الطلبوا الرحمه من الله بالرحمه لهم.

40 - رجوع به مدرك شماره 30.

41 - وسائل الشيعه /ج 24 / ص 361: باب استحبات التسميه على كل اناء و على كل لون و كلما عاد عالى العطام و على كلى لقمه.

42 - الجواهر / ج 26 (ملحق ج 25) / ص 25: ان اسرار بسم الله الرحمن الرحيم لا تحصيها عد و لا يوقف لها على حد، فوالله لوانى امسكت بهذا القلم و كان لى عمران او الف عمر كعمرى لم اقدر آن افى بمعنى بسم الله الرحمن الرحيم، الله اكبر...

43 - سوره مباركه اعراف / آيه 156.

44 - سوره مباركه مومن (غافر) / آيه 7.

45 - سوره مباركه واقعه / آيات 6 - 4.

46 - تفسير قمى / ج 2 / ص 468؛ تفسير الميزان / ج 20 / ص 484.

47 - مجمع البيان / ج 10 / ص 798؛ تفسير صافى / ج 5 / ص 357؛ تفسير الميزان / ج 20 / ص 484.

48 - تفسير نورالثلين / ج 3 / ص 470؛ احتجاج / ج 1 / ص 65؛ بحار الانوار / ج 37 / ص 215. البته در اين منابع، روايت بدين صورت است: معاشر الناس التقوى التقوى احذروا الساعه كمال قال الله عزوجل آن زلزله اساعه شى ء عظيم.

49 - اصول كافى / ج 2 / ص 74. البته در اين سند، عبارت پايانى روايت بدين صورت است: فانه لايدرك ما عندالله الا بطاعته. متن كامل روايت اين است: عن ابى حمزه الثمانى عن ابى جعفر عليه‌السلام قال خطب رسول الله صلى الله عليه و آله فى حجه الوداع فقال يا ايها الناس و الله ما من شى ء يقربكم من النار و يباعدكم من الجنه الا و قد نهيتكم عنه الا و آن الروح الامين نفث فى روعى انه لن تموت نفس حتى تستكمل رزقها فاتقوالله و اجملوا فى الطلب و لا يحمل احدكم استبطاء شى ء من الرزق آن يطلبه بغير حله فانه لا يدرك ما عندالله الا بطاعته.

50 - مجمع البيان / ج 10 / ص 798؛ تفسير صافى / ج 5 / ص 357؛ تفسير الميزان / ج 20 / ص 484.

51 - سوره مباركه انشقاق / آيات 4 - 1.

52 - مجمع البيان ج 10 / ص 798.

53 - مجمع البيان / ج 10 / ص 798.

54 - سوره مباركه توبه / آيات 35 - 34: و الذين يكنزون الذهب و الفضه و لا ينفقونها فى سبيل الله فبشر هم بعذاب اليم يوم يحمى عليها فى نار جهنم فتكوى بها جباههم و جنوبهم و ظهور هم هذا ما كنزتم لانفسكم فذوقوا ما كنتم تكنزون.

55 - بحار الانوار / ج 2 / ص 272. روايت از پيامبر اكرم عليه‌السلام است.

56 - اين اقوام در مجمع البيان / ج 10 / ص آمده است.

57 - اين اقوام در مجمع البيان / ج 10 / ص آمده است.

58 - بحار الانوار / ج 27 / ص 281. متن روايت اين است: عن ابن عباس آن رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قال لعلى عليه‌السلام يا على آن الله عزوجل عرض مودتنا اهل البيت على السموات و الارض فاول من اجاب منها السماء السابقه... در جلد 27 بحار، از صفحه 261 تا 284، در دو باب با عنوان مايحبهم عليهم‌السلام من الدواب و الطيور... و ما اقرمن الجمادات و النباتات بولايتهم عليهم‌السلام روايات فروانى با اين مضمون آمده است.

59 - سوره مباركه اسراء / آيه 44.

60 - تفسير الميزان / ج 20 / ص 485.

61 - تفسير نور الثقلين / ج 5 / ص 649؛ مجمع البيان / ج 10 / ص 798. متن روايت اين است: و جا الحديث آن النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قال اتدرون ما اخبارها قالوا الله و رسوله اعلم قال اخبارها آن تشهد على كل عبد و انه بما عمل على ظهرها تقول عمل كذا و هذا اخبارها.

62 - اصول كافى / ج 2 / ص 432. متن روايت اين است: عن الى بصير قال قلت لابى عبدالله عليه‌السلام يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبه نصوحا قال هو الذنب الذى لا يعود فيه ابدا.

63 - اصول كافى / ج 2 / ص 430؛ و ص 436. متن روايت اين است: عن معاويه بن وهب قال سمعت الا عبدالله عليه‌السلام يقول اذا تاب العبد توبه نصوحا احبه فستر عليه فى الدنيا و الاخره فقلت و كيف يستر عليه قال ينسى ملكيه ما كتبا عليه من الذنوب و يوحى الى جوارحه اكتمى عليه ذنوبه و يوحى الى بقاع الارض اكتمى ما كان يعملى من الذنوب فيلقى الله حين يلقاه و ليس شى ء يشهد عليه بشى ء من الذنوب.

64 - مفاتيح الجنان / دعاى ابوحمزه ثمالى / ص 348. عبارت دعا اين است: ابكى لخروجى من قبرى عريانا ذليلا حاملا ثقلى على ظهرى انظر مره عن يميتى و اخرى عن شمالى اذا الخلائق فى شان غير شانى لكل امرى منهم يومئذ شان يغنيه.

65 - روضه كافى / ج 8 / ص 312؛ بحار الانوار / ج 7 / ص 125. در اين مدرك امام باقر عليه‌السلام از پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله روايت كرده اند.

66 - سوره مباركه انفطار / آيه 2.

67 - سوره مباركه مرسلات / آيه 8.

68 - سوره مباركه اعراف / آيه 187.

69 - بحار الانوار / ج 6 / ص 320. متن روايت اين است: و فى الحديث تقوم الساعه و الرجلال قد نشرا ثوبهما يتبايعانه فما يطويانه حتى قوم و الرجل يرفع اكلته الى فيه فما تصل الى فيه حتى تقوم و الرجل يليط حوضه ليسقى ماشيته فما يسقيها حتى تقوم.

70 - سوره مباركه نساء / آيه 122.

71 - بحار الانوار / ج 25 / ص 97. متن روايت اين است: سمعت اباجعفر عليه‌السلام يقول بيت على و فاطمه من حجره رسول الله صلوات الله عليهم و سقف بيتهم عرش رب العالمين...؛ بحار الانوار / ج 46 / ص 249. متن روايت (از امام باقر عليه‌السلام اين است: ... لئن ظننتم آن هذه الجدران تحجب ابصارنا كما ابصاركم اذا لافرق بيننا و بينكم...

72 - بحار الانوار / ج 6 / ص 312. متن روايت اين است: عن الصادق عليه‌السلام قال قال عيسى عليه‌السلام لجبرئيل متنى قيام الساعه فانتفض جبرئيل انتفاضه اغمى عليه منها فلما افاق قال يا روح الله ما المسئول اعلم بها من السائل و له من فى السماوات و الارض لا تاتيكم الابغته.

73 - سوره مباركه يونس / آيه 62.

74 - علل الشرايع / ج 2 / ص 556.

75 - به تفسير محمد عباس ماهيار دسترسى پيدا نشد.

76 - تفسير برهان / ج 4 / ص 493.

77 - تفسير نورالثقلين / ج 5 / ص 648.

78 - تفسير صافى / ج 5 / ص ص 357.

79 - بحار الانوار / ج 41 / ص 254 و ص 272؛ ج 42 / ص 17؛ ج 57 / ص 129. لازم به ذكر است كه در متن از جلد نهم و دهم بحار نام برده شده كه طبق مجلدات چاپ هاى قديمى بحار است. متن يكى از اين روايات اين است: عن فاطمه (عليهما السلام) قالت اصاب الناس زلزله على عهد ابى بكر ففرع الناس الى ابى بكر و عمر فوجدوهما قد خرجا فزعين الى على عليه‌السلام فتبعما الناس الى آن انتهوا الى باب على عليه‌السلام فخرج اليهم على عليه‌السلام غير مكثرث لما هم فيه فمضى و اتبعه الناس حتى انتهى الى تلعه فقد عليها و قعدوا حوله و هم ينظرون الى حيطان المدينه ترتج جائيه و ذاهبه فقال لهم على عليه‌السلام كانكم قد هالكم ما ترون قالوا و كيف لا يهولنا و لم نر مثلها قط قالت فحرك شفيته ثم ضرب الارض بيده ثم قال ما لك اسكنى فسكنت قد عجبتم من صنعتى قالوا نعم قال انا الرجل الذى قال الله اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها و قال الانسان مالها فانا الانسان الذى يقول لها مالك يومئذ تحدث اخبارها اياى تحدث.

80 - بحار الانوار / ج 41 / ص 271. متن روايت اين است. اسماء بنت عميس تقول سمعت سيدتى فاطمه (عليهما السلام) تقول ليله دخل بن على عليه‌السلام افزعنى فى فراشى قلت بما ذا افزعك يا سيده نساء العالمين قالت سمعت الارض تحدثه و يحدثها فاصبحت و انا فزعه فاخبرت والدى صلى الله عليه و آله فسجد سجده طويله ثم رفع راسه و قال يا فاطمه ابشرى بطيب النسل فان الله فضل بعلك على سائر خلقه و امر به الارض آن تحدثه باخبارها و ما يجرى على وجهها من شرقها الى غربها.

81 - تفسير كبير / ج 32 / ص 60 (ذيل آيات 3 و 4 سوره مباركه زلزال) .

82 - بحار الانوار / ج 41 / ص 136. البته در اين منبع، متن روايت بدين صورت است: و روى مجمع التيمى قال كان على عليه‌السلام يكنس بيت المال كل جمعه و يصلى فيه ركعتين و يقول تشهدان يوم القيامه.

83 - تفسير صافى / ج 5 / ص 323؛ تفسير برهان / ج 4 / ص 455؛ تفسير نورالثقلين / ج 5 / ص 568. متن يكى از روايات اين است: عن الى عبدالله عليه‌السلام قال اذا كان يوم القيامه و كلنا الله بحساب شيعتنا فما كان لله سالنا الله آن يهبه لنا فه لهم و مان كان لادميين سالنا الله آن يعوضهم بدله فهو لهم و ما كان لنا فهو لهم ثم قرا آن الينا ايايهم ثم آن علينا حسابهم.

و نيز در اصول كافى / ج 1 / ص 219 / باب: عرض الاعمال على النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و الائمه عليهم‌السلام .

البته در اين باب رواياتى در ذيل آيه 105 از سوره مباركه توبه اعملوا فسيرى الله عملكم و رسوله و المومنون آمده است. متن يكى از روايات اين است:

و روى آن اعمال العباد تعرض على رسول الله صلى الله عليه و آله و على الائمه عليهم‌السلام كل يوم ابرارها و فجارها فاحذروا و ذلك قول الله عزوجل و قل اعملوا فسيرى الله عملكم و رسوله و المومنون.

84 - سوره مباركه بقره / آيه 156.

85 - رجوع به مدرك شماره 80.

86 - از جمله در دعاى روز عرفه. صحيفه سجاديه / ص 228. عبارت دعا اين است: ولاتخزنى يوم تبعثنى للقائك، و لا تفضحنى بين يدى اوليائك.

87 - رجوع به مدرك شماره 2.

88 - رجوع به مدرك شماره 3.

89 -

گر تو را آن چشم غريبى باز شد با تو ذرات جهان همراز شد

90 - رجوع به مدرك شماره 61.

91 - رجوع به مدرك شماره 49.

92 - بحار الانوار / ج 7 / ص 97؛ مجمع البيان / ج 10 / ص 799. متن روايت اين است: قال رسول الله صلى الله عليه و آله حافظوا على الوضوء و خير اعمالكم الصلاه و تحفظوا من الارض فانها انكم و ليس فيها احد يعمل خيرا و شرالا و هى مخبره به.

93 - بحار الانوار / ج 2 / ص 27؛ تفسير قمى / ج 2 / ص 146. متن روايت اين است: قال ابو عبدالله عليه‌السلام يا حفض ما انزلت الدنيا من نفسى الا بمنزلهه الميته اذا اضطررت اليها اكلت منها.

94 - جوع به مدرك شماره 29.

95 - والى اللالى / ج 4 / ص 72. روايت از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.

96 - تفسير نورالثقلين / ج 5 / ص 647؛ مجمع اليان / ج 10 / ص 796.

97 - سوره مباركه حج / آيه 1.

98 - سوره مباركه عبس / آيه 37.

99 - سوره مباركه انعام / آيه 94.

100 - سوره مباركه ق / آيه 44.

101 - سوره مباركه قمر / آيات 7 - 6.

102 - بحار الانوار / ج 7 / ص 78.

103 - سوره مباركه قمر / آيه 8.

104 - رجوع به مدرك شماره 92.

105 - من لايحضره الفقيه / ج 1 / ص 41؛ وسائل الشيعه / ج 1 / ص 377. در اين منابع اين عبارت هست: الوضوء على الوضوء نور على نور، درباره نور بودن وضو روايات زيادى در دست است، از جمله: بحار الانوار / ج 13 / ص 327، در ضمن گفتگوى حضرت موسى عليه‌السلام با خداوند: قال الهى فما جزاء من اتم الوضوء من خشيتك قال العثه يوم القيامه و له نور بين عينيه يتلالا.

106 - رجوع به مدرك شماره 92.

107 - اصول كافى / ج 2 / ص 190. متن روايت اين است: قال ابو عبدالله عليه‌السلام فى حديث طويل اذا بعث الله المومن من قبره خرج معه مثال يقدم امامه كلما راى المومن هولا من اهوال يوم القيامه قال له المثال لاتفزع و لا تحزن و ابشر بالسرور و الكرامه من الله عزوجل حتى يقف بين يدى الله عزوجل فيحاسبه حسابا يسيرا و يامر به الى الجنه و المثال امامه فيقول له المومن يرحمك الله نعم الخارج خرجت معى من قبرى و ما زلت تبشرنى بالسرور و الكرامه من الله حتى رايت ذلك فيقول من انت فيقول انا السرور الذى كنت ادخلت المومن فى الدنيا خلقنى الله عزوجل منه لابشرك.

108 - اين اقوال در تفسير الميزان / ج 20 / ص 486 آمده است.

109 - ژعوالى اللالى / ج 2 / ص 74؛ منتخب الانوار / ص 16. متن روايت اين است: و قال ص الشرك فى امتى اخفى من دبيب النمله السوداء فى الليله الظلماء

110 - مفاتيح الجنان / دعاى كميل / ص 9

111 - سوره مباركه انعام / آيه 130.

112 - سوره مباركه طه آيات 107 - 106.

113 - سوره مباركه آل عمران / آيه 30.

114 - سوره مباره آل عمران / آيه 30.

115 - سوره مباركه جاثيه / آيات 29 - 28.

116 - سوره مباركه قمر / آيه 6.

117 - سوره مباركه كهف / آيه 6.

118 - مجمع البيان / ج 6 / ص 732؛ تفسير صافى / ج 3 / ص 245.

119 - تفسير نورالثقلين / ج 3 / ص 267: تفسير عياشى / ج 2 / ص 328. متن روايت اين است: عن خالد بن نجيح عن ابى عبدالله عليه‌السلام اذا كان يوم القيامه دفع الى الانسان كتابه، ثم قيل له اقراه قلت فيعرف ما فيه فقال انه يذكره فما من لحظه و لا كلمه، و لا نقل قدم، و لا شى ء قعله الا ذكره، كانه فعله تلك الساعه فلذلك قالو يا ويلتنا ما لهذا الكتاب لا يغادر صغيره و لاكبيره الا احصاها.

120 - سوره مباركه اسراء / آيه 13.

121 - سوره مباركه لقمان / آيه 16.

122 - تفسير صافى / ج 5 / ص 358؛ تفسير نورالثقلين / ج 5 / ص 650؛ مجمع البيان / ج 10 / ص 800. عبارت تفاسير اين است: قال عبدالله بن مسعود احكم آيه فى القرآن فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره الى آخر السوره.

123 - رجوع به مدرك شماره 9

124 - سوره مباركه كهف / آيه 49.

125 - سوره مباركه حقه / آيات 24 - 19.

126 - تفسير نورالثقلين / ج 5 / ص 409؛ بحار الانوار / ج 8 / ص 280. متن روايت (كه از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است) اين است: ولو آن حلقه من السلسله التى طولها سبعون ذراعا وضعت على الدنيا لذابت الدنيا من حرها.

127 - مدارك اين روايت يافت نشد.

128 - سوره مباركه حشر / آيه 18.

129 - بحار الانوار / ج 7 / ص 250. متن روايت اين است: اعلموا عبادالله آن اهل الشرك لاتنصب لهم الموازين و لا تنشرلهم الدواوين و انما يحشرون الى جهنم زمرا و انما نصب الموازين و فشر الدواوين لاهل الاسلام.

130 - سوره مباره قارعه / آيه 6.

131 - سوره مباركه قارعه / آيه 8.

132 - سوره مباركه انبياء / آيه 107.

133 - بحار الانوار / ج 74 / ص 72. ابتداى اين روايت (كه متن كامل آن حدود 3 صفحه است) اين است: عن ابى ذر رحمه الله قال دخلت يوما على رسول الله صلى الله عليه و آله و هو فى المسجد جالس وحده فاغتنمت خلوته فقال لى يا اباذر آن للمسجد تحيه قلت و ما تحيته قال ركعتان تركعهما فقلت يا رسول الله انك امرتنى بالصلاه فما الصلاه ثال خير موضوع فمن شاء اقل و من شاء اكثر قلت يا رسول الله اى الاعمال احب الى الله عزوجل فقال ايمان بالله و جهاد فى سبيله قلت اى المومنين اكمل ايمانا قال احسنهم خلقا قلت اى المومنين افضل قال من سلم المسلمون من لسانه و يده.

134 - سوره مباركه كهف / آيه 49.

135 - اصول كافى / ج 2 / ص 456.

136 - اصول كافى / ج 2 / ص 53. متن روايت اين است: سمعت ابا اعبدالله عليه‌السلام يقول آن رسول الله صلى الله عليه و آله صلى بالناس الصبح فنظر الى شاب فى المسجد و هو يخفق و يهوى براسه مصفرا لونه قد نحف جسمه و غارت عيناه فى راسه فقال له رسول الله صلى الله عليه و آله كيف اصبحت يا فلان قال اصبحت يا رسول الله موقنا رسول الله صلى الله عليه و آله من قوله و قال آن لكل يقين حقيقه فيها حقيقه يقينك فقال آن يقينى يا رسول الله هو الذى احزننى و اسهر ليلى و اظما هواجرى فعزفت نفسى عن الدنيا و ما فيها حتى كانى انظر الى اهل الجنه يتنعمون فى الجنه و يتعارفون و على الارائك متكون و كانى انظر الى اهل النار و هم فيها معذبون مصطرخون و كانى الان اسمع زفير النار يدور فى مسامعى فقال رسول الله صلى الله عليه و آله لاصحابه هذا عبد نور الله قلبه بالايمان.

137 - سوره مباركه انبياء / آيه 47.

138 - تفسير نورالثقلين / ج 5 / ص 651؛ اصول كافى / ج 2 / ص 272. متن روايت اين است: عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و آن العبد ليحبس على ذنب من ذنوبه مائه عام و انه لينظر اله ازواجه فى الجنه يتنعمن.

139 - تفسير نورالثقلين / ج 5 / ص 650؛ مجمع البيان / ج 10 / ص 800. متن روايت اين است: عن ابى عثمان المازنى عن ابى عبيده قال قدم صعصعه بن ناجيه جد الفرزدق على رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فى وفد بنى تميم فقال بابى انت يا رسول الله اوصينى خيرا فقال اوصيك بامك و ابيك و ادانيك قال زدنى يا رسول الله قال احفظ ما بين لحيك و رجليك ثم قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ما شى ء بلغنى عنك فعلته فقال يا رسول الله رايت الناس يمرجون على غير وجه و لم ادر اين الصواب غير انى علمت انهم ليسوا عليه فرايتهم يئدون بناتهم فعرفت الله عزوجل لم يامرهم بذلك فلم اتركهم يئدون و فديت ما قدرت و فى روايه اخرى انه سمع فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره و من يعمل مثقال ذره شرا يره فقال حسبى ما ابالى آن لا اسمع من القرآن غير هذا.

140 - تفسير روح البيان / ج 10 / ص 495.

141 - سوره مباركه بلد / آيات 13 - 11.

142 - مثلا در سوره مباركه بقره / آيه 217؛ سوره مباركه توبه / آيه 17.

143 - سوره مباركه فرقان / آيه 70.

144 - سوره مباركه هود / آيه 4

145 - رجوع به مدرك شماره 63.

146 - اصول كافى / ج 2 / ص 428. متن روايت اين است: سمعت ابا عبدالله عليه‌السلام يقول قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اربع من كن فيه لم يهلك على الله بعدهن الاهالك يهم العبد بالحسنه فيعملها فان هو لم يعملها كتب الله له حسنه بحسن نيته و آن هو عملها كتب الله له عشرا و يهم بالسيه آن يعلمها فان لم يعملها يكتب عليه شى ء و آن هو عملها اجل سبع ساعات و قال صاحب الحسنات لصاحب السيات و هو صاحب الشمال لاتعجل عسى آن يتبعها بحسنه تمحوها...

147 - تغسير نورالثقلين / ج 2 / ص 400؛ كافى / ج 3 / ص 271. متن روايت (كه از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است) اين است: و قال الله تعالى فى ذلك اقم الصلاه طرفى النهار و طرفاه المغرب و الغداه و زلفا من الليل و هى صلاه العشاء الاخره.

148 - - تغسير نورالثقلين / ج 2 / ص 400؛ كافى / ج 3 / ص 271. متن روايت (كه از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است) اين است: و قال الله تعالى فى ذلك اقم الصلاه طرفى النهار و طرفاه المغرب و الغداه و زلفا من الليل و هى صلاه العشاء الاخره.

149 - تفسير صافى / ج 2 / ص 476.

150 - رجوع به مدرك شماره 105.

151 - نهج البلاغه فيض الاسلام / خطبه 190؛ نهج البلاغه صبحى صالح و شهيدى / خطبه 199.

152 - سوره مباركه مدثر / آيه 43.

153 - كافى / ج 3 / ص 268 متن روايت اين است: عن ابى بصير قال سمعت ابا جعفر عليه‌السلام يقول كل سهو فى الصلاه يطرح منها غير آن الله تعالى يتم بالنوافل آن اول ما يحاسب به العبد الصلاه فان قبلت قبل ما سواها آن الصلاه اذا ارتفعت فى اول وقتها رجعت الى صاحبها و هى بيضاء مشرقه تقول حفظتنى حفظك الله و اذا ارتفعت فى غير وقتها بغير حدودها رجعت الى صاحبها و هى سوداء مظلمه تقول ضيعتنى ضيعك الله.

154 - بحار الانوار / ج 27 / ص 169؛ تفسير قمى / ج 2 / ص 146. متن روايت اين است: قال ابوعبدالله عليه‌السلام ياحفص ما انزلت الدنيا من نفسى الا بمنزله الميته اذا اضطررت اليها اكلت منتها.

فهرست مطالب

[مقدمه ناشر 2](#_Toc396135037)

[جلسه اول: فضيلت خواندن سوره زلزال 4](#_Toc396135038)

[معرفى سوره 4](#_Toc396135039)

[روايتى در فضيلت خواندن سوره 4](#_Toc396135040)

[ارتباط قرائت قرآن و دعا با امور مادى و طبيعى 7](#_Toc396135041)

[اثر ديگر خواندن سوره 10](#_Toc396135042)

[تجسم قرآن و عمل انسان در قيامت 11](#_Toc396135043)

[به سخن آمدن سوره زلزال 12](#_Toc396135044)

[جلسه دوم: مقام خواننده سوره زلزال 14](#_Toc396135045)

[چكيده مطلب گذشته 14](#_Toc396135046)

[نامأنوس بودن روايت براى ما 15](#_Toc396135047)

[حقيقت وجودى انسان 16](#_Toc396135048)

[انسان مطمئن و راحتى مرگ 20](#_Toc396135049)

[انسانهاى بى ايمان در بيان قرآن 21](#_Toc396135050)

[تذكرى براى ما 23](#_Toc396135051)

[زلزله قيامت 24](#_Toc396135052)

[جلسه سوم: شناخت معارف اهل بيت عليهم‌السلام 25](#_Toc396135053)

[معارف اهل بيت عليه‌السلام در تفاسير و روايات 25](#_Toc396135054)

[ذكر يك نمونه: فيض و غزالى 26](#_Toc396135055)

[بركات شناخت اهل بيت عليهم‌السلام 29](#_Toc396135056)

[قدرشناسى از نعمت معرف اهل بيت عليهم‌السلام 30](#_Toc396135057)

[شرايط روحى و فكرى قرائت سوره زلزال 31](#_Toc396135058)

[بسم الله الرحمن الرحيم 32](#_Toc396135059)

[رحمت پروردگار جهان 33](#_Toc396135060)

[دعاى حاملان عرش در حق مؤمنان: 35](#_Toc396135061)

[جلسه چهارم: رحمت پروردگار جهان 37](#_Toc396135062)

[حكمت تكرار بسم الله الرحمن الرحيم در آغاز هر سوره 37](#_Toc396135063)

[رحمت واسعه پروردگار جهان 38](#_Toc396135064)

[رحمت و انواع آن 38](#_Toc396135065)

[1) رحمت در امور مادى 39](#_Toc396135066)

[2) رحمت در امر معنوى 40](#_Toc396135067)

[رحمت ورزى آگاهانه 43](#_Toc396135068)

[درك مفهوم بسم الله الرحمن الرحيم 44](#_Toc396135069)

[توضيح آيات سوره 46](#_Toc396135070)

[جلسه پنجم: وقايع بزرگ قيامت 50](#_Toc396135071)

[پرهيزگارى، درس سوره زلزال 51](#_Toc396135072)

[وقايع بزرگ قيامت 52](#_Toc396135073)

[سخنى درباره مال دنيا 55](#_Toc396135074)

[خبر دادن زمين 56](#_Toc396135075)

[شعور زمين و موجودات 57](#_Toc396135076)

[توبه نصوح 59](#_Toc396135077)

[طلب رحمت از پروردگار جهان 61](#_Toc396135078)

[جلسه ششم: جايگاه ائمه معصومين در نظام هستى 63](#_Toc396135079)

[اراده خداوند، عامل زلزله قيامت 63](#_Toc396135080)

[سنگينى قيامت حتى براى فرشتگان مقرب 67](#_Toc396135081)

[بيان اخبار زمين براى على ابن ابيطالب عليه‌السلام 68](#_Toc396135082)

[مقام و منزلت على عليه‌السلام و ائمه معصومين در نظام هستى 70](#_Toc396135083)

[رواياتى در شأن على بن ابيطالب عليه‌السلام 72](#_Toc396135084)

[تذكرى براى ما 73](#_Toc396135085)

[جلسه هفتم: اثر تربيتى سوره زلزال 75](#_Toc396135086)

[سوره زلزال بهترين عامل براى تربيت انسان 75](#_Toc396135087)

[شعور موجودات بى جان و تأثير تربيتى آن بر انسان 78](#_Toc396135088)

[لياقت و استعداد انسان براى رشد و تعالى 83](#_Toc396135089)

[گذرى ديگر بر آيات سوره 84](#_Toc396135090)

[جلسه هشتم: بر انگيخته شدن انسان در قيامت 86](#_Toc396135091)

[محفوظ ماندن پاداش عمل نيك انسان 86](#_Toc396135092)

[عظمت معنايى سوره زلزال: 89](#_Toc396135093)

[ادامه توضيح آيات 90](#_Toc396135094)

[برانگيخته شدن انسان در قيامت، در آيات مختلف قرآن 92](#_Toc396135095)

[تجسم اعمال 96](#_Toc396135096)

[صورت عمل نيك در قيامت 97](#_Toc396135097)

[جلسه نهم: تكرار حقايق در آيات قرآن مجيد 99](#_Toc396135098)

[لطف خداوند در تكرار حقايق در آيات قرآن مجيد 99](#_Toc396135099)

[بيانى درباره ريا 100](#_Toc396135100)

[اتمام حجت، علت ديگرى براى تكرار حقايق 101](#_Toc396135101)

[حضور عمل انسان در قيامت 103](#_Toc396135102)

[رأفت پروردگار جهان 104](#_Toc396135103)

[كتاب عمل انسان 105](#_Toc396135104)

[جلسه دهم: كتاب عمل انسان 110](#_Toc396135105)

[دقت در ثبت اعمال 110](#_Toc396135106)

[دو نوع كتاب عمل 113](#_Toc396135107)

[لطف خداوند به انسانها 115](#_Toc396135108)

[سنجش، تنها براى مؤمنان است 117](#_Toc396135109)

[توجه به خداوند در تمام شئون زندگى 118](#_Toc396135110)

[رسالت خالصانه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 120](#_Toc396135111)

[جلسه يازدهم: وجدان بيدار و پذيرفتن حقايق 122](#_Toc396135112)

[محاسبه عمل 122](#_Toc396135113)

[يقين و باور به حقايق 122](#_Toc396135114)

[ارزش عمل به مقدار نيست 124](#_Toc396135115)

[حسابگرى خداوند 125](#_Toc396135116)

[قرآن و اهل بيت عليهم‌السلام منابع حقايق 128](#_Toc396135117)

[صعصعه و وجدان بيدار 128](#_Toc396135118)

[وجدان بيدار و پذيرفتن حقايق 132](#_Toc396135119)

[جلسه دوازدهم: اميدوار كننده ترين آيه قرآن 135](#_Toc396135120)

[بقاى عمل، شرط ديدن آن در جهان آخرت 135](#_Toc396135121)

[توبه خالصانه و حبط اعمال شر 137](#_Toc396135122)

[جمع بين توبه و ديدن اعمال در قيامت 138](#_Toc396135123)

[نحوه نوشتن نيكى ها و بدى ها 140](#_Toc396135124)

[اميدوار كننده ترين آيه قرآن 141](#_Toc396135125)

[توجه و حضور به هنگام انجام فرايض 142](#_Toc396135126)

[روايت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام درباره نماز 144](#_Toc396135127)

[تفاوت حق الناس و حق الله 145](#_Toc396135128)

[پی نوشت ها: 148](#_Toc396135129)

[فهرست مطالب 161](#_Toc396135130)